

ترجمہ

صَلَاتُ الْعِبَادِ

(فی مناقب المعصومین الاطهار علیہم السلام)

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّبُ بِهِ حُجَّةُ الْاِسْلَامِ

نیر تبریزی

ترجمہ و تحقیق

سید ہادی حسینی

جلد چہارم



مكتبة

الكتاب

العلم

والثقافة

بغداد

١٩٨٥



آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام مامقانی (متخلص به نیر) از شاعران پرآوازه و از عالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است . اشعار نغز و پر محتوای او در واقعه عاشورا بسیار زیانزد است . آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد . از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الأبرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمن واگویی طرّفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و وله گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و باوه بافی هاست . آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد .



انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم - پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی: www.dinkala.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیفۃ الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیہم السلام
(جزء سوم از قسم اول)

از آثار

آقامیرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیرتبریزی
(م ۱۳۱۲ ق)

ترجمه فارسی
سید هادی حسینی

جلد چهارم



انتشارات قیوم الاحسان

سرشناسه: نورمقامانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸-۱۳۱۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفه‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام / از آثار آقامیرزا محمدتقی
مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -

مشخصات ظاهری: ج:
شابک: دوره، 3-40-78-600-978 ج. ۱، 3-24-78-600-978 ج. ۲، 4-78-600-978 ج. ۳، 4-27-78-600-978 ج. ۴، 1-28-78-600-978 ج. ۵، 4-30-78-600-978 ج. ۶، 1-31-78-600-978 ج. ۷، 8-55-78-600-978 ج. ۸، 5-63-78-600-978 ج. ۹، 1-57-78-600-978 ج. ۱۰، 8-58-78-600-978 ج. ۱۱، 5-59-78-600-978 ج. ۱۲، 1-60-78-600-978 ج. ۱۳.

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: فارسی - عربی
یادداشت: ج. ۷-۱۲ چاپ اول، ۱۳۹۹ (فیا).
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
مندرجات: ۱. مقدمه - ج. ۲. جزء اول از قسم اول - ج. ۳. جزء دوم از قسم اول - ج. ۴. جزء سوم از قسم اول - ج. ۵. جزء چهارم از قسم اول - ج. ۶. جزء پنجم از قسم اول - ج. ۷. جزء اول از قسم دوم - ج. ۸. جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ ق.
Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century --
شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم
زده‌بندی مکنگره: ۵/۱۲۶ BP
زده‌بندی دیوبند: ۲۱۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶



انجمن نشر اسلام

صحیفه‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام (جزء سوم از قسم اول)

از آثار

آقامیرزا محمدتقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیرتبریزی
(م ۱۳۱۲ ق)

ترجمه فارسی

سیدهادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / جلد: چهارم / نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / چاپخانه: شمیم / صحافی: نوین

دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شابک ج ۴: ۱-۲۸-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

میرزا پخش

تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۰۲۱-۳۳۴۴۲۲۵۴

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ
کوثر، پلاک ۷

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۶۹۷-۹

سازمانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

- حدیث (۱): حدیث تزویج فاطمه علیها السلام ۱۱
- یادآوری ۱۷
- حدیث (۲): معرفی امامان علیهم السلام به جبرئیل از سوی خدای متعال ۱۷
- حدیث (۳): مزده به شیعیان علی علیه السلام ۱۹
- حدیث (۴): علی علیه السلام حجت خدا بر خلق و امین علم او و راه ورود به بهشت ۲۲
- حدیث (۵): حکمت غسل مس میت علی علیه السلام پس از غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۳
- یادآوری ۲۳
- حدیث (۶): حدیث غریبی از مفضل ۲۴
- پیرامون سند و متن این حدیث ۴۰
- حدیث (۷): جایگاه بلند پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ۴۲
- حدیث (۸): حکایت تفویض خلق و روزی به ائمه علیهم السلام ۴۳
- حدیث (۹): زمانی که آدم علیه السلام میان روح و جسد بود، علی علیه السلام، امیر المؤمنین نامیده شد. ۴۵
- یادآوری ۴۶
- حدیث (۱۰): اختصاص لقب « امیر المؤمنین » به علی علیه السلام ۴۷
- حدیث (۱۱): حدیث پرنده با موسی و خضر علیهم السلام ۴۹
- حدیث (۱۲): حدیث حله و نزول آیه ولایت ۵۲
- حدیث (۱۳): شهادت به حقانیت امیر المؤمنین علیه السلام هنگام خلق آسمانها و زمین ... ۵۴

- حدیث (۱۴): ماجرای خاکی که پیامبر ﷺ به روی مشرکان پاشاند ۵۵
- حدیث (۱۵): حوریه‌ای که با آب حیوان عجین شد و به علی ﷺ اختصاص یافت .. ۵۶
- حدیث (۱۶): شأنِ نزول آیه ولایت ۵۷
- نکاتی پیرامون انگشتی که علی ﷺ آن را صدقه داد ۶۰
- حدیث (۱۷): چشم و گوش و قلبِ غیبِ بین امام ﷺ ۶۳
- حدیث (۱۸): نگاه ملکوتی امام ﷺ ۶۴
- یادآوری ۶۵
- حدیث (۱۹): امام علی ﷺ نخستین فردی است که با لوی حمد به بهشت درمی‌آید ۶۵
- حدیث (۲۰): وجهی از وجوه نام‌گذاری علی ﷺ به امیر المؤمنین ۶۶
- حدیث (۲۱): دلیل نام‌گذاری ذوالفقار و ویژگی آن ۶۷
- حدیث (۲۲): رابطه حُبِّ علی ﷺ با حلال زادگی ۶۸
- حدیث (۲۳): دوستِ علی دوستِ خدا و دشمنش دشمنِ خداست ۶۹
- حدیث (۲۴): کلام اعمش با ابو حنیفه ۷۰
- حدیث (۲۵): علی ﷺ دانای آدیان ۷۴
- اشاره‌ای به غفلتی که برای «صاحب عوالم» رخ داد ۷۵
- حدیث (۲۶): حدیث دهقان مُنجم ۷۶
- تعرّض اجمالی به ردّ کسانی که وجود تأثیر در اوضاع نجومی را انکار می‌کنند .. ۸۱
- اخبار حضور ائمه ﷺ نزد مردگان ۸۲
- حدیث (۲۷): ماجرای ارواح مؤمنان و کافران ... و ناصبی‌ها پس از مرگ ۸۲
- حدیث (۲۸): رویت پنج تن هنگام مرگ ۸۶
- حدیث (۲۹): بشارت به شیعه هنگام مرگ ۸۸

- حدیث (۳۰): رؤیت پیامبر ﷺ و علی ﷺ هنگام جان دادن ۸۹
- حدیث (۳۱): دل‌سوزی و مهربانی فرشته مرگ با مؤمن و بشارت به او ۹۰
- حدیث (۳۲): چشم روشنی مؤمن هنگام رسیدن نفس به گلو ۹۲
- حدیث (۳۳): نشانه‌های مرگ، سرگذشت روح پس از مرگ، نبود فشار قبر برای مؤمن ... ۹۵
- حدیث (۳۴): بشارت پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ به مؤمن هنگام مرگ ۹۸
- حدیث (۳۵): رؤیت ناصبی امام علی ﷺ را هنگام مرگ ۱۰۰
- حدیث (۳۶): روسفیدی شیعه هنگام مرگ ۱۰۱
- حدیث (۳۷): فریادرسی ولایت علی ﷺ و اهل بیت ﷺ هنگام مرگ ۱۰۲
- حدیث (۳۸): پندارِ قرار گرفتن ارواح مؤمنان در چینه‌دانِ پرندگانِ سبزه پس از مرگ ۱۰۴
- حدیث (۳۹): سؤال قبر و فریادرسی ولایت ۱۰۵
- حدیث (۴۰): چگونگی قبض روح مؤمن و کافر ۱۰۶
- حدیث (۴۱): دوست و دشمن، علی ﷺ را هنگام مرگ چگونه می‌بینند؟! ۱۱۲
- حدیث (۴۲): گریه شوق هنگام مرگ ۱۱۳
- حدیث (۴۳): تفاوت نگاه اهل بیت ﷺ نسبت به اولیا و غیر اولیا ۱۱۳
- حدیث (۴۴): آمان از خوف و امید به رحمت خدا ۱۱۴
- حدیث (۴۵): حکایت سید حمیری هنگام احتضار ۱۱۵
- حدیث (۴۶): شادی محبان علی ﷺ در سه مکان ۱۱۸
- حدیث (۴۷): فریادرسی محبت امام علی ﷺ هنگام مرگ، کنار حوض و عبور از صراط ۱۱۹
- حدیث (۴۸): سرگذشت مؤمن و کافر هنگام مرگ و در قبر ۱۲۰
- تحقیقی درباره حضور ائمه ﷺ نزد مردگان ۱۳۰

- اشکال ۱۳۶
- پاسخ ۱۳۷
- حقیقت ماجرا ۱۳۷
- وجه دوم ۱۴۲
- وجه سوم ۱۴۶
- حضور مؤمنان نزد محضر ۱۴۶
- حدیث (۴۹): خبر سلمان پس از مرگ از فضیلتِ حُبِّ علی علیه السلام ۱۵۰
- حدیث (۵۰): سرنوشتِ کسانی که در شب تولد امام علیه السلام به دنیا می آیند ۱۵۱
- حدیث (۵۱): خلق پنج تن علیهم السلام و معرفی آنها به آدم علیه السلام ۱۵۲
- حدیث (۵۲): انبیا و اولیا صاحبان علم اند و پایدارندگان عدل ۱۵۵
- حدیث (۵۳): ولایت محوری، راه و رسم رسولان و فرشتگان ۱۵۷
- حدیث (۵۴): امام مهدی علیه السلام بر آبر سوار می شود و آسمانها و زمینها را درمی نوردد ۱۵۸
- حدیث (۵۵): ماجرای دو آبر که بر امام علی علیه السلام عرضه شد ۱۵۹
- حدیث (۵۶): دنیا برای امام علیه السلام مانند یک حلقه است ۱۶۰
- یادآوری ۱۶۰
- حدیث (۵۷): دنیا برای امام علیه السلام مانند دو نیمه گردو است ۱۶۰
- حدیث (۵۸): دنیا مانند دو نیمه گردو در اختیار امام علیه السلام است ۱۶۱
- حدیث (۵۹): دنیا برای امام علیه السلام مثل دو نیمه گردو نمایان است ۱۶۲
- حدیث (۶۰): دنیا برای امام مانند نخِ طراز بناست ۱۶۲
- حدیث (۶۱): امام علیه السلام از هر سو حتی از پشت سر می بیند ۱۶۳
- حدیث (۶۲): قلب امام به خواب نمی رود ۱۶۴
- حدیث (۶۳): بیداری چشم دل پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۶۴

- حدیث (۶۴): التماس اولی و دومی از امام علی علیه السلام پس از مرگ ۱۶۵
- حدیث (۶۵): قصه طرّمّاح بن عدی ۱۶۶
- یادآوری ۱۸۷
- حدیث (۶۶): حکایت شیخ اعرابی با معاویه ۱۸۸
- حدیث (۶۷): مباحات خدا بر فرشتگان، به خاطر جان فشانی علی علیه السلام در لیلۃ المبیت ۱۹۹
- حدیث (۶۸): حُبّ آل محمّد صلی الله علیه و آله سند بهشت ۲۰۰
- حدیث (۶۹): رویدادهای هنگام تولد امام علیه السلام ۲۰۱
- حدیث (۷۰): پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام وارث علم انبیا و دانایان از همه آنها ۲۰۲
- یادآوری ۲۰۶
- حدیث (۷۱): امام علی علیه السلام کانون و خاستگاه همه علوم ۲۰۷
- حدیث (۷۲): حکایت معانقه فرشته آب با امام علی علیه السلام ۲۰۸
- یادآوری ۲۰۹
- حدیث (۷۳): فاطمه علیها السلام بهترین اهل زمین ۲۰۹
- حدیث (۷۴): مباحات خدای متعال بر فرشتگان به جان فشانی علی علیه السلام در جنگ اُحد ۲۱۰
- حدیث (۷۵): همه زمین مال امامان علیهم السلام است ۲۱۱
- یادآوری ۲۱۴
- حدیث (۷۶): دنیا و آخرت از آن امام علیه السلام می باشد ۲۱۴
- علی علیه السلام پدر آدم علیه السلام ۲۱۵
- حدیث (۷۷): از فضایل امامان علیهم السلام جز اندکی که به حدّ صفر می رسد پرده برداری نشد ۲۱۵
- یادآوری ۲۱۷
- حدیث (۷۸): آفرینش آدم علیه السلام به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ۲۱۷
- حدیث (۷۹): اثر حُبّ و بُغض علی علیه السلام ۲۱۹

- حدیث (۸۰): شاهد بودن اهل بیت علیهم السلام هنگام پیامبری موسی علیه السلام ۲۲۰
- حدیث (۸۱): ۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم نزد امامان علیهم السلام است ۲۲۱
- یادآوری ۲۲۱
- حدیث (۸۲): خبر گذشته و آینده و همه چیز در قرآن و علم آن نزد امام علیه السلام ۲۲۲
- حدیث (۸۳): عرضه اعمال بر ائمه علیهم السلام به گواهی قرآن ۲۲۲
- حدیث (۸۴): امامان علیهم السلام آسمای حُسنای خدای متعال ۲۲۴
- حدیث (۸۵): امامان علیهم السلام حجت خدا و والیان امرش ۲۲۴
- حدیث (۸۶): انحصار راه عبادت و معرفت خدای متعال به امامان علیهم السلام ۲۲۵
- حدیث (۸۷): پیرامون فضایل اهل بیت علیهم السلام در روز میثاق ۲۲۵
- حدیث (۸۸): وجود امامان علیهم السلام در عالم اظله ۲۲۹
- حدیث (۸۹): تفویض دین به امام علیه السلام، یک پرسش و پاسخ های متفاوت ۲۳۰
- حدیث (۹۰): علی علیه السلام معیار و راه راست است ۲۳۲
- حدیث (۹۱): خواست ائمه علیهم السلام طبق مشیت خدا ۲۳۳
- حدیث (۹۲): آگاهی امامان علیهم السلام به موجودات آقیانوس ها ۲۳۳
- حدیث (۹۳): نجات نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام با تمسک به اهل بیت علیهم السلام ۲۳۴
- حدیث (۹۴): اشباح پنج تن جلو عرش پیش از آدم علیه السلام و نقش انگشتر آدم و کنیه او ۲۳۵
- حدیث (۹۵): نام پنج میخ نورافشان که نوح علیه السلام بر کشتی اش کوفت ۲۳۸
- حدیث (۹۶): علی علیه السلام بسی برتر از آصف ۲۴۱
- حدیث (۹۷): عظمت امام علیه السلام در پیشگاه خدای متعال ۲۴۲
- حدیث (۹۸): آمین امام علیه السلام برای دعاهای شیعیان ۲۴۳
- حدیث (۹۹): عدم تحمل و طاقت آدمیان در برابر فضایل ناگفته امامان علیهم السلام ۲۴۵
- حدیث (۱۰۰): ناتوانی آدمیان از تحمل فضایل در پرده امامان علیهم السلام ۲۴۶

حدیث (۱)

حدیث تزویج فاطمه علیها السلام

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن صفار، از سلمة بن خطاب برادستانی، از ابراهیم بن مقاتل، گفت: برایم حدیث کرد حامد بن محمد از عمرو بن هارون،^(۱) از صادق، جعفر بن محمد، از پدرش از پدرانش که:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ بِتَزْوِيجِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَلَمْ أَنْجِرْ أَنْ أذْكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَإِنَّ ذَلِكَ اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي لَيْلًا وَنَهَارًا حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَقَالَ يَا عَلِيُّ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَلْ لَكَ فِي التَّزْوِيجِ؟
قُلْتُ: رَسُولَ اللَّهِ أَعْلَمُ، وَإِذَا هُوَ يُرِيدُ أَنْ يُزَوِّجَنِي بَعْضَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ، وَإِنِّي لَخَائِفٌ عَلَى قَوْتِ فَاطِمَةَ.

فَمَا شَعَرْتُ بِشَيْءٍ إِذْ أَتَانِي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ لِي: أَحِبِّ النَّبِيَّ وَأَسْرِعْ، فَمَا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ أَشَدَّ فَرَحًا مِنْهُ الْيَوْمَ.

۱. در «بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۱»، حدیث ۱۲، عمر بن هارون، ثبت شده است. در متن کتاب، آمده است: حامد بن محمد بن عمرو بن هارون.

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ مُسْرِعًا، فَإِذَا هُوَ فِي حُجْرَةٍ أَمْ سَلَمَةَ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ فَرِحًا
وَتَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى بَيَاضِ أَسْنَانِهِ يَبْرُقُ.
وَقَالَ لِي: أَبَشِّرْ يَا عَلِيُّ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ كَفَانِي مَا قَدْ كَانَ أَهْمَنِي مِنْ أَمْرِ
تَزْوِجِكَ.

فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: أَتَانِي جَبْرَيْلٌ وَمَعَهُ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَقَرْنُفُلِهَا، فَنَاوَلَنِيهِمَا فَأَخَذْتُهُمَا
وَسَمَّمْتُهُمَا، فَقُلْتُ: مَا سَبَبُ هَذَا السُّنْبُلِ وَالْقَرْنُفُلِ؟
فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَمَرَ سُكَّانَ الْجَنَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا
الْجَنَانَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَأَشْجَارِهَا وَثِمَارِهَا،^(١) وَأَمَرَ رِيحَهَا فَهَبَّتْ بِأَنْوَاعِ الْعِطْرِ
وَالطِّيبِ، وَأَمَرَ حُورَ عَيْنِهَا بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا بِسُورَةِ ﴿طه﴾ وَطَوَاسِينَ وَ﴿يس﴾
وَ﴿حمعسق﴾.

ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ يَوْمٌ وَلِيْمَةٌ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ،
أَلَا إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ
مَنِّي، بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ.

ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ سَحَابَةً بَيْضَاءَ، فَقَطَرَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ لَوْلُنْهَا وَزَبْرَجِدْهَا وَيَوَاقِيتِهَا،
وَقَامَتِ الْمَلَائِكَةُ فَتَنَّتْ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَقَرْنُفُلِهَا، هَذَا مِمَّا نَثَرَتِ الْمَلَائِكَةُ.
ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا مِنْ مَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ رَاحِيلُ، وَلَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَنْبَلُغُ
مِنْهُ، فَقَالَ: أُحْطَبُ، فَحُطِبَ حُطْبَةً^(٢) لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَلَا أَهْلُ الْأَرْضِ.

١. در مآخذ، آمده است: وثمارها وقصورها

٢. در اغلب مآخذ آمده است: فَحُطِبَ بِحُطْبَةٍ

ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ: أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَسُكَّانَ جَنَّتِي، بَارِكُوا عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا، أَلَا إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَيَّ مِنْ أَحَبِّ الرِّجَالِ إِلَيَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ.

فَقَالَ رَاحِلُ الْمَلِكِ: يَا رَبِّ، وَمَا بَرَكَتُكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرِ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جَنَانِكَ وَدَارِكَ.

فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا رَاحِلُ، إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنِّي أَجْمَعُهُمَا عَلَيَّ مَحَبَّتِي وَأَجْعَلُهُمَا حُجَّةً عَلَيَّ خَلْقِي.

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لِأَخْلَقَنَّ مِنْهُمَا خَلْقًا، وَلَأُنْشِنَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ خَزَائِنِي فِي أَرْضِي، وَمَعَادِنَ لِعِلْمِي، وَدُعَاةً إِلَى دِينِي، بِهِمْ أَحْتَجُّ عَلَيَّ خَلْقِي بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ.

فَأَبَشِرْ يَا عَلِيُّ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَكْرَمَكَ كَرَامَةً لَمْ يُكْرَمْ بِمِثْلِهَا أَحَدًا، وَقَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيَّ مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ وَقَدْ رَضِيَتْ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا، فَدُونِكَ أَهْلُكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي، وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ أَنَّ الْجَنَّةَ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكُمَا.

وَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْكُمَا مَا يَتَّخِذُهُ عَلَيَّ الْخَلْقُ حُجَّةً، لَأَجَابَ فِيكُمَا الْجَنَّةَ وَأَهْلَهَا.

فَنِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ، وَنِعْمَ الْخَتَنُ أَنْتَ، وَنِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ، وَكَفَاكَ بِرِضَى اللَّهِ رِضًا.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَلَغَ مِنْ قَدْرِي حَتَّى إِنِّي ذُكِرْتُ فِي الْجَنَّةِ وَزَوَّجَنِي اللَّهُ فِي مَلَائِكَتِهِ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِذَا أَكْرَمَ وَلِيَّهُ وَأَحَبَّهُ، أَكْرَمَهُ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ

سَمِعَتْ ، فَأَحْيَاهَا ^(۱) اللَّهُ لَكَ يَا عَلِيُّ .

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام : ﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ﴾ . ^(۲)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : آمِينَ ؛ ^(۳)

از علی عليه السلام روایت است که فرمود: قصد ازدواج با فاطمه عليها السلام را (در سر) داشتم و جرأت نمی‌کردم آن را با پیامبر صلى الله عليه وآله در میان نهم. این امر، شب و روز در سینه‌ام نوسان داشت تا اینکه بر پیامبر صلى الله عليه وآله درآمدم.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای علی، گفتم: بله ای رسول خدا، پرسید: آیا زن

می‌خواهی؟

گفتم: رسول خدا داناتر است [و در دل پنداشتم] می‌خواهد یکی از زنان

قریش را به همسری‌ام درآورد و از سویی ترس داشتم فاطمه از دستم برود.

چیزی را حس نکردم [و خبری نشد] تا اینکه پیک رسول خدا صلى الله عليه وآله آمد و

گفت: پیامبر را اجابت کن و بشتاب، تاکنون پیامبر را به این شدت شادمان

ندیده‌ایم.

به سرعت پیش پیامبر رفتم، آن حضرت در خانهٔ اُمّ سَلَمَه بود. چون نگاهش

به من افتاد، صورتش از شادی و تبسم چنان گشاده گشت که برق سفیدی

دندان‌هایش را نگریستم.

پیامبر صلى الله عليه وآله به من فرمود: ای علی، مژده بده، خدای بزرگ، مرا در قصدی که

برای ازدواجت داشتم، کفایت کرد.

۱. در «بحار»، «فَحْيَاهَا» ضبط است.

۲. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۹؛ سورة احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

۳. امالی صدوق: ۵۵۸ - ۵۶۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۱ - ۱۰۳، حدیث ۱۲.

پرسیدم: ای رسول خدا، چگونه این کار سامان یافت؟
فرمود: جبرئیل به همراه گل و سنبل بهشتی نزد آمد و آن دو را به من داد،
گرفتم و بوییدم و پرسیدم: این گل و سنبل به چه مناسبت است؟
جبرئیل گفت: خدای متعال به ساکنان بهشت (فرشتگان و کسانی که در
آن اند) دستور داد همه بهشت را (نهالستانها و درختها و میوههایش را)
بیاریند و به نسیم بهشت امر کرد با انواع عطرها و بوهای خوش بوزد و از حور
العین خواست در آن سوره «طه» و «طواسین» و «یس» و «حمعسق» را بخوانند.
سپس منادی از زیر عرش ندا داد: بدانید که امروز، روز ولیمه علی بن
ابی طالب است. شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه (دختر محمد) را - با رضایت
خویش - به همسری علی بن ابی طالب درآوردم، آنها از جنس هم‌اند.
آن گاه خدا ابری سفید را فرستاد و [آن ابر] دانه‌های مروارید و زیرجد و
یاقوتش را بر آنان باراند و ملائکه برخاستند و گل و سنبل بهشت را افشانند (و
این گل و سنبل از همان‌هاست که فرشتگان پراکندند).
پس از آن، خدای متعال، راحیل را (که یکی از فرشتگان بهشت است و
سخنورتر از او در میان فرشتگان وجود ندارد) امر کرد که خطبه بخواند. وی
خطبه‌ای خواند که مانند آن را اهل آسمان و زمین نشنیدند.
سپس منادی ندا داد: ای ملائکه و ساکنان بهشتم، به علی بن ابی طالب -
حبیب محمد - و فاطمه (دختر محمد) تبریک گوید. من به آن دو مبارک باد
گفتم. بدانید که محبوب‌ترین زن در نزد خود را به محبوب‌ترین مردان پیش من
(پس از پیامبر و رسولان) تزویج کردم.

راحیل فرشته، پرسید: پروردگارا، در آنها بیش از نعمت‌هایی که برای آنان در بهشت و سرای تو می‌بینم، چه برکتِ بیشتری قرار دادی؟

خدای بزرگ فرمود: ای راحیل، از برکتی بر ایشان این است که این دو را بر محبتِ تو می‌آورم و حجتِ بر خلقم قرار می‌دهم.

به عزت و جلال سوگند، از آن دو خلقی را پدید می‌آورم و ذرّیه‌ای را ایجاد می‌کنم و آنان را خزانه‌داران زمین و معادن علم و دعوتگران به دینم قرار می‌دهم، پس از پیامبران و رسولان، به آنها بر خلقم احتجاج می‌ورزم.

ای علی، تو را مژده باد! خدای بزرگ به گونه‌ای گرامی‌ات داشت که مانند آن احدی را اکرام نکرد. فاطمه دخترم را با تزویج از سوی خدای رحمان، به همسری‌ات درآوردم، و برای او به آنچه خدا برایش پسندید، خوشنود شدم، این تو و این هم فاطمه، تو از من نسبت به او سزامنندتری، جبرئیل خبرم داد که بهشت مشتاق روی شماست.

اگر خدا تقدیر نمی‌کرد که از نسل شما امامانی را بیرون آورد که آنها را بر خلق حجت سازد، درخواستِ بهشت و اهل آن را درباره‌ شما اجابت می‌فرمود [و با درآوردن شما به بهشت، ساکنان آن را به خواست دلشان - که اشتیاق دیدار شما را دارند - می‌رساند].

به چه برادری، و به چه دامادی، به به چه همدم و همراهی هستی تو [ای علی] همین بس که خدا به رضای تو، راضی و خرسند می‌گردد.

علی علیه السلام فرمود: پرسیدم ای رسول خدا، قدر و منزلتِ من بدان جا رسید که در بهشت یاد می‌شوم و خدا در میان فرشتگان، فاطمه را به همسری‌ام درآورد؟

پیامبر ﷺ فرمود: خدا وقتی ولی خویش را ارج نهد و دوست بدارد، به چیزهایی گرامی می‌دارد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است. ای علی، خدا فاطمه را برایت زنده نگه دارد.

علی علیه السلام فرمود: «پروردگارا، مرا بر آن دار که شکرگزار نعمتی باشم که بخشیدی ام».

پیامبر ﷺ فرمود: آمین (خدایا این دعا را اجابت کن و برآور).

[یادآوری]

این بنده ضعیف (مصنّف این کتاب) می‌گوید: بعضی از عبارات این حدیث، فراتر از حدّ و اندازه تحمل راویان است، مبادا گوشت آنها را پس زند و از اساس، خبر را انکار کنی. آنان علیه السلام کلمه‌ای را بر زبان می‌آورند و هفتاد وجه از آن اراده می‌کنند و از عهده هریک از این وجوه برمی‌آیند.

حدیث (۲)

[معرفی امامان علیه السلام به جبرئیل از سوی خدای متعال]

کفایة الأثر، اثر خزاز علیه السلام.

خزاز علیه السلام می‌گوید: به ما خبر داد حسین بن محمد بن سعید، گفت: برایم حدیث کرد ابو الحسن، علی بن محمد بن شُبُوذ، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن حُمْدُون، گفت: برایم حدیث کرد علی بن حکم اودی، گفت: برای ما خبر داد شریک، از عبدالله بن سعد، از حسین بن علی، از پیامبر ﷺ که فرمود:

أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ، لَمَّا أَثْبَتَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - اسْمَ مُحَمَّدٍ فِي سَاقِ الْعَرْشِ، قُلْتُ: يَا رَبِّ هَذَا الْأَسْمَ الْمَكْتُوبَ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ أَرَى أَعَزَّ خَلْقِكَ عَلَيَّ؟

قَالَ: فَارَاهُ اللَّهُ اثْنَيْ عَشَرَ أَشْبَاحًا أَبَدَانًا بِلَا أَرْوَاحٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ هُمْ؟

فَقَالَ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهَذَا نُورُ الْحَسَنِ، وَهَذَا نُورُ الْحُسَيْنِ، وَهَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَهَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَهَذَا نُورُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَهَذَا نُورُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَهَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَهَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَهَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَهَذَا نُورُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَهَذَا نُورُ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُتَنْظِرِ.

قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَؤُلَاءِ

الْقَوْمِ إِلَّا أَعْتَقَ اللَّهُ رَقَبَتَهُ مِنَ النَّارِ: (۱)

جبرئیل به من خبر داد که چون خدای متعال نام محمد را در ساق عرش حک کرد، گفتم: پروردگارم، بر این باورم این نامی که در سرپرده‌های عرش مکتوب است، عزیزترین خلق پیش توست.

می‌گوید: خدا دوازده شبح و بدن بی‌روح - میان آسمان و زمین - به وی نمایاند.

جبرئیل گفت: پروردگارا، تو را به حق این اشباح، به من خبر ده که اینان کیستند؟

خدا فرمود: این، نور علی بن ابی طالب است و این، نور حسن و این، نور حسین و این، نور علی بن حسین و این، نور محمد بن علی و این، نور جعفر بن محمد و این، نور موسی بن جعفر و این، نور علی بن موسی و این، نور محمد

۱. کفایة الأثر: ۱۶۹ - ۱۷۰؛ بحار الأنوار ۳۶: ۳۴۱، حدیث ۲۰۶.

بن علی و این، نور علی بن محمد و این، نور حسن بن علی و این، نور حجت، قائم منتظر علیه السلام.

می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هیچ کس به وسیله اینان به خدا تقرب نمی جوید مگر اینکه خدا او را از آتش دوزخ می رهااند.

حدیث (۳)

[مژده به شیعیان علی علیه السلام]

کتاب المسلسلات، اثر جعفر بن احمد بن علی قمی رحمته الله.

جعفر بن احمد بن علی قمی رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن علی بن حسین، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن زیاد بن جعفر، گفت: برایم حدیث کرد ابوالقاسم جعفر بن محمد علوی عریضی، گفت: ابو عبدالله احمد بن محمد بن خلیل گفت: به من خبر داد علی بن محمد بن جعفر آهوازی [گفت: برایم حدیث کرد بکر بن آحنف گفت: برای ما حدیث کرد فاطمه (دختر علی بن موسی الرضا علیه السلام)]، گفت: برایم حدیث کرد فاطمه و زینب و کلثوم (دختران موسی بن جعفر علیه السلام) گفتند: برای ما حدیث کرد فاطمه (دختر جعفر بن محمد علیه السلام) گفت: برایم حدیث کرد فاطمه (دختر محمد بن علی علیه السلام) گفت: برایم حدیث کرد فاطمه (دختر علی بن حسین علیه السلام) گفت: برایم حدیث کرد فاطمه و سکینه (دختران حسین بن علی علیه السلام) از ام کلثوم (دختر علی علیه السلام) از فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا أَنَا بِشَمْسٍ مِنْ دُرَّةٍ بِيضَاءٍ مَجُوفَةٍ، وَعَلَيْهَا بَابٌ مُكَلَّلٌ بِالذَّرِّ وَالْيَاقُوتِ، وَعَلَى الْبَابِ سِتْرٌ.

فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْبَابِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ الْقَوْمِ [اللَّهُ (خ)].

وَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى السِّتْرِ: بَخَّ بَخٌّ مِنْ مِثْلِ شِيعَةِ عَلِيٍّ.
فَدَخَلْتُهُ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ عَقِيقِ أَحْمَرَ مُجَوِّفٍ، وَعَلَيْهِ بَابٌ مِنْ فِضَّةٍ مُكَلَّلٍ
بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ، وَإِذَا عَلَى الْبَابِ سِتْرٌ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْبَابِ:
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى.

وَإِذَا عَلَى السِّتْرِ مَكْتُوبٌ: بَشَّرَ شِيعَةَ عَلِيٍّ بِطَيْبِ الْمَوْلِدِ.
فَدَخَلْتُهُ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ زُرْمُدٍ أَخْضَرَ مُجَوِّفٍ لَمْ أَرِ أَحْسَنَ مِنْهُ، وَعَلَيْهِ بَابٌ مِنْ
يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مُكَلَّلَةٍ بِاللُّؤْلُؤِ، وَعَلَى الْبَابِ سِتْرٌ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى
السِّتْرِ: شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ، لِمَنْ هَذَا؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَا بِنِ عَمَّكَ وَوَصِيكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ كُلُّهُمْ حُفَاةَ عَرَاةٍ إِلَّا شِيعَةَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَيُدْعَى النَّاسُ بِأُمَّهَاتِهِمْ مَا خَلَا شِيعَةَ
عَلِيٍّ، فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ، وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُمْ أَحَبُّوا عَلِيًّا فَطَابَ مَوْلَدُهُمْ؛ ^(۱)

از حضرت فاطمه عليها السلام نقل است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
می فرمود: چون به آسمان بالا برده شدم، به بهشت درآمدم، ناگهان به قصری از
دُرّ سفید میان تهی برخورددم که بر آن قصر دری با سَرْدَری از دُرّ و یاقوت

۱. المحتضر: ۱۴۰، حدیث ۱۵۳؛ بحار الأنوار ۶۵: ۷۶-۷۷، حدیث ۱۳۶.

قرار داشت و پرده‌ای بر آن [آویز] بود. به بالا نگاه کردم، دیدم بر در آن قصر نوشته‌اند: خدایی جز «الله» نیست، محمد رسول خداست، علی ولی خدا می‌باشد.

و بر آن پرده، این مکتوب به چشم می‌آمد: خوشا به حال کسانی که شیعه علی‌اند.

داخل قصر شدم، قصری از عقیق سرخ تو خالی را دیدم که در آن از نقره با تاجی از زبرجد سبز بود. بر در آن پرده‌ای قرار داشت، سرم را بالا آوردم، دیدم بر آن در نوشته‌اند: محمد رسول خداست، علی وصی برگزیده او می‌باشد. و بر پرده آن در، این نوشته به چشم می‌خورد: شیعه علی را به حلال‌زادگی بشارت باد.

به آن قصر درآمدم و با قصری از زمرد سبز میان تهی رو به رو شدم که زیباتر از آن ندیدم. در آن قصر از یاقوت سرخ با تاجی از مروارید بود و پرده‌ای بر آن قرار داشت. به بالا نگاه کردم، این نوشته را بر پرده‌اش دیدم: شیعیان علی رستگارند.

پرسیدم: حبیب من جبرئیل، این [مژده، فضیلت، کاخ‌ها...] برای کیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد، برای پسر عمو و وصیت علی بن ابی طالب. مردم - همه‌شان - روز قیامت، سر و پا برهنه محشور می‌شوند مگر شیعه علی علیه السلام، مردم را به نام مادرهایشان صدا می‌زنند مگر شیعه علی که آنها را به اسامی پدران‌شان می‌خوانند.

پرسیدم: حبیب جبرئیل، چرا چنین است؟

جبرئیل گفت: زیرا آنان علی را دوست دارند، به همین خاطر حلال زاده به دنیا می آیند.

حدیث (۴)

[علی علیه السلام حجت خدا بر خلق و امین علم او و راه ورود به بهشت]

کتاب المسلسلات، اثر جعفر بن احمد بن علی قمی رحمته الله.

جعفر بن احمد رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد علی بن محمد بن علی علوی، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن زیاد بن جعفر، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از زین بن صلت، گفت: شنیدم مولایم، علی بن موسی الرضا می فرمود: شنیدم پدرم، موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: شنیدم پدرم، جعفر بن محمد می فرمود: شنیدم پدرم، محمد بن علی می فرمود: شنیدم پدرم، علی بن حسین می فرمود: شنیدم پدرم، حسین بن علی می فرمود: شنیدم پدرم، علی بن ابی طالب می فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: شنیدم خدای بزرگ می فرمود:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، وَنُورِي فِي بِلَادِي، وَأَمِينِي عَلَى عِلْمِي،
لَا أُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَرَفَهُ وَإِنْ عَصَانِي، وَلَا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَنْكَرَهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي؛^(۱)

علی بن ابی طالب، حجتم بر خلق و نورم در سرزمین ها و امین علم من است، هرکه او را بشناسد [و به ولایت او تن دهد] به دوزخش نمی برم (هرچند مرا عصیان کند و فرمان نبرد) و هرکه او را انکار کند [و ولایتش را برنتابد] به بهشت درنیاورم (هرچند مرا اطاعت کند).

۱. مائة منقبة: ۷۸، منقبت ۴۶؛ بحار الأنوار: ۲۷: ۱۱۶، حدیث ۹۱.

حدیث (۵)

[حکمتِ غُسلِ مَسِّ مِیتِ علی علیه السلام پس از غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله]

تهذیب الأحکام، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

شیخ طوسی در باب آغسال روایت می کند از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از قاسم صیقِل^(۱) که گفت:

كَتَبْتُ إِلَيْهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلِ اغْتَسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ غَسَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ مَوْتِهِ؟

فَأَجَابَ: النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ، وَلَكِنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَعَلَّ وَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ؛^(۲)

صیقِل می گوید: به امام هادی علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! آیا امیرالمؤمنین علیه السلام آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله را - پس از آنکه از پیامبر از دنیا رفت - غسل داد، غُسلِ مَسِّ مِیتِ کرد؟

امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و پاکیزه بود، لیکن امیرالمؤمنین علیه السلام غسلِ مَسِّ مِیتِ انجام داد و این کار سنت شد.

[یادآوری]

مُصَنَّفِ این کتاب، می گوید: مرجع ضمیر در «کتبتُ إليه» علی بن محمد هادی علیه السلام است؛ زیرا (چنان که اهل رجال تصریح کرده اند) قاسم صیقِل از اصحاب آن حضرت می باشد.

۱. در تهذیب، قاسم بن صیقِل، ضبط است.

۲. تهذیب الأحکام: ۱۰۷-۱۰۸، حدیث ۲۸۱؛ بحار الأنوار ۲۲: ۵۴۰-۵۴۱، حدیث ۵۰.

حدیث (۶)

حدیث غریبی از مُفَضَّل

از شیخ ثقه، ابو الحسین، محمد بن علی حلّی، از شیخ سند خویش ابو عبدالله، حسین بن حمدان حُضینی، گفت: برایم حدیث کرد جعفر بن مالک فزاری کوفی، از عبیدالله بن یونس موصلی، از محمد بن صدّقه عنبری، از محمد بن سنان زاهری، از صفوان بن یحیی کوفی، از مُفَضَّل بن عُمَر جُعیفی، گفت:

قُلْتُ لِمَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَعْدُ مِنْهُ ^(۱) إِلَى عَهْدٍ، وَقَدْ خَلَوْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ مِنْهُ فُرْصَةً أَمَنَّاهَا: أَسَأَلُكَ يَا مَوْلَايَ عَمَّا جَرَى فِي خَاطِرِي مِنْ ظُهُورِ الْمَعْنَى لِخَلْقِهِ بِصُورَةٍ مَرِيئَةٍ [مرتبه (خ)]، فَهَلِ الدَّاتُ تُتَّصَوَّرُ، أَوْ تَجَزَّأُ، أَوْ تَبْعَضُ، أَوْ تُحَوَّلُ عَنْ كَيْانِهَا، أَوْ تُتَوَهَّمُ فِي الْعُقُولِ بِحَرَكَةٍ أَوْ سُكُونٍ؟

وَكَيْفَ ظُهُورُ الْغَيْبِ الْمُمْتَرَجِ بِخَلْقِ ضَعِيفٍ؟

وَكَيْفَ يُطَبَّقُ الْمَخْلُوقُ النَّظَرَ إِلَى الْخَالِقِ مَعَ ضَعْفِ الْمَخْلُوقِ؟

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ^(۲).

يَا مُفَضَّلُ، عَلِمْنَا صَعْبَ مُسْتَصْعَبٍ، وَسِرُّنَا وَعَرُّ بَعِيدٍ عَلَى اللِّسَانِ أَنْ يُتَرْجَمَ عَنْهُ

إِلَّا تَلْوِيحًا.

وَمَا يُعْرَفُ شَيْعَتُنَا إِلَّا بِحَسَبِ دِرَايَتِهِمْ لَنَا وَمَعْرِفَتِهِمْ بِنَا.

وَسُحْقًا لِمَنْ يَرُوي مَا لَا يَدْرِي، وَيَعْتَقِدُ مَا لَا يَتَصَرَّفُ فِي عَقْلِ، وَلَا يَتَّصِحُّ

۱. روی واژه منه، واژه «کذا» ثبت است؛ یعنی ضبط در نسخه چنین است.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰.

[یتضح (خ)]^(۱) فِي لُبِّ، وَذَلِكَ إِيْمَانُ اللِّسَانِ، وَوَعْرُ الحَوَاسِّ، وَالحُجَّةُ فِيهِ عَلَيَّ صَاحِبِهِ.

وَذَلِكَ أَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَيَّ «إِيَّاكَ أَعْنِي وَأَسْمِعِي يَا جَارَةَ».^(۲)
فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى إِلَيْكَ، وَأَنْظُرْ بِعَيْنِ عَقْلِكَ، وَأَنْصِتْ بِنُورِ لُبِّكَ، وَاسْمَعْ وَعِ،
فَقَدْ سَأَلْتَ عَن بَيَانِ عَظِيمٍ، وَحَقِّ يَقِينٍ، وَسَأَلْتَنِي عَلَيْكَ مِنْهُ سُؤْلاً ثَقِيلاً.
وَهُوَ الَّذِي ضَلَّ فِي مَعْرِفَتِهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ [أَكْثَرُ الخَلْقِ (خ)] ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ

۱. واژه «یتضح» (باب افتعال از ماده «نضح») در لغت به کار نرفته است. نضح به معنای رسیدن و پخته شدن و کامل شدن می باشد.

در نسخه شاگرد مؤلف، به طور واضح «یتضح» ثبت است.

۲. این عبارت، از ضرب المثل های عرب است و معادل آن در فارسی «به در می گویم تا دیوار بشنود» می باشد.

گویند: نخستین شخصی که آن را بر زبان آورد، سهل بن مالک فزاری بود. وی به قصد دیدار با نَعْمَان بیرون آمد، سپس سوی خیمه حارثه بن لَأم طائی (که رئیس قبیله به شمار می آمد) راه کج کرد، وی حضور نداشت. خواهرش که زیباترین زن دوران خویش و خردمند قومش بود، به وی خوشامد گفت. سهل چون آن زن را دید، به وی دل باخت، به گونه ای که وی بشنود، این اشعار را سرود:

يَا أُخْتِ خَيْرِ البَدْوِ والحَصَاةِ كَيْفَ تَرَيْنِ فِي فِتْيِ فَزَارَةِ
أَصْبَحَ يَهْوَى حُرَّةَ مِغْطَارَةِ إِيَّاكَ أَعْنِي وَأَسْمِعِي يَا جَارَةَ

- ای خواهر بهترین انسان شهری و بیابانی، جوان فزازه را چگونه دیدی؟

- وی عاشق زن آزاده عطرآگین شد، مقصودم تویی، ای هُو و بشنو.

خواهر حارثه چون این را شنید، وی را از خود راند و پرخاش کرد، سپس از اینکه او را شتابزده آزرده، شرم نمود.

سهل چون از نزد نَعْمَان بازگشت، پیش حارثه رفت. خواهر حارثه برایش پیغام فرستاد که او را خواستگاری کند. سهل این کار را انجام داد و با وی ازدواج کرد (الطراز الأول ۷: ۲۳۰ - ۲۳۱؛ مجمع البحرین ۳: ۲۵۲).

رَبُّكَ ﴿ (۱) ، إِنَّهُ هُوَ ﴿ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿ (۲) .

وَمَا أَتَبَّأَ بِهِ الْبَاقِرُ إِلَّا لِجَابِرٍ مِنَ الْوَعْرِ الْأَوْعَرِ الَّذِي خَفِيَ عَنْ سَائِرِ الْعَالَمِ إِلَّا عَنْ صَفْوَةِ الْمُخْتَصِّينَ وَالْبُلْغَاءِ الْمُسْتَحْفَظِينَ ، الَّذِينَ أَخْلَصُوا وَاخْتَصُّوا وَشَهِدُوا الْحَقَّ بِمَا عَمِلُوا [علموا (خ)] وَصَدَّقُوا بِمَا عَايَنُوا .

كَمَا ذُكِرَ فِي التَّنْزِيلِ قَوْلَ السَّيِّدِ : ﴿ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ (۳) أَنَّهُ الْحَقُّ .

وَالْأَمْرُ يَا مُفَضَّلُ لَطِيفٌ ، وَسِرُّ هَذَا الْعِلْمِ غَامِضٌ .

وَأَعْلَمُ أَنَّ الذَّاتَ تَجَلَّى [تعالی (ظ)] (۴) عَنِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ ، غَيْبٌ مُمْتَنِعٌ لَا يَمْتَنِعُ عَنْهُ بَاطِنٌ ، وَلَا يُسْتَرُ عَنْهُ خَفِيُّ لَطِيفٌ ، وَلَا شَيْءٌ أَعْظَمُ مِنْهُ ، مَوْصُوفٌ بِاتِّصَافِهِ [بصفاة (خ)] لَهُ ، مَشْهُورٌ بِآيَاتِهِ ، مَعْرُوفٌ بِظُهُورَاتِهِ ، كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ ، إِذْ لَا قَبْلَ ؛ وَقَبْلَ أَنْ يُحْيِيَ الْحَيِّثُ ، بِحَيْثٍ لَا حَيْثَ غَيْرُهُ ؛ وَقَبْلَ الْمَكَانِ ، إِذْ لَا مَكَانَ إِلَّا مَا كَوَّنَهُ ؛ وَهُوَ إِلَى مَا لَا نَهَايَةَ لَهُ لَا يَحُولُ عَنْ حَالٍ ، وَلَا عَمَّا كَانَ مِنْهُ مِنْ كَيَانِهِ ، وَلَا يَفْتَقِرُ إِلَى شَيْءٍ فَيَسْتَعِينُ بِهِ ، وَلَا انْتَسَبَ إِلَى غَيْرِهِ فَيَعْرِفَ بِهِ ، بَلْ هُوَ حَيْثُ هُوَ وَحَيْثُ كَانَ ، فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا هُوَ .

يَا مُفَضَّلُ ، إِنَّ الظُّهُورَ تَمَامُ البُطُونِ ، وَالبُطُونُ تَمَامُ الظُّهُورِ ، وَالقُدْرَةَ وَالقُوَّةَ تَمَامُ الفِعْلِ ، وَمَتَى لَمْ تَكُنْ كَلِّيَاتِ الْحِكْمَةِ تَامَةً فِي بُطُونِهَا تَامَةً فِي ظُهُورِهَا ، كَانَتْ

۱ . سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۹ .

۲ . در پایان آیات بسیاری، این دو صفت برای خدای بزرگ آمده است . نمونه‌ای از آنها را می‌توان در سوره بقره، آیه ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۲۶، دید .

۳ . سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۶ .

۴ . مؤلف رحمه الله بعد از واژه «تعالی» کلمه‌ای را - در حاشیه - نوشته است که خوانا نمی‌باشد .

الْحِكْمَةُ نَاقِصَةٌ مِنَ الْحَكِيمِ، وَإِنْ كَانَ قَادِرًا.

قَالَ الْمُفَضَّلُ، قُلْتُ: زِدْنِي يَا مَوْلَايَ شَرْحًا يَحْيِي بِهِ مَنْ قَرَّبَ، وَتَقَرَّبَ مَنْ مَشَى
بِنُورِكَ وَعَرَفَكَ حَقِيقَةَ الْمَعْرِفَةِ.

فَقَالَ ~~بِإِلَهِ~~: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ ظُهُورَ الْأَزْلِ بَيْنَ خَلْقِهِ عَجِيبٌ، لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ إِلَّا عَالِمٌ
خَيْرٌ، وَإِنَّ الذَّاتَ لَا يُقَالُ لَهَا نُورٌ لِأَنَّهَا مَنِيرَةٌ كُلُّ نُورٍ.

فَلَمَّا شَاءَ مِنْ غَيْرِ فِكْرٍ وَلَا هَمٍّ إِظْهَرَ الْمَشِيئَةَ وَخَلَقَ الْمَشِيئَةَ لِلشَّيْءِ (وَهُمَا الْمِيمُ
وَالشَّيْنُ) فَأَشْرَقَ مِنْ ذَاتِهِ نُورٌ شَعَشَعَانِيٌّ، لَا تَثْبُتُ لَهُ الْأَنْوَارُ، غَيْرَ بَائِنٍ عَنْهُ.

فَأَظْهَرَ النُّورَ الضِّيَاءَ لِمَنْ تَبَيَّنَ مِنْهُ، وَأَظْهَرَ الضِّيَاءَ ظِلًّا فَأَقَامَ صُورَةَ الْوُجُودِ
[الْمَوْجُودِ (خ)] [بِنَفْسِ (ظ)] [الضِّيَاءِ وَالظَّلِّ].

وَجَعَلَ النُّورَ بَاطِنًا، وَالذَّاتَ مِنْهُ مُبْدِئُهَا، وَكَذَلِكَ الْأِسْمُ [الْمِيمِ (خ)] [غَيْرِ مُتَّحِدٍ
بِنُورِهِ مَا رَأَى خَلْقَهُ بِخَلْقِهِ، فَإِذَا بَطَنَ فِي ذَاتِهِ وَغَيْبَهُ، وَالَّذِي لَيْسَ شَيْءٌ كَهُوِ الْإِلَهِ،
فَتَعَالَى اللَّهُ الْعَظِيمُ.

يَا مُفَضَّلُ، وَسَأَلْتَ عَنِ الْمَشِيئَةِ كَيْفَ أَبْدَأَهَا ^(١) مُنْشِئُهَا، فَافْهَمْ مَا أَنَا ذَاكِرُهُ لَكَ يَا
مُفَضَّلُ، فَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ أَمْرٍ عَظِيمٍ.

إِنَّ مَوْلَاكَ الْقَدِيمُ الْأَزْلُ (تَعَالَى ذِكْرُهُ) يُبْدِي مَشِيئَتَهُ لَمْ يَزَلْ لَهَا عَالِمًا، وَكَانَتْ
تِلْكَ إِرَادَةً مِنْ غَيْرِ هِمَّةٍ وَلَا حُدُوثِ فِكْرَةٍ وَلَا انْتِقَالٍ مِنْ سُكُونٍ إِلَى حَرَكَةٍ، وَلَا مِنْ
حَرَكَةٍ إِلَى سُكُونٍ؛ لِأَنَّ الْقُدْرَةَ طِبَاعُهُ، وَذَلِكَ أَنَّهُ يُظْهِرُ الْمَشِيئَةَ الَّتِي هِيَ اسْمُهُ، وَدَلَّ
بِهَا إِلَى ذَاتِهِ لَا لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ، وَلَا غَيْبٍ بِهِ [بعث به (ظ)]، فَلَمَّا بَدَتْ بِطَبِيعِ الْحِكْمَةِ
عِنْدَ إِرَادَتِهِ يَكُونُ الْأِسْمُ.

١. در نسخه شاکرد مؤلف، به عنوان نسخه بدل «أبدعها» ثبت است.

وَالْعِلْمُ [واعلم (ظ)] بِأَنَّ الْحِكْمَةَ إِظْهَارُ مَا فِي الْكَيَانِ إِلَى الْعِيَانِ، وَلَوْ لَمْ يَظْهَرْ
مَا عِلْمُهُ مِنْ غَامِضٍ عِلْمِهِ إِلَى وُجُودِ مُعَايِنَةِ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ، لَكَانَ نَاقِصًا وَالْحِكْمَةُ
غَيْرُ تَامَةٍ، لِأَنَّ تَمَامَ الْقُوَّةِ الْفِعْلُ، وَتَمَامَ الْعِلْمِ الْمَعْلُومُ، وَتَمَامَ الْكَوْنِ الْمَكُونُ.
فَأَفْتَحْ يَا مُفَضَّلُ قَلْبَكَ لِكَلَامِ^(١) إِمَامِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النُّورَ لَمْ يَكُنْ بَاطِنًا فِي الذَّاتِ
فَظَهَرَ مِنْهُ، وَلَا ظَاهِرًا مِنْهُ فَطَنَّ فِيهِ، بَلِ النُّورُ مِنَ الذَّاتِ بِلَا تَبْعِيضٍ، وَغَائِبٌ فِي
غَيْبِهِ بِلَا اسْتِتَارٍ، وَمُشْرِقٌ مِنْهُ بِلَا انْفِصَالٍ كَالشُّعَاعِ مِنَ الْقُرْصِ وَالنُّورِ مِنَ الشُّعَاعِ
لِمَوْلَاكَ [فمولاك (خ)].

يَا مُفَضَّلُ، اخْتَرَعَ الْأِسْمَ الْأَعْظَمَ وَالْمَشِيئَةَ الَّتِي أَنْشَأَتِ الْأَشْيَاءَ، وَلَمْ يَكُنْ لِلنُّورِ
عِنْدَ اخْتِرَاعِهِ الْأِسْمَ زِيَادَةً وَلَا نَقْصَانًا.

وَالْأِسْمُ مِنْ نُورِ الذَّاتِ بِلَا تَبْعِيضٍ وَظَاهِرُهُ بِلَا تَجْزِيٍّ، يَدْعُو إِلَى مَوْلَاهُ، وَيُشِيرُ
إِلَى مَعْنَاهُ.

وَذَلِكَ عِنْدَ تَغْيِيرِ كُلِّ مِلَّةٍ لِإثْبَاتِ الْحُجَّةِ، وَإِظْهَارِ الدَّعْوَةِ، لِيُثْبِتَ عَلَى الْمُقِرِّ
إِقْرَارَهُ، وَيُرَدَّ عَلَى الْجَاهِدِ إِنْكَارَهُ، وَإِنْ غَابَ الْمَوْلَى عَنِ أَبْصَارِ خَلْقِهِ، فَهُمْ
الْمَحْجُوبُونَ بِالْغَيْبَةِ، الْمُتَمَتِّحُونَ بِالصُّورَةِ.

يَا مُفَضَّلُ، الَّذِي [التي (خ)] ظَهَرَ بِهِ الْأِسْمُ ضِيَاءَ نُورِهِ، وَظَلَّ ضِيَاءَهُ الَّذِي
تَشَخَّصَ بِهِ الْخَلْقُ لِيَنْظُرُوهُ، وَدَلَّهِمْ عَلَى بَارِيهِ لِيَعْرِفُوهُ بِالصُّورَةِ الَّتِي هِيَ صِفَةُ
النَّفْسِ، وَالنَّفْسُ صِفَةُ الذَّاتِ.

وَالْأِسْمُ مُخْتَرَعٌ مِنْ نَفْسِ نُورِ الذَّاتِ، وَلِذَلِكَ سُمِّيَ نَفْسًا، وَلِأَجْلِ ذَلِكَ قَوْلُهُ:

١. در نسخه شاگرد «بکلام» ضبط است.

﴿ وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ ﴾ ^(١).

وَإِنَّمَا حَذَرَكُمْ أَنْ يَجْعَلَ [تجعلوا (خ)] مُحَمَّداً مَصْنُوعاً لَكَانَ الذَّاتُ مُحَدَّثاً مَصْنُوعاً، وَهَذَا هُوَ الْكُفْرُ الصَّرَاحُ.

وَاعْلَمْ يَا مُفَضَّلُ، أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْأَحَدِ وَالْوَاحِدِ إِلَّا كَمَا بَيْنَ الْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ، أَوْ بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّونِ؛ لِاتِّصَالِهِ بِنُورِ الذَّاتِ قَائِمَةً بِذَاتِهَا، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً﴾ ^(٢)، يَعْنِي مَا كَانَ فِيهِ مِنَ الذَّاتِ.

الصُّورَةُ [فَالصُّورَةُ (خ)] [الْأَنْزِعِيَّةُ، هِيَ الضِّيَاءُ وَالظِّلُّ، وَهِيَ الَّتِي لَا تَتَغَيَّرُ فِي قَدِيمِ الدُّهُورِ وَلَا فِيمَا يَحْدُثُ مِنَ الْأَزْمَانِ، فَظَاهِرُهُ صُورَةُ الْأَنْزِعِيَّةِ، وَبَاطِنُهُ الْمَعْنَوِيَّةُ، وَتِلْكَ الصُّورَةُ هَيُولَى الْهَيُولَاتِ وَفَاعِلَةُ الْمَفْعُولَاتِ وَأُسُّ الْحَرَكَاتِ وَعِلَّةٌ كُلُّ عِلَّةٍ لَا بَعْدَهَا سِرٌّ، وَلَا يَعْلَمُ مَا هِيَ إِلَّا هُوَ.

وَيَجِبُ أَنْ يُعْلَمَ يَا مُفَضَّلُ أَنَّ الصُّورَةَ الْأَنْزِعِيَّةَ (الَّتِي قَالَتْ ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ وَبَاطِنِي غَيْبٌ مَنِيْعٌ لَا يُدْرِكُ) لَيْسَتْ كُلِّيَّةُ الْبَارِي وَلَا الْبَارِي سِوَاهَا وَهِيَ هُوَ اثْبَاتاً وَإِبْجَاداً وَعَيَاناً وَتَقِيناً [وَتَعِيناً (ظ)] لَا هِيَ هُوَ كُلاًَّ وَلَا جَمْعاً وَلَا إِحْصَاءً وَلَا إِحَاطَةً. قَالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ زِدْنِي شَرْحاً، فَقَدْ عَلِمْتُ مِنْ فَضْلِكَ وَنِعْمِكَ مَا أَقْصُرُ عَنْ صِفَتِهِ.

قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، سَلْ عَمَّا أَحْبَبْتَ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، تِلْكَ الصُّورَةُ الَّتِي رُئِيَتْ عَلَى الْمَنَابِرِ تَدْعُو مِنْ ذَاتِهَا إِلَى ذَاتِهَا

١. سورة آل عمران (٣) آية ٢٨.

٢. سورة فرقان (٢٥) آية ٤٥.

بِالْمَعْنَوِيَّةِ [بِالْعَبُودِيَّةِ (خ)]، وَتَصْرُحُ بِاللَّاهُوتِيَّةِ، قُلْتَ لِي إِنَّهَا لَبَسَتْ كَلِيَّةَ الْبَارِي
وَلَا الْبَارِي غَيْرَهَا، فَكَيْفَ يُعْلَمُ بِحَقِيقَةِ هَذَا الْقَوْلِ؟

قَالَ: يَا مُفْضِلُ. تِلْكَ بَيُوتُ النُّورِ، وَقَمَضُ الظُّهُورِ، وَالسَّنُّ الْعِبَارَةَ، وَمَعْدِنُ
الْإِشَارَةَ، حَجَبُكَ بِهَا مَنَّةٌ، وَذَلِكَ مِنْهَا إِلَهٌ. لَا هِيَ هُوَ، وَلَا هُوَ غَيْرُهَا مُحْتَجَبٌ
بِالنُّورِ، ظَاهِرٌ بِالتَّجَلِّيِ. كُلُّ يَرَاهُ بِحَسَبِ مَعْرِفَتِهِ، وَيَنَالُ عَلَيَّ مِقْدَارَ طَاعَتِهِ، فَمِنْهُمْ
مَنْ يَرَاهُ قَرِيبًا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَاهُ بَعِيدًا.

يَا مُفْضِلُ، إِنَّ الصُّورَةَ نُورٌ مُبِيرٌ، وَقُدْرَةٌ قَدِيرٌ، ظُهُورٌ مَوْلَاكَ رَحْمَةً لِمَنْ آمَنَ بِهِ
وَأَقْرَبُ، وَعَذَابٌ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ وَأَذَكَرَ، لَيْسَ رِزَاةً غَايَةً وَلَا لَهُ نَهَايَةٌ.

قُلْتَ: يَا مَوْلَايَ، فَالْوَاحِدُ الَّذِي هُوَ مُحَمَّدٌ؟

فَقَالَ: هُوَ الْوَاحِدُ إِذَا سُمِّيَ وَمُحَمَّدٌ إِذَا وُصِفَ.

قُلْتَ: يَا مَوْلَايَ، فَعَلَى مَهْ بَايِنٌ ^(١) غَيْرُ الْمَعْنَى ^(٢) وَصَفَ اسْمُهُ؟

فَقَالَ: أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَيَّ قَوْلَهُ «ظَاهِرِي أَمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ وَبَاطِنِي غَيْبٌ لَا يُدْرِكُ»؟

قُلْتَ: يَا مَوْلَايَ، فَمَا بَاطِنُ الْمِيمِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُورُ الذَّاتِ، وَهُوَ أَوَّلُ الْكَوْنِ، وَمَبْدَأُ الْخَلْقِ، وَمُكُونٌ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ،
وَمُتَّصِلٌ بِالنُّورِ مُتَّفَصِّلٌ لِمَشَاهِدَةِ الظُّهُورِ، إِنْ بَعُدَ قَرِيبٌ، وَإِنْ نَأَى فَمُجِيبٌ، وَهُوَ
الْوَاحِدُ الَّذِي أَبْدَاهُ الْأَحَدُ مِنْ نُورِهِ. وَالْأَحَدُ لَا يَدْخُلُ فِي عَدَدٍ، وَالْوَاحِدُ أَصْلُ
الْأَعْدَادِ وَإِلَيْهِ عَوْدُهَا وَهُوَ الْمَكْتُونُ.

قُلْتَ: يَا مَوْلَايَ، يَقُولُ السَّيِّدُ الْمِيمِ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا»؟

۱- ۲. واژه «کذا» در دست خط مصنف علیه السلام روی واژه «باين» و «وصف» ثبت است؛ یعنی ضبط در

نسخه به همین گونه است.

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّمَا عَنِي تَسْلُسَلُ الَّذِي سَلْسَلَ مِنْ نُورِهِ، فَمَعْنَى قَوْلِهِ إِنَّمَا
 «وَعَلِيٌّ بِأَبْهَاءِ» يَعْنِي أَنَّهُ هُوَ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ، وَبَابُ الْمِيمِ، وَمِنْهُ يَدْخُلُونَ إِلَى الْمَدِينَةِ،
 وَعِلْمُ الْعِلْمِ وَهُوَ الْمُتَرْجِمُ بِمَا يَمُدُّهُ سَيِّدُهُ مِنْ عِلْمِ الْمَلَكَوَتِ وَجَلَالِ اللَّاهُوتِ.
 فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، يَقُولُ السَّيِّدُ الْمِيمُ: «أَنَا وَعَلِيٌّ كَهَاتَيْنِ لَا أَدْرِي يَمِينًا وَلَا
 شِمَالًا، وَأَقْرَنَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ»؟

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، لَيْسَ يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَفْصِلُ بَيْنَ الْأَسْمِ وَالْمَعْنَى، غَيْرَ
 أَنَّ الْمَعْنَى فَوْقَهُ؛ لِأَنَّهُ مِنْ نُورِ الذَّاتِ اخْتَرَعَهُ، فَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النُّورِ شَرْقٌ وَلَا
 فَاصِلٌ، وَلَا جُلٌّ ذَلِكَ قَالَ: «أَنَا وَعَلِيٌّ كَهَاتَيْنِ» إِشَارَةً مِنْهُ إِلَى الْعَارِفِينَ أَنَّ لَيْسَ هُنَاكَ
 فَضْلٌ، وَلَوْ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَضْلٌ، لَكَانَ شَخْصًا غَيْرَهُ، هَذَا هُوَ الْكُفْرُ الصُّرَاحُ، أَمَا
 سَمِعْتَ قَوْلَهُ: ﴿أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ ^(١)، وَقَوْلُهُ: ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ
 أَنْ يُوصَلَ﴾ ^(٢).

وَإِيمَاؤُهَا لِلْعَارِفِينَ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَابِهِ وَاسِطَةٌ، وَلَا جُلٌّ هَذَا قَالَ: «أَنَا
 وَعَلِيٌّ كَهَاتَيْنِ» لِأَنَّهُ بَدَأَ الْأَسْمَاءِ وَأَوَّلَ مَنْ تَسَمَّى.
 فَمَنْ عَرَفَ الْإِشَارَةَ، اسْتَعْنَى عَنِ الْعِبَارَةِ؛ وَمَنْ عَرَفَ مَوَاقِعَ الصِّفَةِ، بَلَغَ قَرَارَ
 الْمَعْرِفَةِ.

أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى إِشَارَةِ الْأَسْمِ إِلَى مَوْلَاهُ تَصْرِيحًا بِغَيْرِ تَلْوِيحٍ، حَيْثُ يَقُولُ: «أَنْتَ
 كَاشِفُ الْهَمِّ عَنِّي، وَأَنْتَ مُفَرِّجُ كُرْبَتِي، وَأَنْتَ قَاضِي دِينِي، وَأَنْتَ مُنَجِّزُ وَعْدِي».

١. سورة نساء (٤) آية ١٥٠.

٢. سورة بقره (٢) آية ٢٧.

ثُمَّ يَكْشِفُ عَنْ اسْمِهِ الظَّاهِرِ بَيْنَ خَلْقِهِ فَيَقُولُ: «أَنْتَ عَلِيٌّ» إِشَارَةً مِنْهُ إِلَى مَوْلَايَ.

فَكَانَتْ الإِشَارَةُ إِلَى بَابِهِ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَقْصِدِ الْبَابَ»، انتهى الحديث الشريف؛^(۱)

مفضل بن عمر می گوید: از مولایم امام صادق علیه السلام خواستم زمانی را وعده‌ام دهد که با آن حضرت تنها باشم، فرصتی که آرزویش را داشته‌ام یافتم، گفتم: مولایم سؤالی دارم، در خاطر من می‌گذرد که ظهور معنا [خدای متعال] برای خلق به صورت مرئی (مُرتب) چگونه است؟ آیا ذات، به تصور، در می‌آید یا جزء یا بعض می‌گردد؟ یا از کیانش تحول می‌یابد یا در عقول - به حرکت یا سکون - توهم می‌شود؟

ظهور غیب اندر غیب [غیب مطلق] به خلق ضعیف چگونه است؟ مخلوق - با ضعفی که در اوست - چگونه طاقت نگاه به خالق را دارد؟ امام علیه السلام فرمود: ای مفضل «همانا در خلق آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است».

ای مفضل، علم ما صعب و مستصعب است و دشواری آسرا را ما فراتر از آن است که شرحش بر زبان آید مگر به اشاره.

شیعیان ما به اندازه درایت و معرفتشان به ما، شیعه مایند. نابود باد کسی که چیزی را که نمی‌داند روایت کند و آنچه را توجیه عقلی ندارد و برای خرد روشن نیست (راست و ریست نشده است)، باور کند. اگر چنین باشد، ایمانش زبانی و احساسی است و حجّتی علیه اوست.

۱. این حدیث در منابع در دسترس یافت نشد.

چراکه قرآن از باب «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» نازل شد.
 [ای مفضل] آنچه را اشاره‌وار می‌گویم بشنو و با چشم عقل در آن بنگر و با
 نور خرد آن را بکاو و دریاب و حفظ کن. از بیان بزرگ و حقّ یقین پرسیدی - از
 آن - سؤال سنگینی بر تو خواهم افکند.

خدای متعال، کسی است که بیشتر خلق در معرفت او سردرگم‌اند «مگر آن
 که پروردگار بر او رحم کرد» همانا خدا «آمرزنده و با رحم است».
 باقر علیه السلام به جابر از مکان دور از دسترسی خبر داد که از عالمیان پوشیده است
 مگر برگزیدگان خواص و بلیغان راز نگه‌داری که مخلص و ویژه‌اند و به عمل (به
 علم)، حق را شهود کردند و به معاینه تصدیق نمودند.
 چنان که در قرآن آمده است: «جز کسانی که حق را شهود کردند در حالی که
 می‌دانند» که او حق است.

ای مفضل، امر، لطیف و راز این علم، بغرنج است.
 [ای مفضل] بدان ذات خدای متعال (که) [که] به اسماء و صفات خویش تجلی
 کرد (غیبی است ممتنع که هیچ باطنی راه نفوذ او را نبندد و هیچ چیز لطیف و
 مخفی از او نهان نماند، چیزی بزرگ‌تر از او نیست، به صفاتی که خودش بیان
 داشت موصوف می‌باشد، به آیاتش مشهور و به ظهوراتش معروف است، قبل از
 قبل - آن‌گاه که قبلی وجود نداشت - و پیش از آنکه حیثی شکل گیرد، بود به
 گونه‌ای که حیثی جز او یافت نمی‌شد. خدا قبل از مکان بود؛ زیرا مکانی جز
 آنچه او پدید آورد وجود نداشت.

خدا تا ابد از حالی به حالی در نمی‌آید و از کیان خویش تغییر نمی‌کند و به

چیزی نیاز نمی‌یابد که از آن یاری جوید و به غیر خویش انتساب نمی‌یابد تا بدان شناخته گردد، بلکه خدا همان گونه است که هست و بود و جز او کسی نبود.

ای مفضل، ظهور، تمام بطون و بطون، تمام ظهور و قدرت و قوت، تمام فعل است. هرگاه کلمات حکمت در بطون خویش و در ظهورشان تام و کامل نباشند، حکمت حکیم ناقص است، هرچند قادر باشد.

مفضل می‌گوید: گفتم: مولایم، شرحی برایم بیان دار که مقرب بدان جان گیرد و هرکه در پرتو نورت حرکت کند تقرب یابد و تو را به حقیقت معرفت بشناسد.

امام علیه السلام فرمود: ظهور خدای ازلی میان خلق عجیب است جز [خود خدای] آگاه و دانا [چگونگی] آن را نمی‌داند. به ذات نمی‌توان گفت: «ذاتی که دارای نور است» زیرا ذات خداست که هر نوری را روشن می‌سازد.

چون خدای متعال - بی‌اندیشه و قصد پیشین - خواست مشیت را آشکار سازد و المشیئة للشیء را (که همان میم و شین بود) آفرید، از ذاتش یک نور شعشعانی و جدایی‌ناپذیر تابید که انوار در برابر آن پایدار نماند.

این نور روشنایی را برای هرکه آن را جست آشکار ساخت و روشنایی سایه انداخت، در نتیجه، صورت وجود (یا موجود) را به وسیله نفی روشنایی و سایه (یا به خود روشنایی و سایه) برافراشت.

و نور را باطن خویش قرار داد و ذات او مبدء (پدید آورنده) مشیت است و نیز اسم (یا میم) با نورش اتحاد نیافت، خدا خلقش را به وسیله خلقش ندید،

هرگاه در باطن باشد، در ذات و غیب و خویش است، هیچ چیزی جز او مانند او نیست (بلند مرتبه است خدای بزرگ).

ای مفضل، از مشیتِ پرسیدی که چگونه خدا آن را پدید آورد. آنچه را برایت بیان می‌دارم نیک بفهم، از امر بزرگی سؤال کردی.

خدای قدیم ازلی (ذکرش بلند باد) مشیتش را پدید آورد و از ازل آن را می‌دانست و این اراده، بدون همت و تلاش و اندیشیدن و انتقال از سکون به حرکت و از حرکت به سکون، صورت گرفت؛ زیرا ذاتِ خدا قدرت است. خدا مشیت را - که اسم اوست - ظاهر ساخت و با آن به ذاتِ خویش رهنمون شد، بی آنکه از سر نیاز این کار را کند و پوشیدگی‌ای در آن باشد. چون به طبع حکمت - هنگام اراده خدا - مشیت آشکار گردید، اسم شد.

بدان که حکمت اقتضا کرد آنچه را در کیان بود، عیان سازد. اگر خدا علم پیچیده‌اش را به وجود معاینه بعضی آن برای بعضی دیگر هویدا نمی‌ساخت، علم ناقص بود و حکمت ناتمام؛ زیرا تمام قوت، فعل و تمام علم، معلوم و تمام کون، مکنون (تکوین یافته) است.

ای مفضل، دلت را برای کلام امامت بگشای و بدان که نور در ذات خدا باطن و نهان نبود تا از آن بروز یابد و ظاهر در خدا نبود تا در باطن او رود، بلکه نور بدون تبعیض (قسمت پذیری) [نور ظاهر و باطن] از ذات است و بدون استتار در غیب خدا غایب می‌باشد و بی انفصال از او تابان است؛ مانند شعاع خورشید نسبت به قرص آن، و نور نسبت به شعاع آن برای مولایت.

ای مفضل، خدا اسم اعظم و مشیت را (که اشیاء را از آن پدید آورد) اختراع

کرد و هنگام اختراع اسم اعظم، برای نور خدا زیادت و نقصانی نبود. اسم اعظم بدون تبعیض، از نور ذات است و بی تجزیه ظاهر خداست، سوی مولایش فرامی خواند و به معنایش اشاره دارد.

و این، هنگام تغییر هر ملت برای اثبات حجّت و اظهار دعوت است تا اقرار مقرر پایدار بماند و انکار مُنکر پاسخ یابد. اگر مولا از دیدگان خلق پنهان است، آنان به غیبت از او در پرده و به صورت، مُمتحن اند.^(۱)

ای مفضل، آنچه به وسیله آن اسم اعظم را آشکار ساخت، روشنی نور او بود، روشنایی ای که خلق بدان تشخص یافتند تا او را بنگرند و این روشنایی آنها را بر آفریدگارشان رهنمون سازد تا خدا را به صورتی که صفتِ نفس است (نفس، صفت ذات است) بشناسند.

و اسم اعظم از نفس نور ذات پدید آمد و به همین خاطر «نفس» نامیده شد. از این روست که فرمود: «خدا شما را نسبت به نفس خویش هشدار می دهد». خدا شما را برحذر داشت از اینکه محمّد را مصنوع قرار دهید؛ زیرا در این صورت، ذات، حادث و مصنوع می شود [به حدوث و مصنوع بودن معروف می شود] و این، کفر آشکار می باشد.

بدان ای مفضل، میان «أحد» و «واحد» چیزی وجود ندارد (چنان که میان حرکت و سکون یا میان کاف و نون^(۲) چیزی نیست) زیرا به نور ذات متصل است که به ذات خود پابرجاست. و این است سخن خدای متعال که فرمود: «آیا

۱. به واسطه این آشکاری اسم خدا مورد امتحان قرار می گیرند (ق).

۲. اشاره به آیه «إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ هرگاه خدا چیزی را اراده کند، به او می گوید: «باش» و آن چیز بی درنگ تحقق می یابد.

به پروردگارت نمی‌نگری که چگونه سایه را گسترانند؟! واگر می‌خواست آن را ساکن می‌ساخت. سپس خورشید را بر آن دلیل قرار دادیم؛ یعنی آنچه از ذات در آن هست.

صورتِ آنزعیّت (بیرون کشیده شده) همان روشنایی و سایه است و این صورت است که در گذشته و آینده زمان تغییر نمی‌یابد. ظاهر آن صورت آنزعیّت و باطن آن معنویت می‌باشد و این صورت، هیولای هیولات و فاعل مفعولات و اساس حرکات و علت هر علتی است، بعد آن سرّ و رازی وجود ندارد و چستی آن را جز خدا نمی‌داند.

ای مفضل، باید دانست که صورت آنزعیّت که گفت: «ظاهر امامت و وصایت است و باطنم غیب منیعی که درک نمی‌شود» کلیّت خدا نیست و خدا (سوای) آن نمی‌باشد. این صورت، اثباتاً و ایجاداً و عیاناً و یقیناً (تعییناً) خداست، ولی کلاً و جمعاً و احصائاً و احاطتاً خدا نیست.

مفضل می‌گوید، گفتم: مولایم بیشتر برایم شرح ده، با فضل و نعمت‌هایی که داری، می‌دانم که در بیان صفت او در نمی‌مانی.

فرمود: ای مفضل، آنچه را دوست داری بپرس.

گفتم: مولایم، این صورتی که بر منابر دیده می‌شود، از ذات خود به ذاتش به معنویت (به عبودیت) فرامی‌خواند و به لاهوتیت تصریح می‌کند. تو فرمودی که «آن کلیّت خدا نیست و خدا غیر او نمی‌باشد» چگونه می‌توان به حقیقت این

قول پی بُرد؟

فرمود: ای مفضل، این صورت، بیوت نور و پیراهن‌های ظهور و زبان‌های

تعبیر و معدنِ اشارت است. بدین صورت تو را از او پوشاند و از این صورت به او رهنمون شد، نه این صورت اوست و نه او غیر این است، به وسیله نور در حجاب است و با تجلی آشکار، هرکس به اندازه معرفتش او را می بیند و به مقدار طاعتش به او می رسد؛ بعضی او را نزدیک بنگرند و بعضی دور.

ای مفضل، این صورت، نور تابان و قدرت تواناست. ظهور مولایت برای کسی که به او ایمان آورد و اقرار کند، رحمت است و بر کسی که او را جحد و انکار کند عذاب می باشد، و رای او غایتی نیست و برای او نهایی وجود ندارد.

گفتم: مولایم برای واحدی که او محمد است [غایت و نهایی نیست]؟
فرمود: او واحد است هرگاه نام برده شود، و محمد است هرگاه توصیف گردد.

گفتم: بر چه اساس از هم تباین می یابند؟ بدین گونه، غیر معناست، بدان گونه، وصف اسمش می باشد؟^(۱)

فرمود: این قولش را نشنیدی که [گفت]: ظاهر امامت و وصیت است و باطنم غیب درک ناشدنی.

پرسیدم: مولایم، باطن میم چیست؟

فرمود: نور ذات، و او اول کون، پدید آورنده خلق، ایجاد کننده هر مخلوق و به نور، متصل است و برای مشاهده ظهور، منفصل؛ اگر دور است، نزدیک است و اگر فاصله دارد، اجابت می کند، او واحدی است که احد (یک) از نورش

۱. ترجمه این بند، تخمینی و حدسی است. براساس آنچه در متن هست (فعلی مة...) عبارت مفهوم رسایی ندارد.

او را پدید آورد، احد (یک) در عدد داخل نمی‌شود، واحد، اصل اعداد است، اعداد به آن برمی‌گردد و او مکنون می‌باشد.

گفتم: مولایم، السید المیم می‌گوید: من شهر علم و علی دروازه آن است؟ فرمود: ای مفضل، تسلسلی را که از نورش سلسله یافت در نظر گرفت. اینکه فرمود: «علی در آن است» یعنی علی در بالاترین مراتب قرار دارد و دروازه میم است و از آن به مدینه درآیند و علم را دانست و او علم ملکوت و جلال لاهوت را که سیدش بیرون کشید، شرح می‌دهد.

گفتم: مولایم، السید المیم دو انگشت سبّابه را کنار هم نهاد و فرمود: من و علی مانند این دو هستیم، راست و چپ را نمی‌دانم.

فرمود: ای مفضل، هیچ یک از اهل علم نمی‌تواند میان اسم و معنا جدایی اندازد جز اینکه معنا فوق اسم است؛ زیرا معنا از نور ذات است. خدا معنا را اختراع کرد. میان معنا و نور فرق و فاصلی وجود ندارد. از این رو، فرمود: «من و علی مانند این دو انگشت سبّابه به هم چسبیده‌ایم». این، اشاره‌ای است از آن حضرت به عارفان که در اینجا فصلی وجود ندارد. اگر میان او و علی فصلی وجود می‌داشت آن فصل، شخصی غیر آن حضرت می‌بود و این، همان کفر آشکار است. آیا نشیندی که خدا می‌فرماید: «میان خدا و رسولانش جدایی انداختند» و می‌فرماید: «و آنچه را خدا به وصل آن امر کرد، بُریدند».

ایمای این سخنان به عارفان این است که گفته شود: میان خدا و بابش، واسطه‌ای هست. به همین خاطر فرمود: من و علی مانند این دو انگشتیم؛ زیرا او سرآغاز اسامی و اوّل کسی است که نام یافت.

هرکه اشارت دانست از عبارت بی‌نیاز شد و هرکه جاهای صفت را دریافت به قرار معرفت رسید.

آیا اشاره اسم به مولایش را (آشکارا و بدون تلویح) نشنیدی آنجا که می‌گوید: تو غم و اندوهم را می‌زدایی، تو گرفتاری‌ام را برطرف می‌سازی، تو دینم را ادا می‌کنی، تو وعده‌ام را برمی‌آوری.

سپس از اسمش که میان خلش ظاهر است پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «تو، علی» اشاره‌ای از سوی او به مولایم.

اشاره به باب اوست [اینکه]: من شهر علمم و علی دروازه اوست، هرکه خواهان این شهر است، سوی دروازه‌اش رود.

[پیرامون سند و متن این حدیث]

این بنده ضعیف، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: نسخه این حدیث را نزد یکی از بزرگان گران‌قدر و موثق اهل علم یافتم، سید مذکور برایم گفت در آیاتی که پیش یکی از استوانه‌های علم شاگردی می‌کردم بر آن عالم بزرگ درآمدم، دیدم در دستش برگه‌هایی است که با تفکر و تدبّر در محتوای آنها می‌نگرد، دانستم که چیز طرفه‌ای است. شرم و حیا مانع شد که بپرسم در آنها چیست، از شخصی که نزدش نشسته بود خواستم که آن برگه‌ها را برابرم بخواهد، او این کار را کرد اما وی از دادن آنها روی برتافت. شوقم به آنها بیشتر شد. ملتسانه پیش او رفتم و در این باره به شدت پای فشردم و سماجت نمودم، چاره‌ای جز پذیرش درخواستم نیافت، آنها رابه من داد، این حدیث در آن بود.

اجازه نسخه برداری گرفتم، اجازه‌ام داد و مرا به حفظ و فاش نساختن آن سفارش کرد. این حدیث را از روی آن نسخه نوشتم.

من هم این حدیث را از روی نسخه سید مذکور نوشتم جز اینکه آن نسخه (چنان که پیداست) ناسالم به نظر می‌رسید و از تصحیف و تحریف تهی نمی‌نمود.

سپس به سه نسخه دیگر از آن دست یافتم و آنها هم از سقم و تصحیف خالی نبودند، بلکه تصحیف آنها از نسخه من بیشتر بود. نسخه‌ها را با هم مقابله کردم و در حد امکان به تصحیح این حدیث پرداختم، اما غلط‌هایی باقی ماند که در همه نسخه‌ها - یکدست - وجود داشت. آنها را همان گونه که بود، نقل کردم. از برادران دینی امید دارم که اگر از این پس بر نسخه صحیحی دست یافتند، حدیث را تصحیح و اصلاح کنند.

حال این خبر - نزد ما - از نظر اسناد، چنین است. چنان که پیداست، این خبر نسبت به ما در زمره اخبار مرسل درمی‌آید، لیکن این امر به نظر ما آسیبی بدان نمی‌زند؛ زیرا متن خبر شهادت می‌دهد که از معدن عصمت و ولایت صدور یافته است، بی شک و شبهه، لحن خبر، لحن آنان علیهم‌السلام است.

مرد درست و حسابی، کسی است که رجال را از روی سخن بشناسد، نه گفتار را با اشخاص.

خلاصه: من در این زمینه شک ندارم و تردید نمی‌کنم، و متوقف نمی‌مانم و هیچ کس حق ندارد بر من در این امر اعتراض کند؛ چرا که نادان بر دانا حجّتی

ندارد. از بعضی از عبارات آن که نزد نااهل متشابه می‌نماید، نباید وحشت کرد؛ زیرا امکان رد آن به محکّمات هست.

باری این حدیث، به خاطر صعوبت معانی‌اش توضیحاتی را می‌طلبد، اما به خاطر سقم نسخه آن از آنها چشم پوشیدم. در نظر دارم اگر به توفیق الهی، به نسخه صحیحی از آن دست یافتم، شرح مستقل و کاملی را بر آن بنگارم (ان شاء الله تعالی).

حدیث (۷)

[جایگاه بلند پیامبر ﷺ و اهل بیت ائمه]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن عمّار بغدادی، گفت: برایم حدیث کرد حسن بن عبدالله بن محمد بن علی تمیمی، گفت: برایم حدیث کرد پدرم، گفت: برای حدیث کرد آقایم علی بن موسی بن جعفر، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب، گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ فِي الْمَسْجِدِ (۱) إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِي، فَإِنَّهُ (۲) مِنِّي؛ (۳)

رسول خدا رحمته الله فرمود: برای هیچ کس روا نیست که در این مسجد جنب شود

۱. در «امالی صدوق»، «فی هذا المسجد» ضبط است.

۲. در امالی «صدوق»، «فإنهم» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ۳۳۴، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۰، حدیث ۲.

مگر برای من، علی، فاطمه، حسن و حسین و هر که از اهل [بیت] من باشد؛ چرا که آنان از من اند.

به همین اسناد از علی علیه السلام روایت است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سُدُّوا الْأَبْوَابَ الشَّارِعَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيِّ عليه السلام؛^(۱)
رسول خدا ﷺ فرمود: درهایی را که به مسجد باز می شود ببندید مگر در خانه علی را.

حدیث (۸)

[حکایت تفویض خلق و روزی به ائمه علیهم السلام]

و اجابتِ درخواستِ آنها از سوی خدای متعال]

کتاب الغیبه، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

شیخ طوسی رحمته الله می گوید: به ما خبر داد حسین بن ابراهیم، از ابوالعباس، احمد بن علی بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب، گفت: برایم حدیث کرد ابوالحسن، احمد بن محمد بن تربک^(۲) [بُرَیک] رُهاوی، گفت: برایم حدیث کرد ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (یا گفت: ابوالحسن علی بن احمد بن دلال قمی) گفت:

اِخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَوَّضَ إِلَى الْأَئِمَّةِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) أَنْ يَخْلُقُوا وَيَرْزُقُوا.

۱. امالی صدوق: ۳۳۴، حدیث ۶؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۰، حدیث ۳.

۲. ابن واژه، تربک نیز ضبط شده است.

فَقَالَ قَوْمٌ: هَذَا مُحَالٌ، لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.
وَقَالَ آخَرُونَ: بَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ الْأَيْمَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَفَوْضَ إِلَيْهِمْ، فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا.

وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازُعًا شَدِيدًا، فَقَالَ قَائِلٌ: مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ لِيُوضِحَ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ، فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ.

فَرَضِيَتْ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ، وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ.
فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ.

فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسَخْتُهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.^(١)

فَأَمَّا الْأَيْمَةُ عليهم السلام فَانْتَهَمُوا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيجاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ؛^(٢)

گروهی از شیعه در اینکه خدای (عزوجل) خلق و رزق (آفریدن و روزی دادن) را به ائمه عليهم السلام واگذار، اختلاف کردند.

قومی گفتند: این کار محال است و بر خدای متعال جایز نمی باشد؛ زیرا جز خدای تعالی کسی نمی تواند اجسام را بیافریند.

١. سورة شوری (٤٢) آیه ١١.

٢. الغیبة (طوسی): ٢٩٣ - ٢٩٤؛ بحار الأنوار ٢٥: ٣٢٩، حدیث ٤.

دسته‌ای گفتند: خدای متعال ائمه علیهم‌السلام را بر این کار توانمند ساخت و آن را به ایشان سپرد، آنان می‌آفرینند و روزی می‌دهند.

این دو گروه با هم بگو و مگو کردند و مشاجره‌شان شدت یافت. یکی [در آن میان] گفت: چرا به ابو جعفر، محمد بن عثمان، رجوع نمی‌کنید تا این مسئله را از او بپرسید و او حق را برایتان روشن سازد؛ چراکه وی راه دسترسی به صاحب الامر علیه‌السلام است.

جماعت شیعه به ابو جعفر راضی شدند، سخن آن شخص را پذیرفتند و اجابت کردند.

مسئله را نوشتند و آن را به محمد بن عثمان رساندند.

از ناحیه آن حضرت این تویع بیرون آمد: خدای متعال اجسام را آفرید و روزی‌ها را تقسیم کرد؛ زیرا او جسم نیست و در جسم جا نمی‌گیرد، «چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست».

و اما امامان علیهم‌السلام از خدای متعال مسئلت می‌کنند، می‌آفرینند، از خدای متعال می‌طلبند، روزی می‌دهد؛ این کار، برای پاسخ به درخواست آنها و بزرگداشت حقشان، صورت می‌گیرد.

حدیث (۹)

[زمانی که آدم علیه‌السلام میان روح و جسد بود،

علی علیه‌السلام، امیر المؤمنین نامیده شد]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمته‌الله.

از کتاب الفردوس (اثر ابن شیرویه دیلمی) سند را به حذیفه یمانی می‌رساند

که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا فَضْلَهُ.

سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ﴿١﴾ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: بَلَى.

فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا رَبُّكُمْ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ؛ ﴿٣﴾

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر مردم می دانستند چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد، فضلش را انکار نمی کردند.

آن گاه که آدم میان روح و جسد بود، علی، امیرالمؤمنین نام یافت. خدای متعال می فرماید: «[و]به یاد آور [هنگامی که پروردگارت از پشت بنی آدم ذریه آنان را بیرون آورد و بر خودشان شاهد گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ آنان پاسخ دادند: چرا].»

فرشتگان [هم] گفتند: آری [تو پروردگار همه مایی].

خدای متعال فرمود: من پروردگار شمایم، محمد پیامبر شماست و علی، امیرتان می باشد.

[یادآوری]

در کتاب «المحتضر» مانند این روایت هست. ﴿٣﴾

١. سورة اعراف (٧) آیه ١٧٢.

٢. تأویل الآیات: ١٨٦؛ بحار الأنوار ٤٠: ٧٧.

٣. المحتضر: ١٩٠، حدیث ٢٣٦.

حدیث (۱۰)

[اختصاص لقب « امیر المؤمنین » به علی علیه السلام]

از کتاب ایضاح دفائن النواصب، اثر شیخ جلیل فقیه، ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان رحمته الله.

از محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد سهل بن عبدالله، از علی بن عبدالله، از اسحاق بن ابراهیم ذیری، از عبدالرزاق بن هاشم،^(۱) از معمر بن عبدالله بن طاووس،^(۲) از پدرش، از ابن عباس که گفت:

كُنَّا جُلُوسًا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَقَالَ: وَأَنْتَ حَيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: نَعَمْ وَأَنَا حَيٌّ، إِنَّكَ يَا عَلِيُّ مَرَرْتَ بِنَا أَمْسَ يَوْمِنَا وَأَنَا وَجَبْرَيْلُ فِي حَدِيثٍ وَلَمْ تُسَلِّمْ، فَقَالَ جَبْرَيْلُ: مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرَّبْنَا وَلَمْ يُسَلِّمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ سَلَّمَ لَسُرَرْنَا وَرَدَدْنَا عَلَيْهِ.

فَقَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْتَكَ وَدِحْيَةَ قَدْ اسْتَخْلَيْتُمَا فِي حَدِيثٍ فَكِرِهْتُ أَنْ أَقْطَعَ عَلَيْكُمَا.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ دِحْيَةَ، وَإِنَّمَا كَانَ جَبْرَيْلُ. فَقُلْتُ: يَا جَبْرَيْلُ، كَيْفَ سَمَّيْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

۱. در «مائه منقبه» بن همام، ضبط است.

۲. در «مائه منقبه» عبدالله بن طاووس ضبط است و محقق در پی نوشت یادآور می شود که واژه «هاشم» یا «هشام» به جای «همام» و «معمر بن عبدالله ...» به جای «عبدالله ...» خطاست.

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَوْحَى إِلَيَّ فِي غَزَاةِ بَدْرٍ أَنْ اهْبِطْ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ فَمَرَّهُ
 أَنْ يَأْمُرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَحُولُ^(۱) بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ
 يُحِبُّونَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَحُولُ^(۲) بَيْنَ الصَّفَيْنِ؛ فَسَمَّاهُ بِالسَّمَاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
 فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ، أَمِيرٌ مَن فِي السَّمَاءِ، وَأَمِيرٌ مَن فِي الْأَرْضِ، وَأَمِيرٌ مَن مَضَى،
 وَأَمِيرٌ مَن بَقِيَ، وَلَا أَمِيرَ قَبْلَكَ، وَلَا أَمِيرَ بَعْدَكَ؛ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى بِهَذَا الْإِسْمِ
 مَن لَمْ يُسَمِّهِ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ؛^(۳)

ابن عباس می گوید: با پیامبر ﷺ نشستند بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد
 شد، گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پیامبر ﷺ فرمود: سلام بر تو ای
 امیرالمؤمنین و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد.

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا، شما زنده‌اید [و مرا امیر مؤمنان صدا
 می‌زنید]؟!

پیامبر ﷺ فرمود: آری، من زنده‌ام [و تو را این گونه خطاب می‌کنم]. ای
 علی، دیروز در حالی که من و جبرئیل در سخنی بودیم بر ما گذشتی و سلام
 ندادی! جبرئیل گفت: چرا امیرالمؤمنین بر ما گذشت و سلام نکرد؟ والله اگر
 سلام می‌کرد، مسرور می‌شدیم و جواب سلامش را می‌دادیم.

علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، تو و دِخِیَه را دیدم که در حدیثی با هم
 خلوت کردید، خوش نداشتم سختتان را قطع کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: او دِخِیَه نبود، جبرئیل بود! از او پرسیدم: ای جبرئیل،
 چگونه او را امیرالمؤمنین نامیدی؟

۱- ۲. در مآخذ «يَجُولُ» ضبط است.

۳. مائة منقبة من مناقب امير المؤمنين والائمة: ۵۱ - ۵۲؛ بحار الأنوار ۳۷: ۳۰۷، ح ۳۹.

جبرئیل گفت: خدای بزرگ در جنگ بدر به من وحی فرمود که سوی محمد فرود آی و او را امر کن که به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب دستور دهد میان دو صف [صف نیروهای خودی و صف نیروهای دشمن] حائل شود؛^(۱) چرا که فرشتگان دوست دارند او را - در حالی که میان دو صف قرار دارد^(۲) - ببینند. خدا در آسمان او را امیرالمؤمنین نامید.

ای علی، تو در آسمان و در میان زمینیان امیری، امیر گذشتگان و امیر آیندگانی، نه امیری قبل از تو بوده و نه امیری بعد از تو خواهد بود؛ زیرا جایز نیست کسی را که خدای متعال - به این نام نامید، به این اسم، نامیده شود.

حدیث (۱۱)

حدیث پرنده با موسی و خضر علیهما السلام

کتاب الأربعین، اثر اسعد بن ابراهیم.

اسعد بن ابراهیم بن حسن بن علی ازبلی عامی - در حدیث دوم - به اسنادش از عمار بن خالد، از اسحاق ازرق، از عبدالملک بن سلیمان روایت می‌کند که گفت:

وَجَدْنَا فِي ذَخِيرَةِ أَحَدِ حَوَارِيِّ الْمَسِيحِ عليه السلام رِقًّا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِالسُّرْيَانِيِّ: إِنَّهُ لَمَّا تَسَاجَرَ مُوسَى وَالْخَضِرُ فِي قِصَّةِ السَّفِينَةِ وَالْغَلَامِ وَالْجِدَارِ، وَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ، سَأَلَهُ أَخُوهُ هَارُونَ عَمَّا شَاهَدَهُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَحْرِ.

فَقَالَ: بَيْنَا أَنَا وَالْخَضِرُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ إِذْ سَقَطَ بَيْنَ أَيْدِينَا طَائِرٌ فَأَخَذَ فِي مَنَاقِرِهِ

۱. براساس ضبط مأخذ (که «يجول» ثبت است) ترجمه چنین است: چولان دهد، تاخت و تاز کند.
۲. براساس ضبط «يجول» ترجمه چنین است: در حالی که میان دو صف، تاخت و تاز می‌کند.

جُرْعَةً وَرَمَى بِهَا نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَأَخَذَ ثَانِيَةً وَرَمَى بِهَا نَحْوَ الْمَغْرِبِ، وَثَالِثَةً وَرَمَى بِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ، وَرَابِعَةً وَرَمَى بِهَا نَحْوَ الْأَرْضِ، ثُمَّ أَخَذَ خَامِسَةً وَأَلْقَاهَا فِي الْبَحْرِ. فُبَهْتْنَا لِذَلِكَ، فَسَأَلْتُ الْخَضِرَ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يُجِبْ.

فَإِذَا نَحْنُ بِصَيَّادٍ، فَقَالَ: مَا لِي أَرَاكُمْ فِي فِكْرٍ وَتَعَجُّبٍ مِنَ الطَّائِرِ! قُلْنَا: هُوَ ذَاكَ.

قَالَ: أَنَا رَجُلٌ صَيَّادٌ وَقَدْ عَلِمْتُ وَأَنْتُمْ نَبِيَّانِ مَا تَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟! قُلْنَا: مَا نَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنَا اللَّهُ.

قَالَ: هَذَا طَائِرٌ فِي الْبَحْرِ يُسَمَّى مُسْلِمًا؛ لِأَنَّهُ إِذَا صَاحَ يَقُولُ فِي صِيَاحِهِ: مُسْلِمٌ. وَإِشَارَتِهِ بِرَمِي الْمَاءِ مِنْ مَنْقَارِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، أَنَّهُ يُبْعَثُ نَبِيًّا بَعْدَكُمْ تَمْلِكُ أُمَّتَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، وَيَضَعُدُ إِلَى السَّمَاءِ وَيُدْفَنُ فِي الْأَرْضِ. وَأَمَّا رَمِيهِ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ، يَقُولُ: إِنْ عَلِمَ الْعَالَمُ عِنْدَ عِلْمِهِ مِثْلَ قَطْرَةٍ مِنْ بَحْرِ، وَوَرِثَ عِلْمَهُ وَصِيَّهُ وَابْنُ عَمِّهِ.

فَسَكَنَ مَا كُنَّا فِيهِ مِنَ الْمَشَاجِرِ، وَاسْتَقَلَّ كُلُّ مَنَّا عِلْمَهُ، ثُمَّ غَابَ الصَّيَّادُ عَنَّا، فَعَلِمْنَا أَنَّهُ مَلِكٌ بُعِثَ إِلَيْنَا لِيَعْرِفْنَا نَقْضَنَا حَيْثُ ادَّعَيْنَا الْكَمَالَ؛^(۱)

عبدالملك بن سليمان می گوید: در گنجۀ یکی از حواریان مسیح علیه السلام پوست نازکی را یافتیم که در آن به زبان سریانی نوشته بود: چون موسی و خضر در قضیه کشتی و غلام و دیوار با هم بگو و مگو کردند، موسی سوی قومش باز آمد. هارون از برادرش [موسی] از عجایی که در دریا دید، پرسید.

۱. این روایت، با اندکی اختلاف در الفاظ، در «بحار الأنوار ۱۳: ۳۱۲-۳۱۳، حدیث ۵۲» (و نیز جلد ۲۶، ص ۲۰۰-۲۰۱، حدیث ۱۲) آمده است.

موسی علیه السلام گفت: هنگامی که من و خضر در کنار دریا بودیم، پیش رویمان پرنده‌ای فرود آمد، در منقارش جرعه‌ای آب گرفت و آن را به سمت مشرق افکند و جرعه دومی گرفت و آن را سمت مغرب انداخت و جرعه سومی را سوی آسمان و جرعه چهارم را به طرف زمین و جرعه پنجم را در دریا افکند.

از این کار بهت‌مان زد. از خضر در این باره پرسیدم، جوابی نداد.

ناگهان به صیادی برخورداریم، پرسید: چه شده است؟ از رفتار آن پرنده در فکر فرو رفته‌اید و شگفت زده‌اید!

گفتیم: چنین است.

گفت: من که مرد صیادم، این را می‌دانم، شما پیامبرید و از این کار بی‌خبر؟! گفتیم: ما جز آنچه را خدا یادمان داد نمی‌دانیم.

گفت: این پرنده دریایی «مسلم» نامیده می‌شود؛ زیرا وقتی می‌خواند، لفظ «مسلم» را بانگ می‌زند.

پرتاب آب از منقارش به مشرق و مغرب، اشاره است به اینکه پیامبری بعد از شما برانگیخته می‌شود که امت او شرق و غرب را در اختیار می‌گیرد، سوی آسمان بالا می‌رود و در زمین دفن می‌گردد.

و با پرتاب آب در دریا می‌گوید: علم عالم در برابر علم پیامبر آخر الزمان مانند قطره‌ای از دریاست، و وارث علم او، وصی و پسر عمویش می‌باشد.

مشجره‌ای که در آن بودیم، فرو نشست و هر یک از ما علم خویش را اندک دانستیم. سپس صیاد از دید ما ناپدید شد، دانستیم که وی فرشته‌ای بود که سوی ما فرستاده شد تا نقص و کاستی‌مان را به ما بشناساند، چراکه ادعای کمال کردیم.

حدیث (۱۲)

حدیث خُله و نزول آیه ولایت

الکافی، اثر کُلینی علیه السلام.

کُلینی علیه السلام در باب «نص بر ائمه از سوی خدا و رسول او» روایت می کند از حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی که:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ ^(۱)، قَالَ: ﴿إِنَّمَا﴾ يَعْنِي وَلِيٌّ ^(۲) بِكُمْ، أَيَّ أَحَقَّ بِكُمْ بِأُمُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴿اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾: يَعْنِي عَلِيًّا وَأَوْلَادَهُ الْأَيْمَةَ عليهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فَقَالَ: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ، وَقَدْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ، وَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله كَسَاهُ إِيَّاهَا، وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ. فَبَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، وَأَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، تَصَدَّقْ عَلَى مَسْكِينٍ.

فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ وَصَيَّرَهَا نِعْمَةً، وَقَرَنَ أَوْلَادَهُ بِنِعْمَتِهِ، فَكُلُّ

۱. سورة مائده (۵) آیه ۵۵.

۲. در ماخذ «أولى» ضبط است.

مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ، يَكُونُ بِهَذِهِ النُّعْمَةِ مِثْلَهُ، فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.
وَالسَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّةَ
مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: ^(۱)

درباره این سخن خدا که «همانا ولیّ شما خدا و رسول و کسانی‌اند که ایمان آوردند» از امام صادق عليه السلام روایت است که فرمود: «إنما» یعنی ولیّ شما، ^(۲) یعنی آحقّ به شما و به امور و اموال و جان‌های شما، خدا و پیامبر و مؤمنان‌اند؛ یعنی علی و امامان از نسل او تا روز قیامت.

سپس خدای تعالی به توصیف آنان پرداخت، فرمود: «کسانی که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

امیرالمؤمنین عليه السلام در نماز ظهر بود، دو رکعت را گزارد و به رکوع رفت. بر دوش آن حضرت عبای گرانقدری بود که هزار دینار می‌ارزید و پیامبر صلی الله علیه و آله به او پوشاند. این عبا را نجاشی به آن حضرت هدیه داد. سائلی آمد و گفت: سلام بر تو ای ولیّ خدا، و به مؤمنان از خودشان اولی، بر مسکین تصدّق کن.

امام عليه السلام آن عبا را از دوش افکند و با اشاره دست به آن مسکین فهماند که آن را بردار.

خدای بزرگ در این باره، آیه مذکور را نازل فرمود و آن را نعمت گرداند و اولاد آن حضرت را به نعمت او قرین ساخت. هر یک از اولاد علی عليه السلام که

۱. الکافی ۱: ۲۸۸-۲۸۹، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه ۹: ۴۷۶-۴۷۸، حدیث ۱۲۵۳۴.

۲. براساس ضبط مأخذ، یعنی اولی به شما.

به امامت رسد، از مثل این نعمت برخوردار می‌شود و در حال رکوع صدقه می‌دهند.

سائلی که از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد از ملائکه بود و کسانی که از امامان - از فرزندان آن حضرت - مسئلت می‌نمایند، از فرشتگان می‌باشند.

حدیث (۱۳)

[شهادت به حقانیت امیر المؤمنین علیه السلام هنگام خلق آسمان‌ها و زمین]
الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن علی ماجیلویه، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن یحیی عطار، گفت: برای ما حدیث کرد سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، گفت: شنیدم یونس بن یعقوب می‌گفت: از سنان بن ظریف، ^(۱) از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّا أَوْلُ أَهْلِ بَيْتِ نَوْهَ اللَّهِ بِأَسْمَانِنَا.
إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى:
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثًا؛
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثًا؛
أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا ثَلَاثًا؛ ^(۲)

ما اول اهل بیتی می‌باشیم که خدا اسامی ما را خاطر نشان ساخت و ستود.
چون خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، به منادی امر کرد ندا دهد:

۱. در بیشتر مآخذ «سنان بن ظریف» ضبط است.

۲. امالی صدوق: ۶۰۴، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۳۷: ۲۹۵، حدیث ۱۰.

گواهی می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست (سه بار).
 گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست (سه بار).
 شهادت می‌دهم که علی، امیرالمؤمنین راستین است (سه بار).

حدیث (۱۴)

[ماجرای خاکی که پیامبر ﷺ به روی مشرکان پاشاند]

از تفسیر عیاشی، اثر محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه.
 از عیاشی، به اسنادش از عمرو بن ابی مقدم از امام سجّاد رضی الله عنه روایت است که
 فرمود:

نَاوَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التِّي رَمَى بِهَا فِي
 وُجُوهِ الْمُشْرِكِينَ. ^(۱)

فَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ ^{(۲)؛ (۳)}

علی رضی الله عنه یک مشت از خاکی که پیامبر رضی الله عنه آن را به صورت مشرکان پاشاند، به
 دست آن حضرت داد.

خدا فرمود: «آن گاه که پرتاب کردی، تو این کار را انجام ندادی، خدا پرتاب
 کرد».

۱. در «ارشاد القلوب ۲: ۲۶۱» آمده است که علی رضی الله عنه فرمود: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَاوَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
 قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ مَنْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ، فَرَمَى بِهِ فِي وَجُوهِ الْكُفَّارِ، فَأَنْهَزَمُوا غَيْرِي؟! آیا جز من در میان
 شما کسی هست که مشت خاکی از زیر پایش به پیامبر رضی الله عنه داد و آن حضرت آن را به روی کفار
 پرت کرد و در پی آن، شکست خوردند؟!.

۲. سوره انفال (۸) آیه ۱۷.

۳. تفسیر عیاشی ۲: ۵۲، حدیث ۳۲؛ بحار الأنوار ۱۹: ۲۸۷-۲۸۸، حدیث ۳۴.

حدیث (۱۵)

[حوریه‌ای که با آب حیوان عجین شد و به علی علیه السلام اختصاص یافت]

تفسیر قمی، اثر علی بن ابراهیم رضی الله عنه.

علی بن ابراهیم رضی الله عنه روایت می‌کند از پدرش، از حماد، از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي رَبِّي إِلَى سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ، أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ، فَأَجْلَسَنِي عَلَى دُرُّوْكَ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ، فَنَاوَلَنِي سَفْرَجَلَةً، فَأَنْفَلَقْتُ نِصْفَيْنِ، فَخَرَجَتْ حَوْرَاءٌ فَقَامَتْ بَيْنَ يَدَيَّ فَقَالَتْ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقُلْتُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، مَنْ أَنْتِ؟

فَقَالَتْ: أَنَا الرَّاضِيَةُ الْمَرْضِيَّةُ، خَلَقَنِي الْجَبَّارُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ: أَسْفَلِي مِنَ الْمِسْكِ وَوَسْطِي مِنَ الْعَنْبَرِ وَأَعْلَايَ مِنَ الْكَافُورِ، وَعَجِنْتُ بِمَاءِ الْحَيَوَانَ.

ثُمَّ قَالَ - جَلَّ ذِكْرُهُ - لِي: كُونِي، فَكُنْتُ لِأَخِيكَ وَوَصِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

(صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)؛^(۱)

چون پروردگارم مرا به آسمان‌های هفتگانه بالا برد، جبرئیل دستم را گرفت و مرا به بهشت درآورد. بر یکی از تخت‌های بهشت مرا نشانند، [میوه] بهی به من داد، آن را دو نیم کردم، از میانش حوریه‌ای بیرون آمد و پیش رویم ایستاد و گفت:

سلام بر تو ای محمد، سلام بر تو ای احمد، سلام بر تو ای رسول خدا.

۱. تفسیر قمی ۱: ۲۱-۲۲؛ بحار الأنوار ۱۸: ۴۰۹-۴۱۰، حدیث ۱۲۱.

گفتم: علیک السلام، که هستی؟

گفت: منم راضیه مرضیه، خدای جَبَّار مرا از سه نوع [جنس] آفرید: پایین تنهام از مشک و میانهام از عنبر و بالا تنهام از کافور است، با آب حیوان عجین شدم [و هرگز نمیرم].

سپس خدای بزرگ به من فرمود: باش [و به وجود آی]؛ برای برادر و وصی تو، علی بن ابی طالب (صلوات خدا بر او باد) هستی یافتم.

حدیث (۱۶)

[شأن نزول آیه ولایت]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می گوید: به ما خبر داد علی بن حاتم، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد بن سعید همدانی، گفت: برای ما حدیث کرد جعفر بن عبدالله محمدی، گفت: برای ما حدیث کرد کثیر بن عیاش، از ابو جارود که:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾، ^(۱) قَالَ:

إِنَّ رَهْطًا مِنَ الْيَهُودِ أَسْلَمُوا، مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَأَسَدٌ وَتَعْلَبَةُ وَابْنُ يَامِينَ وَابْنُ صُورِيَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ مُوسَى أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ ابْنِ نُونٍ؛ فَمَنْ وَصِيَّتْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ وَلَّيْنَا بَعْدَكَ؟

فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُومُوا، فَقَامُوا فَاتَوَّأَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ، فَقَالَ: يَا سَائِلُ، أَمَا أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا؟

قَالَ: نَعَمْ، هَذَا الْخَاتَمَ.

قَالَ: مَنْ أَعْطَاكَ؟

قَالَ: أَعْطَانِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي.

قَالَ: عَلَى أَيِّ حَالَةٍ أَعْطَاكَ؟

قَالَ: كَانَ رَاكِعًا.

فَكَبَّرَ النَّبِيُّ ﷺ وَكَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّكُمْ

بَعْدِي.

قَالُوا: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا، وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

وَلِيًّا.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ

الْمُغَالِبُونَ﴾. (۱)

فَرُوي عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ تَصَدَّقْتُ بِأَرْبَعِينَ خَاتَمًا وَأَنَا رَاكِعٌ

لِيُنزَلَ فِيَّ مَا نَزَلَ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَمَا نَزَلَ؛ (۲)

در باره این سخن خدا که فرمود: «همانا ولی شما خدا و رسول اوست و

مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند» از امام

باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

۱. سورة مائده (۵) آیه ۵۶.

۲. امالی صدوق: ۱۲۴، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۳۵: ۱۸۳، حدیث ۱.

گروهی از یهود (عبدالله بن سَلام، اَسَد، ثعلبه، ابن یامین، ابن صوریا...) اسلام آوردند، پیش رسول خدا آمدند و گفتند: ای نبی خدا، موسی، یوشع بن نون را وصی خود ساخت؛ ای رسول خدا، وصی تو کیست؟ بعد از تو چه کسی ولی ماست؟

این آیه نازل شد: «همانا ولی شما خدا و رسول او و مؤمنانی اند که در حال رکوع زکات می دهند».

پیامبر ﷺ فرمود: برخیزید [به مسجد برویم] برخاستند. هنگامی که به مسجد درآمدند، سائلی از مسجد بیرون می آمد، پیامبر ﷺ پرسید: ای سائل، آیا کسی تو را چیزی بخشید؟

سائل پاسخ داد: آری، این انگشتر [به من داده شد].

پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی آن را به تو داد؟

سائل گفت: آن مردی که نماز می گزارد.

پیامبر ﷺ پرسید: در چه حالی آن را به تو داد؟

سائل پاسخ داد: در حال رکوع.

پیامبر ﷺ تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر سر دادند. پیامبر ﷺ فرمود: علی

بن ابی طالب، پس از من ولی شماست.

گفتند: راضی شدیم که الله پروردگار ما، اسلام دینمان، محمد پیامبرمان و

علی بن ابی طالب ولی ما باشد.

خدای ﷻ [این آیه را] نازل فرمود: «هر که خدا و رسولش و مؤمنان را دوست

بدارد [در حزب خدا در می آید] همانا حزب خدا پیروزمندانند».

روایت است که عمر بن خطاب گفت: به خدا سوگند، چهل انگشتر را در حال رکوع صدقه دادم تا آنچه را درباره علی بن ابی طالب نازل شد، درباره ام فرود آید [اما آرزو به دل ماندم و آیه ای] نازل نشد.

[نکاتی پیرامون انگشتری که علی علیه السلام آن را صدقه داد]

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می گوید: گروهی از اصحاب ما از عمّار بن موسی سبابطی از امام صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود:

إِنَّ الْخَاتَمَ الَّذِي تَصَدَّقَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَزَنَهُ أَرْبَعَةَ مِثْقَالٍ، حَلَقْتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَفِضَّةُ خَمْسَةِ مِثْقَالٍ وَهُوَ مِنْ يَاقوتَةٍ حَمْرَاءَ وَثَمَنُهُ خَرَجُ الشَّامِ وَخَرَجُ الشَّامِ ثَلَاثُمِائَةِ حِمْلٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَرْبَعُمِائَةِ حِمْلٍ مِنْ ذَهَبٍ (وفي بعض النسخ: وَأَرْبَعَةُ أَحْمَالٍ مِنْ ذَهَبٍ) وَكَانَ الْخَاتَمُ لِطُوقِ بْنِ حَرَّانٍ ^(۱) قَتَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَأَخَذَ الْخَاتَمَ مِنْ إِصْبَعِهِ وَأَتَى بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ جُمْلَةِ الْغَنَائِمِ وَأَمَرَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَأْخُذَ الْخَاتَمَ فَأَخَذَهُ وَأَقْبَلَ وَهُوَ فِي إِصْبَعِهِ وَتَصَدَّقَ بِهِ عَلَى السَّائِلِ فِي أَثْنَاءِ صَلَاتِهِ خَلْفَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله؛ ^(۲)

حلقه انگشتری که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را صدقه داد، چهار مثقال وزن داشت، و از نقره بود و نگین آن پنج مثقال وزن داشت و از یاقوت سرخ بود و بهای آن با خراج شام برابری می کرد.

۱. در «مستدرک الوسائل» آمده است: وَخَرَجُ الشَّامِ ثَلَاثُمِائَةِ حِمْلٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَرْبَعُمِائَةِ أَحْمَالٍ مِنْ ذَهَبٍ، وَكَانَ الْخَاتَمُ لِمَرْوَانَ بْنِ طُوقٍ...؛ خراج شام، سیصد بار نقره و چهار بار طلا بود، و این انگشتر از مروان بن طوق بود....

۲. مستدرک الوسائل ۷: ۲۵۹ - ۲۶۰، حدیث ۸۱۸۹ (با اندکی تفاوت).

خراج شام سیصد بار نقره و چهار صد بار طلا بود (در بعضی از نسخه‌ها چهار بار طلا آمده است).

این انگشتر در دست «طُوق بن حَرَّان» بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را کشت و انگشتر را از انگشتش درآورد و در ضمن غنایم [جنگی] به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت خواست که انگشتر را [برای خود] بردارد. امام علیه السلام آن انگشتر را گرفت و وقتی [به مسجد] آمد آن انگشتر در دستش بود و در حین نماز پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به سائل صدقه داد.

از کتاب «سرّ العالمین» (اثر غزالی) حکایت طولانی نقل شده است که چکیده آن این است:

انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گرفت و به علی علیه السلام داد. علی علیه السلام آن را در انگشت کرد. پرنندگان و جنیان و مردم حضور می‌یافتند و آن را مشاهده می‌کردند و شهادت می‌دادند [که آن انگشتر، انگشتر سلیمان است].

سپس دم‌ریاط جنی آمد و زمانی طولانی با آن حضرت سخن گفت. چون در نماز ظهر صف بستند، جبرئیل به صورت سائل درآمد و میان صفوف می‌گشت. زمانی که به رکوع رفتند، جبرئیل پشت سر علی علیه السلام ایستاد و [در لباس سائل از آن حضرت] کمک خواست. علی علیه السلام به دستش اشاره کرد، خاتم سوی سلیمان پرید، ملائکه از تعجب فریاد کشیدند.

جبرئیل با تهنیت و تبریک آمد، در حالی که می‌گفت: شما باید خاندانی که خدا به شما نعمت داد، کسانی که خدا پلیدی را از آنها زدود و پاک و پاکیزه‌شان ساخت.

ماجرای این پیامبر ﷺ خبر دادند. از علی ؑ پرسید [چرا این کار را کردی] امام ؑ فرمود: به چه کار آیدمان، نعمتی که از میان می‌رود و دولتی که دست به دست می‌گردد و دنیایی که در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و کیفر است.^(۱)

به نظر می‌رسد این نقل با تصدق انگشتر مشهور مغایرت دارد. از این رو، توهم اتحاد این دو انگشتر از سوی بعضی از اصحاب ما، وهم است. [نیز] گاه این توهم پیش می‌آید که میان خبر حُلّه (که آن را از کافی نقل کردیم) و اخبار خاتم (انگشتر) از نظر شأن نزول آیه ولایت، تناقض هست. [باید گفت] تناقضی وجود ندارد؛ زیرا نزول آن در دو بار جایز می‌باشد (چنان که درباره سوره فاتحه روایت است که دو بار نازل شد).

وجه دیگری [نیز] امکان دارد و آن این است که امام ؑ حُلّه (جامه و عبا) را به فرشته بخشید (که خبر کتاب کافی آشکارا آن را گویاست) و انگشتر را به سائل (که از آدمیان بود) داد و دادن انگشتر یک بار صورت گرفت [نه دو بار]. بر این اساس، مقصود از «حُلّه» معنای باطنی است و با اهدای آن از سوی نجاشی منافات ندارد؛ چراکه اعیان باطنی، گاه - در ظاهر - به صورت‌های جسمانی تمثّل و نمود می‌یابند؛ مانند جبرئیل که به صورت دِحیه کلبی درمی‌آمد.

۱. رسالۀ سَرَ العالمین و کشف ما فی الدارین: ۹۲-۹۳ (به نقل از النصّ علی امیرالمؤمنین ؑ): ۲۹۲، اثر سید علی عاشور).

تحقیق مفصل این امور به طول می انجامد. قلبم اکنون - به خاطر عدم تمرکز حواس - اقبالی ندارد تا به ذکر آن پردازم.

از امیرالمؤمنین علیه السلام (که انگشتر را به سائل صدقه داد) امید دارم که از فضل و کرمش - با برطرف ساختن گرفتاری ها و زدودن غم ها - بر من تصدق ورزد؛ زیرا آن حضرت می تواند آنچه را بدان گرفتار آمدم بزاید و آنچه را در آن افتادم دفع کند. امام علیه السلام اهلیت برای این کار را دارد، گرچه من سزایمند این لطف آن حضرت نیستم (صلوات خدا بر او و خاندانش باد).

حدیث (۱۷)

[چشم و گوش و قلب غیب بین امام علیه السلام]

المنتخب، اثر طریحی رحمته الله.

طریحی رحمته الله با حذف اسناد از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا وَتَيَقَّنُوا أَنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ لَنَا أَعْيُنًا نَاطِرَةٌ لَا تُشْبِهُ أَعْيُنَ النَّاسِ، وَفِيهَا نُورٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ، وَحِكْمَةٌ مِنْ حِكْمِ اللَّهِ تَعَالَى لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ فِيهَا نَصِيبٌ، كُلُّ بَعِيدٍ مِنْهَا قَرِيبٌ.

وَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ أَعْيُنًا نَاطِرَةً، وَالسُّنَا نَاطِقَةٌ، وَقُلُوبًا وَاعِيَةٌ، وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَأَقْوَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ؛ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾.^(۱)

وَلَوْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ، لَمْ يَكُنْ لَنَا عَلَى النَّاسِ فَضْلٌ؛^(۲)

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۵.

۲. المنتخب: ۲۱۴؛ الأربعین فی حبِّ امیرالمؤمنین: ۳۸۰، حدیث ۲۵.

ای مردم، بدانید و یقین یابید که برای ما به همراه هر ولیّی ما نگاه‌های تیزبینی است که به دیدگان مردم شباهت ندارد، در آنها نوری از نورهای خدا و حکمتی از حکمت‌های اوست که شیطان در آن بهره‌ای ندارد، هر دوری، نسبت به آن نزدیک است.

همانا برای ما با هر ولیّی چشمانی است که می‌نگرد و زبان‌هایی که سخن می‌گوید و قلب‌هایی که در می‌یابد و حفظ می‌کند، و چیزی از اعمال و اقوال و أفعال شما بر ما پوشیده نمی‌ماند؛ دلیل آن این سخن خداست که فرمود: «بگو [آنچه را می‌خواهید] عمل کنید، عملتان را خدا و رسولش و مؤمنان خواهند دید». و اگر این گونه نبود، ما بر مردم فضل و برتری نداشتیم.

حدیث (۱۸)

[نگاه ملکوتی امام علیؑ]

بصائر الدرجات، اثر صفارؒ.

صفارؒ می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن مُسکان [گفت]:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَكَذَلِكَ تُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^(۱).

قَالَ: كُشِطَ لِإِبْرَاهِيمَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى مَا فَوْقَ الْعَرْشِ، وَكُشِطَ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّى رَأَى مَا فِي الْهَوَاءِ.
وَفُعِلَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ ذَلِكَ.

۱. سورة انعام (۶) آیه ۷۵.

وَإِنِّي لَأَرَىٰ صَاحِبِكُمْ وَالْأئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ، قَدْ فَعَلَ بِهِمْ مِثْلَ ذَلِكَ؛^(۱)
 در این سخن خدا که «و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم
 نمایاندم و برای آنکه از یقین‌داران باشد» امام صادق علیه السلام فرمود:
 برای ابراهیم آسمان‌های هفت‌گانه رونمایی شد تا آنجا که به بالای عرش
 نگرست و برایش زمین رونمایی شد تا آنجا که آنچه را در هواست دید.
 و مانند این کار نسبت به محمد صلی الله علیه و آله صورت گرفت.
 و صاحب شما و امامان بعد او را می‌نگرم که مثل این عمل برای آنها انجام
 می‌گیرد.

[یادآوری]

می‌گویم: بدین معنا اخبار فراوانی هست، به آوردن یکی از آنها بسنده کردیم.
 هرکه خواهان آنهاست به «بصائر الدرجات» و دیگر کتاب‌های اخبار رجوع کند.

حدیث (۱۹)

[امام علی علیه السلام نخستین فردی است که با لوای حمد به بهشت درمی‌آید]
 علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمته الله علیه.

صدوق رحمته الله علیه می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسین بن علی صوفی رحمته الله علیه گفت:
 برای ما حدیث کرد ابو العباس، عبدالله بن جعفر حَضْرَمِي [حَمِيرِي] گفت:
 برای ما حدیث کرد محمد بن عبدالله قُرْشِي، گفت: برای ما حدیث کرد علی
 بن احمد تَمِيمِي، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن مروان، گفت: برای ما
 حدیث کرد عبدالله بن یحیی، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن

۱. بصائر الدرجات ۲: ۱۰۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۱۲: ۷۲، حدیث ۱۸.

[حسین] بن علی بن حسین، از پدرش، از جدش، از حسین بن علی، از پدرش
علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود:

قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَدْخُلُهَا قَبْلَكَ؟!

قَالَ: نَعَمْ إِنَّكَ صَاحِبُ لَوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَنَّكَ صَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا،
وَحَامِلُ اللِّوَاءِ هُوَ الْمُقَدَّمُ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَبِيَدِكَ لَوَائِي، وَهُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ،
تَحْتَهُ آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ؛^(۱)

رسول خدا ﷺ به من فرمود: [ای علی] تو نخستین وارد شونده بهشتی.

گفتم: ای رسول خدا، قبل از شما داخل بهشت می شوم؟!

پیامبر ﷺ فرمود: آری، تو در آخرت صاحب پرچم منی (چنان که در دنیا

پرچمدار منی) و پرچمدار، جلو است.

سپس فرمود: ای علی، گویا تو را می بینم که به بهشت درآمده ای و پرچم

«لواء الحمد» که آدم و دیگر کسان [که بهشتی اند] در زیر آن اند، در دست توست.

حدیث (۲۰)

وجهی از وجوه نام گذاری علی علیه السلام به امیر المؤمنین

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد مظفر بن جعفر علوی رحمته الله گفت: برای

ما حدیث کرد جعفر بن محمد بن مسعود، گفت: برای ما حدیث کرد جبرئیل

۱. علل الشرایع ۱: ۱۷۲-۱۷۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۸: ۶، حدیث ۹.

بن احمد، گفت: برایم حدیث کرد حسن بن حرزاد [خُرَزَاد] از محمد بن موسی بن فرات، از یعقوب بن سُوید، گفت:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟
 قَالَ: لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ، أَمَا سَمِعْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَنَمِيرُ أَهْلَنَا﴾^(۱)؛^(۲)
 یعقوب بن سُوید می‌گوید: از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: فدایت شوم! چرا
 امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین نامیده شد؟

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: زیرا [ماده «میر» به معنای سامان زندگی است و آن حضرت
 افزون بر خوراک مادی] علم را به آنان می‌خوراند. آیا نشنیدی که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ
 [از قول برادران یوسف] می‌فرماید: «أَذْوَقَهُ خَانُودَهُ مَانَ رَا تَأْمِينَ مِي كَنِيم».

حدیث (۲۱)

[دلیل نام‌گذاری ذوالفقار و ویژگی آن]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق عَلَيْهِ السَّلَامُ.

صدوق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن عصام کُلینی عَلَيْهِ السَّلَامُ، گفت:
 برای ما حدیث کرد عَلَّان، از محمد بن یعقوب کُلینی، سند را به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ
 می‌رساند که فرمود:

إِنَّمَا سُمِّيَ سَيْفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَا الْفَقَارِ لِأَنَّهُ كَانَ فِي وَسْطِهِ حَظٌّ فِي طَوْلِهِ
 يَشْبَهُ بِفَقَارِ الظَّهْرِ، فَسُمِّيَ ذَا الْفَقَارِ بِذَلِكَ.

۱. سورة يوسف (۱۲) آیه ۶۵.

۲. علل الشرایع ۱: ۱۶۱، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۳۷: ۲۹۳، حدیث ۷.

وَكَانَ سَيْفًا نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَكَانَتْ حَلَقَتُهُ فِضَّةً، وَهُوَ الَّذِي نَادَى بِهِ
مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؛^(۱)

شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام بدان خاطر «ذوالفقار» نامیده شد که در میانه طول آن
خطی شبیه مهره‌های پشت بود.
این شمشیر را جبرئیل از آسمان فرود آورد، حلقه‌اش از نقره بود و این همان
شمشیری است که منادی از آسمان ندا داد: شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی
مانند علی نیست.

حدیث (۲۲)

[رابطهٔ حُبِّ علی علیه السلام با حلال زادگی]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله گفت:
برای ما حدیث کرد عمومیم، ابن ابی هیشم [محمد بن ابی القاسم] از محمد بن
علی کوفی قرشی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام که
فرمود:

مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا فِي قَلْبِهِ، فَلْيَكْثِرِ الدُّعَاءَ لِأُمَّهِ، فَإِنَّهَا لَمْ تَخُنْ أَبَاهُ؛^(۲)

هرکس خنکای محبت ما را در دلش می‌یابد، برای مادرش فراوان دعا کند؛
چراکه او به پدرش خیانت نکرد.

۱. عِلل الشرایع ۱: ۱۶۰، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۲: ۶۵، حدیث ۷.

۲. عِلل الشرایع ۱: ۱۴۲، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۴۶-۱۴۷، حدیث ۶.

حدیث (۲۳)

[دوستِ علی و دشمنش دشمنِ خداست]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن قاسم استرآبادی، گفت: برای ما حدیث کرد یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن بشار [سیار] از پدرشان،^(۱) از حسن بن علی (بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام) [امام حسن عسکری علیه السلام] از پدرش [امام هادی علیه السلام] از پدرانش علیه السلام که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَحِبِّ فِي اللَّهِ وَأَبْغِضْ فِي اللَّهِ، وَوَالِ فِي اللَّهِ وَعَادِ فِي اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ، وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ الْإِيمَانَ - وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ - حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ. وَقَدْ صَارَتْ مُوَاخَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِي الدُّنْيَا؛ عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَعَلَيْهَا يَتَبَاغِضُونَ، وَذَلِكَ لَا يَغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا.

فَقَالَ لَهُ: وَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنِّي قَدْ وَالَيْتُ وَعَادَيْتُ فِي اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَمَنْ وَلِيَّ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) حَتَّى أُوَالِيَهُ وَمَنْ عَدُوُّهُ حَتَّى أَعَادِيَهُ. فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيِّ عليه السلام، فَقَالَ أَتَرَى هَذَا؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: وَلِيٌّ هَذَا وَلِيٌّ اللَّهُ فَوَالِهِ، وَعَدُوٌّ هَذَا عَدُوٌّ اللَّهِ فَعَادِهِ، وَالِ وَلِيٍّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَوُلْدِكَ، وَعَادِ عَدُوَّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَوُلْدُكَ؛^(۲)

۱. یعنی هم یوسف بن محمد از پدرش روایت کرد و هم علی بن محمد از پدرش نقل کرد.

۲. علل الشرایع ۱: ۱۴۰-۱۴۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۷: ۵۴-۵۵، حدیث ۸.

روزی رسول خدا ﷺ به یکی از اصحابش فرمود: ای بنده خدا، برای خدا مردم را دوست و دشمن بدار، برای خدا با آنها دوستی و دشمنی کن؛ چراکه جز بدین وسیله به ولایت خدا نمی‌رسی، و هیچ فردی - هرچند نماز و روزه‌اش فراوان باشد - طعم ایمان را جز از این راه نمی‌چشد.

برادری شما با یکدیگر امروزه بیشتر به خاطر دنیا است. برای دنیا همدیگر را دوست و دشمن می‌دارید و این، در پیشگاه خدا چیزی را بسنده نمی‌کند.

آن شخص پرسید: چگونه بدانم که برای خدا دوستی و دشمنی می‌ورزم؟ ولی خدا کیست تا او را دوست بدارم؟ دشمن خدا کیست تا با او دشمن شوم؟ رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه اشاره کرد و فرمود: آیا این شخص را می‌بینی؟ آن شخص گفت: آری.

فرمود: دوستدار این شخص ولی خداست، او را دوست بدار و دشمن این شخص دشمن خداست، با او دشمن باش.

ولی این شخص را دوست بدار، هرچند قاتل پدر و فرزندان باشد و دشمن این شخص را دشمن بدار، هرچند پدر و فرزندان باشد.

حدیث (۲۴)

کلام اعمش با ابو حنیفه

الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

شیخ طوسی رحمته الله می‌گوید: به ما خبر داد جماعتی از ابو المفضل، گفت: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن جعفر [حَفْص] بن عَمْرٍو عسکری (در

«مِصْبِصَه»^(۱) گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن هَیْثَم، از عبدالله آنماطی بغدادی (در «حلب») گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن سعید نَخَعی (پسر عموی شریک) گفت: برایم حدیث کرد شریک بن عبدالله قاضی، گفت:

حَضْرَتُ الْأَعْمَشِ فِي عِلَّتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ شُبْرَمَةَ وَابْنُ أَبِي لَيْلَى وَأَبُو حَنِيفَةَ، وَسَأَلُوهُ عَنْ حَالِهِ.

فَذَكَرَ ضَعْفًا شَدِيدًا، وَذَكَرَ مَا يَتَخَوَّفُ مِنْ خَطِيئَاتِهِ وَأَدْرَكَتُهُ رَنَّةٌ فَبَكَى.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّقِ اللَّهَ وَانظُرْ لِنَفْسِكَ فَإِنَّكَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ، وَقَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَحَادِيثٍ لَوْ رَجَعْتَ عَنْهَا كَانَ خَيْرًا لَكَ.

قَالَ الْأَعْمَشُ: مِثْلُ مَاذَا يَا نُعْمَانُ؟

قَالَ: مِثْلُ حَدِيثِ عَبَايَةَ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ.

قَالَ: وَلِمِثْلِي تَقُولُ يَا يَهُودِيُّ، أَفَعِدُونِي وَسَتِدُونِي أَفَعِدُونِي، حَدَّثَنِي - وَالَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرِي - مُوسَى بْنُ ظَرِيفٍ (وَلَمْ أَرِ أَسَدِيًّا كَانَ خَيْرًا مِنْهُ) قَالَ: سَمِعْتُ عَبَايَةَ بْنَ رَبِيعٍ إِمَامَ الْحَيِّ، فَقَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ؛ أَقُولُ هَذَا وَلِيِّ دَعِيهِ وَهَذَا عَدُوِّي خُذِيهِ.

وَحَدَّثَنِي أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاحِي فِي إِمْرَةِ الْحَجَّاجِ (لَعَنَهُ اللَّهُ) وَكَانَ يَشْتَمُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَتْمًا مُفْذَعًا - يَعْنِي الْحَجَّاجَ - عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَا مُرَّ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فَأَقْعُدُ أَنَا وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الصَّرَاطِ

۱. در ضبط این واژه (به فتح یا کسر میم و...) و مکانی به این نام اختلاف است: «از مرزهای روم» «بلدی در شام»، «جایی در مرزهای شام»، «یکی از قریه‌های دمشق» (بنگرید به، الکافی ۹: ۳۹۱، بی‌نوشت ۳، چاپ دار الحدیث).

وَيُقَالُ لَنَا: أَدْخَلَا الْجَنَّةَ مَنْ آمَنَ بِي وَأَحَبَّكُمَا، وَأَدْخَلَا النَّارَ مَنْ كَفَرَ بِي وَأَبْغَضَكُمَا.
 قَالَ أَبُو سَعِيدٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي، وَلَمْ يَتَوَلَّ - أَوْ
 قَالَ: لَمْ يُحِبَّ - عَلِيًّا، وَتَلَا: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾^(۱).
 قَالَ: فَجَعَلَ أَبُو حَنِيفَةَ إِزَارَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَقَالَ: قَوْمُوا بِنَا لَا يُحِبُّنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بِأَظْمٍ
 مِنْ هَذَا.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ: قَالَ لِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: فَمَا أَمْسَى - يَعْنِي الْأَعْمَشَ -
 حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا.^(۲)

شریک بن عبدالله می گوید: در مرضی که اعمش در آن از دنیا رفت، به بالینش
 حضور یافتیم. در همان هنگام که ما نزدش بودیم، ابن شبرومه و ابن ابی لیلا و ابو
 حنیفه درآمدند و حالش را جو یا شدند.

اعمش از ضعف شدید گفت و از خطاهایش دل نگران بود، بغض گلویش را
 گرفت و گریست.

ابو حنیفه رو به اعمش کرد و گفت: ای ابو محمد، از خدا بترس و در خویش
 بنگر، تو در پایان زندگی دنیایی و سرآغاز آخرتی، درباره علی بن ابی طالب،
 احادیثی بر زبان آوردی که اگر از آنها برگردی برایت بهتر است.

اعمش پرسید: مثل کدام حدیث، ای نعمان؟

ابو حنیفه گفت: مانند حدیث عبایه [که در آن از علی علیه السلام روایت می کنی که
 فرمود: «أنا قسیم النار» (من تقسیم کننده دوزخم)].

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۲۴.

۲. امالی طوسی: ۶۲۸-۶۲۹ (مجلس ۳۰) حدیث ۱۲۹۴؛ بحار الأنوار ۳۹-۱۹۶-۱۹۷، حدیث ۷.

اعمش گفت: به چون منی این حرف را می‌زنی ای یهودی! مرا بنشانید، تکیه‌ام دهید، بلندم کنید [و آن‌گاه که تکیه داد و نشست، گفت: [سوگند به کسی که بازگشتم سوی اوست، برایم حدیث کرد موسی بن ظریف (و از آسدی‌ها بهتر از او ندیدم) گفت: شنیدم عبایه بن ربیع (امام قبیله‌اش) گفت: شنیدم علی رضی الله عنه می‌فرمود: من قسمت‌کننده دوزخم، می‌گویم این شخص، ولی و دوست من است، رهایش کن و آن شخص، دشمن من است او را بگیر.

و برایم حدیث کرد ابو متوکل ناهی، در امارت حجاج (لعنت خدا بر او باد، وی ناسزاهای زشت و رسوایی به علی رضی الله عنه می‌داد) از ابو سعید خدری رضی الله عنه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه قیامت فرا رسد، من و علی بن ابی طالب به امر خدای صلی الله علیه و آله بر صراط می‌نشینیم و به ما گفته می‌شود: هرکه را به من ایمان آورد و شما را دوست داشت به بهشت درآورد، و هرکه را به من کفر ورزید و شما را دشمن داشت، به دوزخ افکند.

ابو سعید می‌گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: کسی که به من ایمان نیاورد و علی را ولی خویش نداند (یا او را دوست ندارد) به خدا ایمان نیاورد، و این آیه را تلاوت کرد: «هر کافر ستیزه‌جویی را در دوزخ اندازید».

ابو حنیفه عبایش را بر سر انداخت و گفت: برخیزید، ابو محمد پاسخ کوبنده‌تر از این به ما ندهد.

حسن بن سعید بیان داشت که: شریک بن عبدالله برایم گفت: اعمش آن روز را به شب نرساند و از دنیا رفت.

[نکته]

می‌گویم: خوشا به حال بنده‌ای که سخن پایانی عمر و توشه روز قیامت او چنین سخنی باشد (والسلام).

حدیث (۲۵)

[علی علیه السلام دانای ادیان]

بصائر الدرجات، اثر صفار.

صفار می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن هاشم، از ابو عبدالله بزقی، از خَلَف بن حَمَاد، از داود بن فَرْقَد، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَوْ ثَنَى النَّاسُ لِي وَسَادَةَ كَمَا تُثَنِّي لِابْنِ صُهَيْكٍ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ حَتَّى يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَلَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ حَتَّى يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَلَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ الإنجِيلِ بِالإنجِيلِ حَتَّى يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَلَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ الفُرْقَانِ بِالفُرْقَانِ حَتَّى يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؛^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بالش و متکایی برایم دولا می‌شد (چنان که برای ابن صُهاک^(۲) این فرصت فراهم آمد) میان اهل تورات به تورات حکم می‌کردم تا میان آسمان و زمین بدرخشد و میان اهل زبور براساس زبور حکم می‌کردم تا

۱. بصائر الدرجات ۲: ۱۳۳، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۸۲، حدیث ۹.

۲. مقصود از «ابن صهاک» عُمر است. زمانی، در ترجمه شعری گفته‌ام:

گر تو مستِ شرابی به کوثر	شو فنا در تولای حیدر
چون تولی هُمای ولایت	پس بری باش از زُفر و حَبْتَر
زاده آن صهاکی تو را چه	نَعْتَل است ابن عفان کافر

میانِ آسمان و زمین پرتو افکند و میانِ اهل انجیل به انجیل حکم می‌کردم تا میانِ آسمان و زمین نور بیفشاند و میانِ اهل فرقان به فرقان حکم می‌کردم تا میانِ آسمان و زمین بتابد.

اشاره‌ای به غفلتی که برای «صاحب عوالم» رخ داد

مُصَنَّف این کتاب می‌گوید: از تصحیف‌های عجیبی که به دست نسخه‌برداران کتاب بصائر الدرجات یا راویان این حدیث رخ داد این است که آنان «ابن صُهاک» را به «ابن صُوحان» تصحیف کردند تا اینکه کار بدانجا رسید که شیخ محدّث، شیخ عبدالله بحرانی، در کتاب امامت «عوالم العلوم» در لغزش‌های ناگفتنی افتد.

وی پس از آنکه این روایت را می‌آورد، می‌گوید:

ذکر ابن صُوحان در این روایت، جای شگفتی دارد. شاید ابن ابی سفیان باشد، و بنا بر این تقدیر، مراد از سخن امام علیه السلام این است: اگر میانِ اصحابم نفوذ داشتم و حرفم را می‌پذیرفتند؛ مانند نفوذ امر صَعَصَعَة بن صُوحان یا برادرش زید، در میان قوم خویش ... در بعضی از نسخه‌ها آمده است: «کما سأل ابن صوحان»؛ یعنی اگر دیگر اصحابم (همان گونه که ابن صوحان می‌پرسد و سخنم را می‌پذیرد) سؤال می‌کردند و حرفم را می‌پذیرفتند.^(۱)

۱. این سخن را علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار ۲۶: ۱۸۲» در ذیل حدیث مذکور، می‌آورد و صاحب عوالم (مانند موارد دیگر) بی‌آنکه نامی از علامه مجلسی رحمته الله ببرد، بی‌کم و کاست آن را در کتابش می‌آورد. از این رو، نقد مصنف رحمته الله در واقع به علامه مجلسی رحمته الله برمی‌گردد.

پیدا است که این توجیهاات شیخ بحرانی، رسواتر از تصحیفِ نسخه نویسان یا راویان است.

محدّث، در امثال این موارد، باید تنها بدین سخن اکتفا کند و بگوید: «لفظ فلانی معنایش نامعلوم است» نه اینکه در چنین تکلفاتی افتد که مادر داغدیده از آن می‌خندد.

به خدا سوگند، این کار بی‌نهایت زشت می‌نماید؛ زیرا [آنچه در روایت هست] کلام کسی است که خداوندگار بلاغت و فصاحت است. مطلبی را که شیخ بحرانی ذکر می‌کند، سخنی است که بادیه نشینان عجم این گونه حرف نمی‌زنند، چه رسد به شخصی که فصیح‌ترین عرب می‌باشد.

وجه تصحیف در این واژه این است که این لفظ هرگاه با های دو شقه (بدین گونه: صهاك) نوشته شود، بر نسخه نویسان ضعیف، امر مشتبه می‌شود و گمان می‌کنند این «ه» زیرش «واو» و بالای آن «حاء» است و آن را «صوحا» می‌پندارند.

اشتباه صورت کاف با نون در خطوط «مقرمطه» [خطوط ریز و نزدیک به هم] معلوم است. هنگامی که کاف نیز با نون تصحیف شود، واژه «صوحان» پدید می‌آید.

ادامه سخن شیخ بحرانی رحمته الله از کلام پیشین وی، نادرست‌تر است.

حدیث (۲۶)

حدیث دهقان مُنَجَّم

الاحتجاج، اثر شیخ طبرسی رحمته الله.

از سعید بن جبیر روایت است که گفت:

اسْتَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِهْقَانَ مِنْ دَهَاقِينَ الْفُرْسِ، فَقَالَ لَهُ بَعْدَ التَّهْنِئَةِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، تَنَاحَسَتِ النُّجُومُ الطَّالِعَاتُ، وَتَنَاحَسَتِ السُّعُودُ بِالنُّحُوسِ، وَإِذَا كَانَ مِثْلُ هَذَا الْيَوْمِ وَجَبَ عَلَى الْحَكِيمِ الْإِحْتِفَاءُ. وَيَوْمَكَ هَذَا يَوْمٌ صَعِبٌ قَدْ انْقَلَبَ فِيهِ كَوْكَبَانِ، ^(۱) وَأَنْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النَّيْرَانُ، ^(۲) وَلَيْسَ الْحَرْبُ لَكَ بِمَكَانٍ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْحَكَ يَا دِهْقَانَ الْمُنْبِيُّ بِالْأَنْبَارِ، الْمُحَذَّرُ مِنَ الْأَقْدَارِ، مَا قِصَّةُ صَاحِبِ الْمِيزَانِ وَقِصَّةُ صَاحِبِ السَّرَطَانِ، وَكَمْ الْمَطَالِحُ مِنَ الْأَسَدِ وَالسَّاعَاتِ [وَالسَّاكِنَاتِ (خ)] مِنَ الْمُحَرَّكَاتِ، وَكَمْ بَيْنَ السَّرَارِيِّ وَالذَّرَارِيِّ؟ قَالَ: سَأَنْظُرُ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى كُمَّهِ وَأَخْرَجَ مِنْهُ أُسْطُرْلَابًا يُنْظَرُ فِيهِ.

فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَتَدْرِي مَا حَدَّثَ الْبَارِحَةَ؟ وَقَعَ بَيْتٌ بِالصُّبَيْنِ، وَأَنْفَرَجَ بُرْجٌ مَاجِينٌ، وَسَقَطَ سُورٌ سَرَانْدِيبٌ، وَأَنْهَزَمَ بِطَرِيقِ الرُّومِ بِأَرْمَنِئَةَ، وَفَقَدَ دِيَانَ الْيَهُودِ بِأَيْلَةَ، وَهَاجَ النَّمْلُ بِوَادِي النَّمْلِ، وَهَلَكَ مَلِكٌ إِفْرِيقِيَّةً. أَكُنْتَ عَالِمًا بِهَذَا؟ قَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: الْبَارِحَةَ سَعِدَ سَبْعُونَ أَلْفَ عَالِمٍ، وَوُلِدَ فِي كُلِّ عَالِمٍ سَبْعُونَ أَلْفًا، وَاللَّيْلَةَ يَمُوتُ مِثْلَهُمْ، وَهَذَا مِنْهُمْ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى سَعْدِ بْنِ مَسْعَدَةَ الْحَارِثِيِّ وَكَانَ جَاسُوسًا لِلخَوَارِجِ فِي عَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - .

فَظَنَّ الْمَلْعُونُ أَنَّهُ يَقُولُ خُدُوهُ، فَأَخَذَ بِنَفْسِهِ فَمَاتَ، فَخَرَّ الدَّهْقَانُ سَاجِدًا.

۱. در «بحار الأنوار ۴۰: ۱۶۷» آمده است: قد افترن فيه كوكبان، وانكفاً فيه الميزان، ...

و در دیگر الفاظ نیز، تفاوت‌هایی وجود دارد.

۲. در «بحار الأنوار ۵۵: ۲۳۰» الفاظ روایت به گونه دیگری نقل شده است و در آن می‌خوانیم:

وَأَنْقَدَّتْ مِنْ بُرْجِكَ النَّيْرَانُ، ...

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَلَمْ أَرَوْكَ ^(۱) مِنْ عَيْنِ التَّوْفِيقِ؟ قَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
فَقَالَ: أَنَا وَصَاحِبِي لَا شَرْقِيَّ وَلَا غَرْبِيَّ، نَحْنُ نَاشِئَةُ الْقُطْبِ وَأَعْلَامُ الْفَلَكَ.
أَمَّا قَوْلُكَ «انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النَّيْرَانُ» فَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ تَحْكُمَ بِهِ لِي لَا عَلَيَّ،
وَأَمَّا نُورُهُ وَضِيَاؤُهُ فَعِنْدِي، وَأَمَّا حَرِيْقُهُ وَلَهْبُهُ فَذَهَبَ عَنِّي.
فَهَذِهِ مَسْأَلَةٌ عَمِيْقَةٌ أَحْسِنُهَا إِنْ كُنْتَ حَاسِبًا: ^(۲)

یکی از دهقانان ایران به پیشباز امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و پس از تبریک گفت:
ای امیرالمؤمنین، طالع‌های نجوم نحس‌اند و طالع‌های نیک نحس شده‌اند. در مانند
چنین روزی، حکیم باید پنهان بماند. امروز، روز سختی است، زهره و مشتری
با هم قران دارند و در بُرج تو آتش شعله‌ور است، جنگ در این روز جا ندارد.
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: وای بر تو ای دهقان که از آثار خبر می‌دهی و از
تقدیر برحذر می‌داری، قصه ستارگانی که در برج میزان ^(۳) و سرطان‌اند ^(۴)
چيست؟ اکنون چند ستاره از بُرج آسَد ^(۵) طلوع کرده است؟ چند ساعت از طلوع
سایر سیاره‌ها گذشته است؟ میان ستارگان پنهان و آشکار چقدر فاصله هست؟

۱. در «مناقب آل‌آبی طالب ۲: ۵۲» این کلمه «أَلَمْ أَرِكَ» ضبط شده است. در «احتجاج طبرسی و بحار الأنوار»، «أَلَمْ أَرَوْكَ» می‌باشد.

۲. احتجاج طبرسی ۱: ۲۳۹ - ۲۴۰؛ بحار الأنوار ۵۵: ۲۲۱ - ۲۲۲، حدیث ۲.

۳. برج میزان: بُرج هفتم از بُروج دوازده‌گانه فلکی، برابر با ماه مهر شمسی (فرهنگ عمید، ماده میزان).

۴. برج سرطان: از صورت‌های فلکی نیم کره شمالی، چهارمین بُرج، برابر با تیرماه (همان، ماده سرطان).

۵. بُرج آسَد: از صورت‌های فلکی شمالی که ستارگان بسیاری در آن هست و ستاره قدر الأول (قلب الأسد) جزو آن است و نیز برج پنجم، برابر با مرداد (همان، ماده آسَد).

دهقان گفت: باید نگاه کنم، دستش را در کیسه‌اش برد و اُسْطْرلابی^(۱) از آن بیرون آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام تبسم کرد و فرمود: می‌دانی دیشب چه اتفاقاتی رخ داد؟ در چین^(۲) خاندانی وَر افتاد، در ماچین^(۳) بُرجی باز شد، در سَرانَدیب^(۴) بارویی فرو ریخت، فرمانده روم در ارمینیه^(۵) شکست خورد، دِیَان یهود در اَیْلَه^(۶) مُرد، در وادی نمل،^(۷) مورچگان هجوم آوردند، پادشاه آفریقا درگذشت.

۱. اُسْطْرلاب (اصطراب، استرلاب) از آلات نجومی قدیم که برای برخی از اندازه‌گیری‌های نجومی و ارتفاع ستارگان و کشف بعضی مسائل و احکام مربوط به نجوم به کار می‌رفت و انواعی داشت؛ مُسَطَّح، خطی، کروی، ... (همان، ماده اُسْطْرلاب).

۲-۳. در «لغت نامه دهخدا ۱۳: ۱۹۹۲۲» آمده است: «ماچین: نام ملکی یا شهری، و چین و ماچین شهرت دارد. در تاریخ بناکتی، چین و مهاچین است و مها لفظ هندی به معنی بزرگ و عظیم... مهاچین در سنسکریت به معنی مملکت چین می‌باشد... ملکی است در جنوب چین و مشرقی هندوستان... در ادبیات فارسی، ظاهراً از چین، مراد ترکستان شرقی است و از ماچین، چین اصلی یا چین بزرگ».

(برای آگاهی بیشتر درباره جغرافیای چین، بنگرید به: گیتاشناسی کشورها، ص ۲۲۳).

۴. سرانَدیب (سیلان یا سری لانکا) «کشوری است جزیره‌ای در جنوب هندوستان که به واسطه تنگه پالک از هندوستان جدا می‌شود» (فرهنگ فارسی معین ۵: ۷۴۴).

۵. اَرمینیه (ارمنستان، ارمن، ارمینیه) «ناحیه‌ای در آسیای غربی، از شمال به گرجستان، از مشرق به بحر خزر، از جنوب به دره علیای دجله و از مغرب به دره فرات غربی یا قره‌سو محدود است... ارمنستان در دوره قبل از اسلام، مدت‌ها جزو ایران و گاه جزو امپراتوری روم محسوب می‌شد» (همان، ص ۱۲۴).

۶. در «تاج العروس ۱۴: ۳۸» آمده است: اَیْلَه، کوهی است میان مکه و مدینه در نزدیکی یَثْبَع؛ ... دره‌ای از رضوا...؛ ساحل دریای [قلزم] میان یَثْبَع و مصر (آخر حجاز و اول شام) که حاجیان از مصر و شام و مغرب در آن گرد می‌آیند.

۷. صحرائی در طایف و گفته‌اند نام بیابانی در شام یا فلسطین و... در «تفسیر قمی ۲: ۱۲۶» آمده است که «وادی النمل» (سرزمین مورچگان جایی که آکنده از لانه‌های مورچه است)، بیابانی بود که در آن طلا و نقره می‌روید و خدا مورچگان را بر آن گماشت.

آیا اینها را می دانستی؟ پاسخ داد: نه، ای امیرالمؤمنین.
فرمود: دیشب در هفتاد هزار عالم، شب سعد بود. در هر عالمی هفتاد هزار نفر به دنیا آمدند و مانند آن از میان رفتند. امام علیه السلام با دست به سعد بن مسعدة حارثی (که از جاسوس های خوارج در میان سپاه آن حضرت بود) اشاره کرد و فرمود: این یکی از آنهاست.

آن ملعون گمان بُرد که امام علی علیه السلام می فرماید: «او را بگیرد» از این رو خود را خفه کرد و مُرد. دهقان [در برابر امام] به سجده افتاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می خواهی تو را از چشمه توفیق سیراب نمایم؟ دهقان گفت: آری، ای امیرالمؤمنین.

امام علیه السلام فرمود: من وصاحبم (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) نه شرقی ایم و نه غربی، ماییم ناشئه القطب^(۱) و شاخص های فلک.

اما اینکه گفתי «در بُرج تو، آتش فروزان است» بر اساس آن باید به نفع من حکم می کردی، نه زیانم [چراکه] نور و روشنایی اش نزد من است و حریق و لُهب آن از من دور.

این مسئله عمیقی است. اگر حسابگری، آن را محاسبه کن.

۱. علامه مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الأنوار ۵۵: ۲۲۳» در توضیح این عبارت می نگارد: یعنی فرقه ای که حقیقتاً از قطب برآمده اند و بدان منسوب اند، به خاطر ثبات و استقرار آنان در درجات عزت و کمال یا این عبارت کنایه است از اینکه آنان علیهم السلام به فلک و ستارگان وابسته نیستند، بلکه کواکب به آنها منسوب اند و سعادت کواکب به سبب آنهاست یا آنان علیهم السلام قطب فلک اند؛ زیرا فلک به برکت آنها می چرخد.
و آنان علیهم السلام اعلام فلک اند، فلک (چرخ گردون) به آنها زینت می یابد و تبرک می جوید و سعد می شود.

تعرّض اجمالی به ردّ کسانی که وجود تأثیر در اوضاع نجومی را انکار می‌کنند این بنده ضعیف، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این ماجرا به عبارات مختلف و گوناگون روایت شده است. شاید آن را به طریق دیگر در قسم معجزات - به خواست خدای متعال - بیاوریم؛ زیرا معجزات شگفت‌تر از این روایت را در بر دارد.

باری، این حدیث و اخبار دیگری که به همین معناست، صحّت علوم نجوم را به دست می‌دهد و اینکه اوضاع فلک [و جهان پهناور] در عالم پایین اثری دارد جز اینکه آنچه از این علم نزد مردم است، ناقص می‌باشد، همه احکام را بسنده نمی‌کند.

و اما انکار نجوم از سوی بعضی از اصحاب ما (به خاطر اخباری که در نظر آغازین این توهّم را می‌نماید) ناشی از کمی تدبّر در معانی آنهاست. این اخبار در انکار کسانی است که اوضاع فلک را [به طور مستقل و جداگانه] بی‌خواست و اراده خدا [در عالم] مؤثر می‌دانند یا بر این باورند که اگر آنها اثری را اقتضا کند، نمی‌توان آن را تغییر داد.

این دو اعتقاد، فاسدند و به انکار قدرت خدا و تصرّف او [با محو و اثبات] در ملک خویش به هر گونه‌ای که بخواهد (محو آنچه ثابت است و اثبات آنچه محو است) می‌انجامد؛ زیرا خدای متعال سبب بی‌سبب‌هاست،^(۱) و بی‌آنکه سببی باشد سبب سازی می‌کند و اسباب خدای متعال در اوضاع نجومی منحصر نمی‌شود.

۱. متن عربی (که در دعاها نیز آمده است) چنین است: لِأَنَّهُ سَبَبٌ مِّنْ لَا سَبَبَ لَهُ؛ زیرا خدای متعال سبب کسی است که سبب ندارد (یا سببی برای او نیست).

و اما پس از اقرار به این امر، انکارِ نوعی از تأثیرِ اوضاعِ فلک در عالم، و جهی ندارد و گرنه، باید همه اسباب عالم بالا و پایین، و عالم غیب و شهادت را انکار کرد و این امر، به سفسطه و اختیارِ مذهب اشاعره منجر می شود که امامیه آن را از جمله طعن ها بر ایشان می شمارد. کسی که مذهب تشیع را ادعا می کند، چگونه می تواند به این باور تن دهد؟!

افزون بر این، در اثبات تأثیر اوضاع فلک در این جهان، اخبار بی شماری از معصوم علیه السلام روایت است. کنار زدن این اخبار یا تأویل آنها به آنچه در ظاهر دلالتی به آن ندارد، تکلفی است که نیازی بدان نیست.

اگر ادای کلام در این زمینه به درازا نمی کشید، پُر سخن می گفتیم و حق مطلب را ادا می کردیم، لیکن از آنجا که این کار از موضوع کتاب ما خارج است، به اشاره بسنده کردیم (والسلام).

اخبار حضور ائمه علیهم السلام نزد مردگان

حدیث (۲۷)

[ماجرای ارواح مؤمنان و کافران ... و ناصبی ها پس از مرگ]

الکافی، اثر کلینی علیه السلام.

در کتاب الجنائز [کافی] آمده است:

عده ای از اصحاب ما [روایت می کنند] از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه آنها، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ضریس کناسی، که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ النَّاسَ يَذْكُرُونَ أَنَّ فُرَاتَنَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَيْفَ هُوَ وَهُوَ يُقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَتُصَبُّ فِيهِ الْعُيُونُ وَالْأُودِيَةُ؟!

قَالَ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَأَنَا أَسْمَعُ: إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ وَمَاءٌ فُرَاتِكُمْ يَخْرُجُ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُفْرِهِمْ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ، فَتَسْقُطُ عَلَى ثِمَارِهَا وَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتَتَنَعَّمُ فِيهَا وَتَتَلَقَى وَتَتَعَارَفُ.

فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَانَتْ فِي الْهَوَاءِ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ تَطِيرُ ذَاهِبَةً وَجَائِيَةً، وَتَعْبَهُدُ حُفْرَهَا إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ، وَتَتَلَقَى فِي الْهَوَاءِ وَتَتَعَارَفُ.

قَالَ: وَإِنَّ لِلَّهِ نَارًا فِي الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِتَسْكُنَهَا أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ وَيَأْكُلُونَ مِنْ زُقُومِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ حَمِيمِهَا لِيْلَهُمْ.

فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ إِلَى وَادٍ بِالْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ بَرَهُوثٌ، أَشَدُّ حَرًّا مِنْ نِيرَانِ الدُّنْيَا؛ فِيهَا يَتَلَقَوْنَ وَيَتَعَارَفُونَ، فَإِذَا كَانَ الْمَسَاءُ، عَادُوا إِلَى النَّارِ، فَهُمْ كَذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قَالَ، قُلْتُ: أَضْلَحَكَ اللَّهُ، مَا حَالُ الْمُؤَحِّدِينَ الْمُقَرَّبِينَ بِسُبُورَةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْمُذْنِبِينَ، الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَلَيْسَ لَهُمْ إِمَامٌ وَلَا يَعْرِفُونَ وَلَا يَتَكَلَّمُونَ؟

فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ فِي حُفْرِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا، فَمَنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ وَلَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ عَدَاوَةٌ، فَإِنَّهُ يُخَدُّ لَهُ خَدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهُ ^(١) الرُّوحُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيَلْقَى اللَّهَ فَيَحَاسِبُهُ بِحَسَنَاتِهِ وَسَيِّئَاتِهِ؛

١. در «كافي»، «منها» ضبط است.

فَأَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ؛ فَهَؤُلَاءِ مَوْقُوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ.
 قَالَ: وَكَذَلِكَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِالْمُسْتَضْعَفِينَ وَالْبَلَّهِ وَالْأَطْفَالِ وَأَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ، الَّذِينَ
 لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ.

فَأَمَّا النَّصَابُ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، فَإِنَّهُمْ يُخَذُّ لَهُمْ خَذُّ إِلَى النَّارِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي
 الْمَشْرِقِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا اللَّهَبُ وَالشَّرَرُ وَالِدُّخَانُ وَفَوْرَةُ الْحَمِيمِ إِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ، ثُمَّ مَصِيرُهُمْ إِلَى الْحَمِيمِ، ثُمَّ فِي النَّارِ يُسَجَّرُونَ، ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيَنَّمَا كُنتُمْ
 تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ أَيْنَ إِمَامُكُمْ الَّذِي اتَّخَذْتُمُوهُ دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ
 لِلنَّاسِ إِمَامًا؟^(۱)

ضریس کُناسی می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: مردم بیان می دارند که [آب] فرات
 ما از بهشت خارج می شود، این امر چگونه ممکن است در حالی که
 [می دانیم] این آب از مغرب بیرون می آید و چشمه ها و رودها در آن می ریزند؟!
 امام علیه السلام فرمود و من می شنیدم: خدا بهشتی دارد که آن را در مغرب آفرید و
 آب فرات شما از آن بیرون می آید و ارواح مؤمنان از گورهایشان در هر شامگاهی
 پروازکنان سوی آن می روند و بر میوه هایش فرود می آیند و از آنها می خورند و
 در آن خوش می گذرانند و با هم دیدار می کنند و آشنا می شوند.
 با طلوع فجر، ارواح مؤمنان از آن بهشت به هوا برمی خیزند و سوی
 قبرهایشان به پرواز در می آیند. در هوا یکدیگر را می بینند و می شناسند و آن گاه
 که خورشید طلوع کند، در گورهایشان جای می گیرند.

۱. الکافی ۳: ۲۴۶-۲۴۷، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۶: ۲۸۹-۲۹۱، حدیث ۱۴.

و خدا دوزخی در مشرق دارد که آن را آفرید تا ارواح کافران شبانگاه در آن ساکن شوند و از زقوم آن بخورند و از آب جوشانش بیاشامند.

هنگامی که فجر برآید، سوی بیابانی در یمن رهسپار می‌شوند که «برهوت»^(۱) نام دارد و گرمای آن از آتش دنیا داغ‌تر است. در آنجا همدیگر را ملاقات می‌کنند و با هم آشنا می‌شوند و چون شب شد به آن دوزخ بازمی‌گردند و این آیند و روند تا قیامت ادامه دارد.

ضُرَیْس می‌گوید، گفتم: خدا تو را بسامان بدارد، موحدانِ مسلمانی که به نبوت محمد اقرار دارند، گناهکارانی که بی‌داشتن امام می‌میرند و ولایت شما را نمی‌شناسند، چه حالی دارند؟

امام علیه السلام فرمود: اینان در گورهای خودند، از آن بیرون نمی‌آیند. هر کدامشان

۱. در «الوافی ۲: ۵۸۰» آمده است که: برهوت، نام بیابان یا چاهی در «حَضْرَمَوْت» است. در «الکافی ۵: ۶۰۶»، دار الحدیث» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که: بهترین آب روی زمین «زمزم» و بدترین آن، آب «برهوت» است، بیابانی در حضرموت که ارواح و اجساد کافران در آن درآیند. نیز در «الکافی ۱۵: ۵۹۳» از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: در ورای یمن وادی‌ای هست که به آن «برهوت» گویند. از آن وادی جز مارهای سیاه و جغد نمی‌توانند بگذرند. در تفسیر «مجمع البیان ۴: ۶۴۶» به نقل از امام باقر علیه السلام «سَجین»، برهوت دانسته شده است. ابن اثیر در «النهایه ۱: ۱۲۲» می‌نویسد: بدترین چاه در زمین «برهوت» است که به عمق و ته آن نمی‌توان پایین رفت.
- شیخ حرّ عاملی رحمته الله در «وسائل الشیعه ۲۵: ۲۶۰» بابتی را می‌آورد و در آن، آشامیدن آب از برهوت را -که در حَضْرَمَوْت است، مکروه می‌شمارد.
- در «معجم البلدان ۱: ۴۰۵» آمده است: گفته‌اند نام شهری که این چاه در آن است، برهوت است... مبعوض‌ترین مکان‌های زمین نزد خدا می‌باشد. آب این چاه سیاه و بدبو است.
- در «المنتظم ۹: ۴۰» از محمد بن طیب نقل است که: سید حمیری می‌پنداشت جهنم در حضرموت و در وادی برهوت قرار دارد.

هیلالی،^(۱) از یحیی بن مُساور، از ابو جارد، از ابو جعفر از پدرانش علیه السلام.
و نیز [به سند دیگر]: از ابو خالد واسطی، از زید بن علی، از پدرش روایت
است که [همگی، راویان دو سند] گفتند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تَفَارِقُ رُوحٌ جَسَدَ صَاحِبِهَا حَتَّى
تَأْكُلَ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ أَوْ مِنْ شَجَرَةِ الرَّقُومِ.

وَحِينَ تَرَى مَلَكَ الْمَوْتِ، تَرَانِي وَتَرَى عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا؛ فَإِنْ كَانَ
يُحِبُّنَا، قُلْتُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، أَرْفُقُ بِهِ فَإِنَّهُ كَانَ يُحِبُّنِي وَيُحِبُّ أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنْ كَانَ
يُبْغِضُنَا، قُلْتُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، شَدَّدَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ كَانَ يُبْغِضُنِي وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِي؛^(۲)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، روح جسدی
از بدن صاحبش جدا نمی‌شود تا اینکه از میوه بهشت یا از درخت زقوم^(۳) بخورد.

۱. در مآخذ فوق آمده است: ابو سعید بن کثیر هیلالی ثَمَار.

۲. الفصول المهمة ۱: ۳۲۲، حدیث ۳۸۶؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۴، باب ۷، حدیث ۴۳.

۳. در «تاج العروس ۱۶: ۳۲۰» واژه «زقوم» به معانی زیر آمده است: خوراکی که در آن کره و خرما
باشد، نام درختی در جهنم، درختی زمینی ریز برگ با تنه بدون خار و گره گره (بد بو و تلخ که
گل‌های ضعیف سفید رنگ دارد و نوک برگ‌های آن به راستی زشت است) گیاه بیابانی که
شکوفه‌هایش یاسمنی شکل است، خوراک اهل دوزخ، درختی در اریحا که میوه‌ای مانند خرما
دارد که ترش و شیرین است و روغن هسته آن خواص شگفت فراوانی برای انواع دردها دارد،
هر خوارک زهرآگین و کشنده و ...

این واژه، سه بار در قرآن به کار رفته است.

در سوره دخان (آیه ۴۳ - ۴۶) آمده است که: درخت زقوم طعام گنه کاران است، چون مس
گداخته در شکم‌ها می‌گدازد، مانند غلغل آب جوشان.

در سوره صافات (آیه ۶۲ - ۶۵) خدای متعال بیان می‌دارد که این درخت رافتنه‌ای برای ظالمان
قرار دادیم، این درخت در اصل دوزخ می‌روید، شکوفه‌هایش مانند سرهای شیاطین‌اند.

در سوره واقعه (آیه ۵۱ - ۵۳) خدای متعال به گمراهان اهل تکذیب خطاب می‌کند: شما از

و هنگامی که فرشته مرگ را می بیند، مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را ببیند. اگر ما را دوست بدارد، می گویم: ای ملک الموت، با او مدارا کن، او مرا و اهل بیت مرا دوست می داشت؛ و اگر ما را دشمن بدارد، می گویم: ای فرشته مرگ، بر او سخت گیر، او نسبت به من و خاندانم کینه می ورزید.

حدیث (۲۹)

[بشارت به شیعه هنگام مرگ]

الفصول المهمه، اثر شیخ حرّ عاملی رحمته الله.

از تفسیر عیاشی، از عبدالرحیم، روایت است که گفت:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّمَا يَغْتَبِطُ أَحَدُكُمْ حِينَ تَبْلُغُ نَفْسُهُ هَاهُنَا فَيَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ أُعْطِيَتْهُ، وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ؛ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ لَهُ: أَنْظِرْ إِلَى مَسْكِنِكَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَأَنْظِرْ هَذَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعَلِيَّ عليه السلام وَالْحَسَنَ عليه السلام وَالْحُسَيْنَ عليه السلام رُفَقَاؤَكَ. (۱)

⇒ درخت زقوم خواهد خورد و شکم‌ها را از آن آکنده خواهید ساخت.
 علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار ۸: ۲۵۷-۲۵۸» بیانی در این زمینه دارد.
 در کتاب‌های لغت و تفاسیر، نکته‌های شایان توجهی در این باره آمده است.
 در «تفسیر نفحات الرحمن ۴: ۵۱۳-۵۱۴» می‌خوانیم: «زقوم درخت کوچکی است که برگش بسیار تلخ و بدبو است و در اطراف مکه است که مشرکین آن را می‌شناخته و می‌دانستند؛ ... زقوم، خوارک‌های خیلی بد منفوری است که در جهنم، خدا آفریده و در دنیا نیست؛ ... درختی است بد شکل و بد بو و بد مزه و خیلی خشن و زبر؛ ... در ته جهنم بیرون می‌آید و می‌روید و شاخه‌هایش به تمام طبقات جهنم کشیده می‌شود و چون محل رویدنش آتش است، آتش آن را نمی‌سوزاند و میوه آن - از نهایت زشتی و وحشت‌انگیزی - چون سرهای شیاطین است.»

۱. در شماری از مآخذ، آمده است: هم رفقاؤك.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي
الْآخِرَةِ ﴿(۱)؛ (۲)﴾

امام باقر علیه السلام فرمود: هر کدام از شما که جانش بدین جا [حلقوم] رسد، شادمان می‌شود. فرشته مرگ بر او فرود می‌آید و می‌گوید: آنچه را امید داشتی، داده شدی و از آنچه می‌ترسیدی، ایمن گشتی. دری به منزل وی از بهشت برایش بگشایند و به او گویند: به مسکن خویش در بهشت بنگر! نگاه کن، این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام رفقای توآند. و این، همان سخن خداست که می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، برای آنها در زندگی دنیا و آخرت، بشارت است».

حدیث (۳۰)

[رُؤْيُتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هنگام جان دادن]

الفصول المهمه، اثر شیخ حرّ عاملی رحمته الله.

از تفسیر عیاشی، از جابر روایت است که:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ
مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ ^(۳)، قَالَ: لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ جَمِيعِ الْأَدْيَانِ
يَمُوتُ إِلَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؛ ^(۴)

۱. سوره یونس (۱۰) آیات ۶۳ - ۶۴.

۲. الفصول المهمه ۱: ۳۱۱ - ۳۱۲، حدیث ۳۶۲؛ تفسیر عیاشی ۲: ۱۲۴ - ۱۲۵، حدیث ۳۲؛ بحار الأنوار ۶: ۱۷۷ - ۱۷۸، حدیث ۵.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۹.

۴. الفصول المهمه ۱: ۳۱۳، حدیث ۳۶۷؛ تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۴، حدیث ۳۰۳؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۸، حدیث ۳۰.

درباره این سخن خدا که «هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ به او ایمان می آورد و او روز قیامت بر ایشان گواه است» از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: هیچ فردی از همه ادیان - از اولین و آخرین - نمی میرد مگر اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین را [هنگام مرگ] می بیند.

حدیث (۳۱)

[دل سوزی و مهربانی فرشته مرگ با مؤمن و بشارت به او]

الكافی، اثر کلینی رضی الله عنه.

در کتاب الجنائز کافی آمده است:

عده ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از

سدیر صیرفی روایت است که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى

قَبْضِ رُوحِهِ؟

قَالَ: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ إِذَا آتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُ

مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ، فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا لَأَنَا أَبْرُ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ

مِنَ الْوَالِدِ رَحِيمٌ لَوْ حَضَرَكَ، افْتَحْ عَيْنَكَ فَانظُرْ.

قَالَ: وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

وَالْأئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم السلام.

فَيَقَالَ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأئِمَّةُ

رُفَقَاؤُكَ.

قَالَ: فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ وَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: ﴿يَا أَبْتَاهَا

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿ إِلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ﴾ ﴿ اَزْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً ﴾ بِالْوَلَايَةِ ﴿ مَرْضِيَةً ﴾ بِالثَّوَابِ ﴿ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴾ يَعْنِي مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ ﴿ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴾ .^(۱)

فَمَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي؛^(۲)

سَدِير صَيْرَفِي مِي گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! آیا مؤمن از قبض روحش کراهت دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه والله، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او بیاید، فغان و آه می کشد. فرشته مرگ به او می گوید: ای ولی خدا، بی تابی نکن! سوگند به کسی که محمد را فرستاد، من از پدر مهربان نسبت به تو، خیر خواه تر و دل سوز ترم، چشم باز کن و ببین!

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل آنان علیهم السلام برایش نمایان می شوند.

به او گفته می شود: این، رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام رفقای تو آند.

فرمود: چشمانش را می گشاید و نگاه می کند. منادی خدا روحش را صدا می زند و می گوید: «ای نفس مطمئن» به محمد و خاندانش «سوی پروردگارت بازگرد، خوشنود» به ولایت «راضی شده» به ثواب «در میان بندگانم در آی» یعنی محمد و اهل بیت آن حضرت «به بهشتم داخل شو».

۱. سوره فجر (۸۹) آیات ۲۷ - ۳۰.

۲. الکافی ۳: ۱۲۷؛ حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۶، حدیث ۱۴۹.

از این رو، چیزی محبوب تر پیش او از بیرون کشیدن روحش و پیوستن به آن منادی نیست.

حدیث (۳۲)

[چشم روشنی مؤمن هنگام رسیدن نفس به گلو]

الکافی، اثر کلینی رضی الله عنه.

عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن عقیبه، از پدرش روایت است که گفت:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا عُقْبَةُ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَرَى مَا تَقَرَّبَ بِهِ عَيْنُهُ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ إِلَى هَذِهِ - ثُمَّ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى الْوَرِيدِ - ثُمَّ اتَّكَأَ. وَكَانَ مَعِيَ الْمُعَلَّى فَعَمَزَنِي أَنْ أَسْأَلَهُ.

فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِذَا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هَذِهِ أَيَّ شَيْءٍ يَرَى؟
فَقُلْتُ لَهُ بَضْعَ عَشْرَةَ مَرَّةً: أَيَّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ فِي كُلِّهَا: يَرَى، لَا يَزِيدُ عَلَيْهَا، ثُمَّ جَلَسَ فِي آخِرِهَا فَقَالَ: يَا عُقْبَةُ، فَقُلْتُ: لَبَيْتِكَ وَسَعَدَيْكَ، فَقَالَ: أَيْبَتُ إِلَّا أَنْ تَعْلَمَ؟
فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّمَا دِينِي مَعَ دِينِكَ، فَإِذَا ذَهَبَ دِينِي كَانَ ذَلِكَ،^(۱) وَكَيْفَ لِي بِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام كُلَّ سَاعَةٍ، وَبَكَيْتُ.
فَرَّقَ لِي، فَقَالَ: يَرَاهُمَا وَاللَّهِ.

۱. در «المحاسن ۱: ۱۷۵-۱۷۶»، حدیث ۱۵۸ (و به نقل از آن در «بحار الأنوار») بدین گونه ضبط است: **بِمَا دِينِي مَعَ دَمِي، فَإِذَا ذَهَبَ دَمِي، كَانَ ذَلِكَ؛ دِينِي رَا بِأَخُونِي ضَمَانَتِ كَرْدِهِم، تَا جَانِ دَرِ بَدَنِ دَارِمِ أَزْ أُنْ دَسْتِ نَمِي كَشْمِ (يَا بَدُونِ دِينِ، زَنْدَكِي رَا نَمِي خَوَاهِمِ، حَيَاتِ بَدُونِ دِينِ بَرَايِ مَنِ بَهْ مَنزَلَةُ مَرِغِ اسْت).**

قُلْتُ: يَا أَبِي وَأُمِّي مَنْ هُمَا؟
 قَالَ: ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. يَا عَقْبَةَ، لَنْ تَمُوتَ نَفْسُ مُؤْمِنَةٍ أَبَدًا حَتَّى
 تَرَاهُمَا.

قُلْتُ: فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمَا الْمُؤْمِنُ أَيْرَجِعُ إِلَى الدُّنْيَا؟
 فَقَالَ: لَا، يَمْضِي أَمَامَهُ؛ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمَا مَضَى أَمَامَهُ.
 فَقُلْتُ لَهُ: يَقُولَانِ شَيْئًا؟

قَالَ: نَعَمْ يَدْخُلَانِ جَمِيعًا عَلَى الْمُؤْمِنِ فَيَجْلِسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ رَأْسِهِ
 وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، فَيُكَبُّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَبَشِرْ أَنَا
 رَسُولُ اللَّهِ، أَنَا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا تَرَكْتَ مِنَ الدُّنْيَا، ثُمَّ يَنْهَضُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.
 فَيَقُومُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يُكَبِّ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَبَشِرْ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 الَّذِي كُنْتَ تُحِبُّ، أَمَا لَأَنْفَعَنَّكَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قُلْتُ: أَيْنَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: فِي يُونُسَ، قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - هَاهُنَا: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ * لَهُمُ
 الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ ﴿(۱)﴾؛ (۲)

عقبه می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عقبه، خدا روز قیامت از
 بندگان نمی پذیرد مگر این امر را که شما بر آنید. میان یکی از شما و آنچه

۱. سورة یونس (۱۰) آیات ۶۳ و ۶۴.

۲. الکافی ۳: ۱۲۸-۱۲۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۵، حدیث ۵ (با اندکی تفاوت).

چشمش بدان روشن گردد، مانعی جز رسیدنِ جان بدین جا نیست (سپس با دست به رگ گردن اشاره کرد) آن گاه امام علیه السلام تکیه کرد.
مُعَلّی با من بود، اشاره کرد که از امام بپرسم.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، وقتی جان بدین جا رسد، چه می بیند؟
بیش از ده بار این سؤال را کردم و امام علیه السلام در پاسخ، هر بار می فرمود: می بیند (بیش از این سخنی بر زبان نمی آورد) سپس در بار آخر فرمود: ای عُقْبَه، گفتم: بگو ششم مولایم. فرمود: دست بردار نیستی مگر اینکه بدانی [چه می بیند].
گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا، دینم با دین شما پیوند دارد، هرگاه دینم از دست برود، مساوی با مرگ است.^(۱) ای فرزند رسول خدا، کی چنین فرصتی برایم فراهم می آید و [با این سخن] گریستم.

امام علیه السلام دلش به حال من سوخت و فرمود: آن دو را می بیند.
پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت، آن دو کیانند؟
فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام. ای عُقْبَه، هیچ مؤمنی تا آن دو را نبیند، نمی میرد.

پرسیدم: هرگاه مؤمن نگاهش به آن دو افتد، آیا به دنیا باز می گردد؟
فرمود: نه، هرگاه به آن دو نگاه کند، به جلو [سوی آخرت] می رود [نه اینکه به عقب برگردد].

پرسیدم: آن دو، چیزی هم می گویند؟

۱. علامه مجلسی رحمته الله در «مرآة العقول ۱۳: ۲۸۶» در معنای این جمله می نگارد: شاید مراد این باشد که: دینم وقتی راست و درست است که با دین شما موافق باشد، هرگاه از اعتقاد شما بی خبر باشم دینم از دست رفته است و خسران و هلاکت و عذاب ابدی برایم رقم می خورد.

فرمود: آری، با هم بر مؤمن وارد می‌شوند. رسول خدا ﷺ نزد سرِ مؤمن و علیؑ کنار پاهایش می‌نشیند. پیامبر ﷺ پیش می‌آید و می‌فرماید: ای ولیّ خدا، بشارت باد من رسول خدایم، من از دنیا که ترکش کردی برایت بهترم، سپس برمی‌خیزد.

آن‌گاه، علیؑ می‌ایستد و سرش را پایین می‌آورد و می‌فرماید: ای ولیّ خدا، بشارت باد، من علی بن ابی طالبم که دوستش داشتی، بدان که [اکنون] تو را سود می‌بخشم.

سپس امام علیؑ فرمود: این مطلب در کتاب خداست.

گفتم: خدا مرا فدایت گرداند! این سخن از کتاب خداست!؟

امام علیؑ فرمود: در سوره یونس، خدا می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، برایشان در زندگی همین دنیا و در آخرت بشارت است، برای کلمات خدا جایگزینی نیست، این همان رستگاری بزرگ است».

حدیث (۳۳)

[نشانه‌های مرگ، سرگذشت روح پس از مرگ،

نبود فشار قبر برای مؤمن]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله علیه.

علی بن ابراهیم روایت می‌کند از محمد بن عیسی، از یونس، از خالد بن عماره، از ابو بصیر که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَامِ، أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ شَاءَ اللَّهُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِهِ.

فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَهَوَ ذَا أَمَامَكَ، وَأَمَا مَا كُنْتَ تَخَافُ
فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ. ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ بَابَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: هَذَا مَنْزِلُكَ مِنَ الْجَنَّةِ، فَإِنْ شِئْتَ
رَدَدْتِكَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَكَ فِيهَا ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ، فَيَقُولُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي الدُّنْيَا.
فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْيَضُ لَوْنُهُ، وَيَرْشَحُ جَبِينُهُ، وَتَقَلَّصُ شَفَتَاهُ، وَيَنْتَشِرُ مَنْخَرَاهُ، وَتَدْمَعُ
عَيْنُهُ الْيُسْرَى، فَأَيُّ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ رَأَيْتَ فَاكْتَفِ بِهَا.

فَإِذَا خَرَجَتِ النَّفْسُ مِنَ الْجَسَدِ، فَيَعْرَضُ عَلَيْهَا (كَمَا عُرِضَ عَلَيْهِ وَهِيَ فِي
الْجَسَدِ) فَيَخْتَارُ الْآخِرَةَ، فَيَغْسَلُهُ فَيَمُنُّ يَغْسَلُهُ، وَيَقْلَبُهُ فَيَمُنُّ يَقْلَبُهُ.

فَإِذَا أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ وَوُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، خَرَجَتْ رُوحُهُ تَمْشِي بَيْنَ أَيْدِي الْقَوْمِ
قُدَمَا وَتَلْقَاهُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ وَيُسِّرُونَهُ بِمَا أَعَدَّ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ مِنَ
النَّعِيمِ.

فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، رُدَّتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ إِلَى وَرِكَيْهِ، ثُمَّ يُسْأَلُ عَمَّا يَعْلَمُ، فَإِذَا أَجَابَ
بِمَا يَعْلَمُ، فَتُحَلَّى لَهُ ذَلِكَ الْبَابَ الَّذِي أَرَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ نُورِهَا
وَضَوْئِهَا وَبَرْدِهَا وَطِيبِ رِيحِهَا.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيْنَ ضَعَطَةُ الْقَبْرِ؟

فَقَالَ: مَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهَا شَيْءٌ، وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ لَتَنْفَخُرُ عَلَى هَذِهِ فَتَقُولُ:
وَطِئِي عَلَى ظَهْرِي مُؤْمِنٌ وَلَمْ يَطَأْ عَلَى ظَهْرِكَ مُؤْمِنٌ.

وَتَقُولُ لَهُ الْأَرْضُ: وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَحْبَبْتُكَ وَأَنْتَ تَمْشِي عَلَى ظَهْرِي، فَأَمَّا إِذَا
وُلِّيتَكَ فَسَتَعْلَمُ مَاذَا أَصْنَعُ بِكَ.

فَتَفْسَحُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ: (١)

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که محتضر از سخن باز ماند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر که را خدا خواهد، نزدش می آید. پیامبر صلی الله علیه و آله در سمت راست او و آن شخص دیگر در سمت چپش می نشیند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به محتضر می گوید: آنچه را امید داشتی، پیش روی توست. از آنچه می ترسیدی ایمن شدی. سپس دری به بهشت برایش باز می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: این منزلت در بهشت است، اگر می خواهی تو را به دنیا باز گردانم و برایت در آن طلا و نقره هست. محتضر می گوید: نیازی به دنیا ندارم. در این هنگام است که رنگش می پرد و بر پیشانی اش عرق می نشیند و لب هایش به هم می آید و بینی اش تیغ می کشد و از چشم چپش اشک می آید (به دیدن هر یک از این علامات بسنده کن).

آن گاه که جان از بدن خارج شد، نفس بر جسد عرضه می شود (چنان که وقتی در بدن بود، این کار صورت می گرفت) وی آخرت را برمی گزیند و همراه با کسی که جسد را غسل می دهد و آن را زیر و رو می کند، این کار را انجام می دهد. و هنگامی که در کفن جا گرفت و بر تخت نهاده شد، روحش - بیرون از تن - پیشاپیش قوم به راه می افتد و ارواح مؤمنان او را دیدار می کنند، بر او سلام می گویند و به نعمت هایی که خدا برایش آماده ساخته است، بشارتش می دهند. و آن گاه که در قبرش نهادند، روح به سینه اش باز می گردد و از آنچه می داند می پرسند، هر گاه به آنچه می داند پاسخ داد، آن دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نمایاند، برایش باز می شود و از نور و روشنایی و خنکای و بوی خوش آن، بر وی درمی آید.

پرسیدم: فدایت شوم! فشار قبر کجا رفت؟
 امام علیه السلام فرمود: برای مؤمنان از فشار قبر خبری نیست. به خدا سوگند، این
 زمین به آن زمین افتخار می‌کند و می‌گوید: بر پشت من مؤمن گام نهاد و بر پشت
 تو مؤمنی پا نگذاشت!

زمین به وی می‌گوید: والله، آن گاه که بر پشتم راه می‌رفتی تو را دوست
 داشتم، حال که عهده‌داری شدم خواهی دانست با تو چه می‌کنم.
 در این هنگام، به اندازه چشم‌انداز او، قبر برایش گشاد می‌شود.

حدیث (۳۴)

[بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام به مؤمن هنگام مرگ]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

روایت می‌کند ابان بن عثمان از عقبه که:

أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ رَأَى
 قُلْتُ: جَعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا يَرَى؟

قَالَ: يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أُبَشِّرُ.

ثُمَّ قَالَ: ثُمَّ يَرَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَيَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتُ
 تُحِبُّهُ، تُحِبُّ أَنْ أَنْفَعَكَ الْيَوْمَ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: أَيَكُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَرَى هَذَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا؟

قَالَ: لَا، إِذَا رَأَى هَذَا أَبَدًا، مَاتَ وَأَعْظَمَ ذَلِكَ.

قَالَ: وَذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ، قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ لَهُمْ

الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ﴿١﴾؛ (۲)

عُقبه شنید که امام صادق علیه السلام می فرمود: شخص [با ایمان] هرگاه جانش به سینه رسید، می بیند.

[عُقبه می گوید:] پرسیدم: فدایت شوم! چه می بیند؟

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بیند. پیامبر به او می گوید: منم رسول خدا، بشارتت باد!

سپس علی بن ابی طالب را می بیند. آن حضرت می گوید: من علی بن ابی طالبم که دوستش می داشتی! دوست داری اکنون تو را نفع رسانم؟ پرسیدم: آیا ممکن است شخصی این [صحنه] را ببیند، سپس به دنیا بازگردد؟ فرمود: نه، وقتی این [صحنه] را بنگرد، هرگز [به دنیا باز نمی گردد و] می میرد، و آن را گران دانست. (۳)

فرمود: این امر در قرآن هست، خدا می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، برای آنها در [همین] حیات دنیا و در آخرت بشارت است، جایگزینی برای کلمات خدا نیست».

۱. سوره یونس (۱۰) آیات ۶۳ - ۶۴.

۲. الکافی ۳: ۱۳۳، حدیث ۸.

۳. متن عربی چنین است: «مَاتَ وَأَعْظَمَ ذَلِكَ».

علامه مجلسی رحمته الله در «مرآة العقول ۳: ۲۹۴» می گوید: احتمال دارد این جمله سخن امام علیه السلام باشد و مقصود این است که میت آن را امری بزرگ می شمارد یا سخن راوی باشد و مراد این است که: امام سختم را (که گفتم آیا پس از این رؤیت به دنیا باز می گردد) عجیب دانست. فرزند فیض کاشانی در پی نوشت «وافی» می نویسد: می توانیم «أعظم ذلك» را بر «مات» عطف بگیریم؛ یعنی می میرد و آنچه را دید و بشارتی که به وی داده شد، چنان بزرگ می داند که با آن دو به دنیا باز نمی گردد.

حدیث (۳۵)

[رؤیتِ ناصبی امام علی علیه السلام را هنگام مرگ]الکافی اثر کلینی رحمته الله.

عده‌ای از اصحاب ما [روایت می‌کنند] از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبّدی، از ابن ابی یغفور، گفت:

كَانَ حَطَّابُ الْجُهَنِيِّ^(۱) خَلِيطًا لَنَا وَكَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ لِأَلِ مُحَمَّدٍ، وَكَانَ يَصْحَبُ نَجْدَةَ الْحَرُورِيِّ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ أَعُوذُهُ لِلْخُلْطَةِ وَالتَّقِيَّةِ، فَإِذَا هُوَ مُغْمَى عَلَيْهِ فِي حَدِّ الْمَوْتِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا لِي وَلَكَ يَا عَلِيُّ.

فَأَخْبَرْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَأَهُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، رَأَهُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ؛^(۲)

ابن ابی یغفور می‌گوید: خطّابِ جُهَنِي شریک و رفیق ما بود و به شدت با آل محمد دشمنی داشت، و با نَجْدَةُ حَرُورِي نشست و برخاست می‌کرد [بیمار شد] به خاطر رفاقت و نیز تقیّه، به عیادتش رفتیم. دیدم که بی‌هوش و در حال مرگ است. شنیدم می‌گفت: مرا چه به تو ای علی!

این ماجرا را به امام صادق علیه السلام خبر دادم، آن حضرت - دو مرتبه - فرمود: سوگند به پروردگار کعبه، آن حضرت را دید.

۱. در مأخذ «حَطَّابُ الْجُهَنِيِّ» ضبط است.

۲. الکافی ۳: ۱۳۳ - ۱۳۴، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۹ - ۲۰۰، حدیث ۵۳.

حدیث (۳۶)

[رو سفیدی شیعه هنگام مرگ]

الکافی، اثر کلینی رضی الله عنه.

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از یونس بن یعقوب، از سعید بن یسار [حدیث ذیل را روایت کرده است].

(ح) رجال کشی.

محمد بن مسعود می‌گوید: برایم حدیث کرد جعفر بن احمد بن ایوب، گفت: برایم حدیث کرد عمر کی، از ابن فضال، از یونس بن یعقوب، از سعید بن یسار. (۱)

روایت کشی رضی الله عنه با روایت کلینی رضی الله عنه در الفاظ اندکی تفاوت دارد.

متن روایت در اینجا از «کافی» است.

أَنَّ حَضْرًا أَحَدَ ابْنِي سَابُورَ وَكَانَ لَهُمَا فَضْلٌ وَوَرَعٌ وَإِخْبَاتٌ، فَمَرَضَ أَحَدُهُمَا
وَمَا أَحْسَبُهُ إِلَّا زَكَرِيَّا بْنَ سَابُورَ.

قَالَ: فَحَضَرْتُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَبَسَطَ يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: ابْيَضَّتْ يَدِي يَا عَلِيُّ.

قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ
عِنْدِهِ ظَنَنْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا يُخْبِرُهُ بِخَبَرِ الرَّجُلِ، فَأَتَبَعَنِي بِرَسُولٍ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ:
أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي حَضَرْتُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، أَيِّ شَيْءٍ سَمِعْتَهُ يَقُولُ؟
قَالَ، قُلْتُ: بَسَطَ يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: ابْيَضَّتْ يَدِي يَا عَلِيُّ.

۱. رجال کشی: ۲۳۵، حدیث ۶۱۴.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَاللَّهِ رَأَهُ، وَاللَّهِ رَأَهُ، وَاللَّهِ رَأَهُ؛^(۱)

سعید بن یسار، نزد یکی از دو فرزند شاپور حضور یافت (به گمانم زکریا بن شاپور بود) آن دو اهل فضل، پارسا و فروتن بودند.

می‌گوید: هنگام مرگش نزدش حضور یافتم. دستش را گشود، سپس گفت: ای علی، دستم «ید بیضا» شد.

بر امام صادق عليه السلام در آمدم، نزدش محمد بن مسلم بود. گمان کردم ماجرای فرزند شاپور را - که هنگام مرگ بر بالین او حاضر شدم - برای آن حضرت گفته است. چون از نزد آن حضرت برخاستم [و بیرون آمدم] در پیم پیکی فرستاد [که پیش آن حضرت بروم] نزد امام عليه السلام بازگشتم، فرمود: از ماجرای آن مرد - که هنگام احتضار به بالینش رفتی - برایم بگو، شنیدی چه می‌گفت؟

گفتم: دستش را باز کرد و گفت: ای علی، دستم «ید بیضا» شد.

امام عليه السلام سه مرتبه، فرمود: والله، آن حضرت را دید.

حدیث (۳۷)

[فریادرسی ولایت علی عليه السلام و اهل بیت عليهم السلام هنگام مرگ]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابو

المُسْتَهْل، از محمد بن حنظله روایت می‌کند که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ

وَمَوَالِكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ.

۱. الکافی ۳: ۱۳۰ - ۱۳۱، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۲ - ۱۹۳، حدیث ۴۱.

قَالَ: وَمَا هُوَ؟

قُلْتُ: زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَعْظَمُ مَا يَكُونُ أَمْرًا بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ، إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ

فِي هَذِهِ.

فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَأَتَاهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكَ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ فُلَانًا كَانَ مُوَالِيًا لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ. فَيَقُولُ: نَعَمْ كَانَ يَتَوَلَّانَا وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا.

فَيَقُولُ ذَلِكَ نَبِيُّ اللَّهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَرْفَعُ ذَلِكَ جَبْرَائِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^(۱)

محمد بن حنظله می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! حدیثی را یکی از شیعیان و موالیان شما از پدرت روایت می کند.

فرمود: آن حدیث چیست؟

گفتم: می پندارند که آن حضرت فرمود: شادترین حالتی که معتقدان به ولایت ما می یابند، وقتی است که نفس به گلو رسد.

امام علیه السلام فرمود: آری، هنگامی که نفس به آخر رسد، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جبرئیل و فرشته مرگ به بالین او می آیند. فرشته مرگ به علی علیه السلام می گوید: ای علی، فلانی از موالیان تو و اهل بیت توست؟ امام علیه السلام می فرماید: آری، ما را دوست می داشت و از دشمن ما بیزاری می جست.

پیامبر صلی الله علیه و آله این را به جبرئیل می گوید و جبرئیل آن را سوی خدا بالا می برد.

۱. الکافی ۳: ۱۳۴، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۳۹، حدیث ۲۷.

حدیث (۳۸)

[پندارِ قرار گرفتن ارواح مؤمنان در چینه‌دانِ پرندگانِ

سبز پس از مرگ]

الكافی، اثر کلینی علیه السلام.

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از قاسم بن محمد، از حسین بن احمد، از یونس بن ظبّیان روایت می‌کند که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقُلْتُ، يَقُولُونَ: تَكُونُ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضِرَ فِي قَنَادِيلٍ تَحْتَ الْعَرْشِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: سُبْحَانَ اللَّهِ! الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ.

يا يونس، إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ [عَرَفَهُمْ (خ)] بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا؛^(۱)

یونس بن ظبّیان می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم، پرسید: مردم درباره ارواح مؤمنان چه می‌گویند؟

گفتم، می‌گویند: ارواح مؤمنان در چینه‌دان‌های پرندگان سبز در قندیل‌هایی زیر عرش [آویزان] اند.

۱. الكافی ۳: ۲۴۵، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۶: ۲۶۸-۲۶۹، حدیث ۱۲۴.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله (شگفتا) مؤمن نزد خدا گرامی تر از آن است که خدا روحش را در چینه‌دان پرنده گذارد.

ای یونس، هنگامی که مرگ [مؤمن] فرا رسد، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرشتگان مقرب خدا، پیش او می‌آیند. آن‌گاه که خدای عز و جل روحش را ستاند آن روح را در قالبی مانند قالب دنیایی اش جای می‌دهد. می‌خورند، می‌آشامند، هنگامی که کسی بر آنها درآید، او را به همان صورتی که در دنیا داشت، می‌شناسند.

حدیث (۳۹)

[سؤال قبر و فریادرسی ولایت]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

روایت است از علی بن محمد، از محمد بن احمد خراسانی، از پدرش، آن را رفع می‌دهد، می‌گوید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يُسْأَلُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ: عَنْ صَلَاتِهِ وَزَكَاتِهِ وَحَجِّهِ وَصِيَامِهِ وَوَلَايَتِهِ إِيَّانَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَتَقُولُ الْوَلَايَةَ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ لِلْأَرْبَعِ: مَا دَخَلَ فِيكَ مِنْ نَقْصٍ فَعَلَيْ تَمَامِهِ؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: از مُرده - در قبرش - از پنج چیز می‌پرسند: از نماز، زکات، حج، روزه، و ولایتش نسبت به ما اهل بیت.

ولایت از گوشه قبر به آن چهار تایی دیگر می‌گوید: هر نقصی که بر شما درآمد، تمام و کامل کردنش را من عهده دارم.

۱. الکافی ۳: ۲۴۱، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار ۶: ۲۶۵-۲۶۶، حدیث ۱۱۱.

حدیث (۴۰)

[چگونگی قبض روح مؤمن و کافر]

الکافی، اثر کلینی رحمته اللہ علیہ.

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان روایت می کند که گفت:

حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مِنْكُمْ وَاللَّهِ يُقْبَلُ، وَلَكُمْ وَاللَّهِ يُعْفَرُ، إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَيَرَى السُّرُورَ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - .

ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَاحْتَضَرَ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعَلِيٌّ عليه السلام وَجَبْرَائِيلُ وَمَلَكَ الْمَوْتِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيُّ عليه السلام فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَحَبَّهُ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: يَا جَبْرَائِيلُ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحَبَّهُ، وَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ لِمَلَكَ الْمَوْتِ: إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحَبَّهُ وَأَرْفُقَ بِهِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ، أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ، تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟

قَالَ: فَيُوفِّقُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فَيَقُولُ: نَعَمْ.

فَيَقُولُ: وَمَا ذَاكَ؟

فَيَقُولُ: وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَيَقُولُ: صَدَقْتَ، أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَحَذَّرُهُ فَقَدْ آمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ، أَبَشِّرُ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافِقَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليهم السلام.
 ثُمَّ يَسَلُّ نَفْسَهُ سَلًّا رَفِيقًا، ثُمَّ يُنْزِلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِمَسْكِ
 أَذْفَرٍ فَيُكْفِنُ بِذَلِكَ الْكَفَنِ، وَيَحْنُطُ بِذَلِكَ الْحَنُوطِ، ثُمَّ يُكْسِي حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ
 الْجَنَّةِ.

فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا
 وَرِنِحَانِهَا.

ثُمَّ يَفْسَحُ لَهُ عَنْ أَمَامِهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: نَمَّ نَوْمَةً
 الْعُرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا، أَبَشِّرُ بِرُوحِ وَرِنِحَانِ وَجَنَّةِ نَعِيمٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانَ.
 ثُمَّ يَزُورُ آلَ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّاتِ رَضْوَى فَيَأْكُلُ مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِهِمْ، وَيَشْرَبُ مَعَهُمْ
 مِنْ شَرَابِهِمْ، وَيَتَحَدَّثُ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِذَا قَامَ
 قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ يَلْبُونَ زُمْرًا زُمْرًا.

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ، وَيَضْمَحِلُّ الْمُحِلُّونَ، ^(۱) وَقَلِيلٌ مَا يَكُونُونَ، هَلَكَتْ
 الْمَحَاضِيرُ ^(۲) وَنَجَا الْمُقَرَّبُونَ.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام: أَنْتَ أَخِي، وَمِعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ
 وَادِي السَّلَامِ.

۱. این واژه، در بعضی از نسخه‌ها «المخلون»، «المبطلون»، «المجبون» ضبط است، اگر از «محل» باشد به معنای کید و مکر (نیرنگ بازی و فریب کاری) است (الکافی ۵: ۳۴۸، دار الحدیث، بی‌نوشت ۹).

۲. محاضیر، جمع «مخضّر» به معنای اسب تیزرو است. این واژه، به صورت «المحاضیر»، «المحاضیر»، «المحاضر»، «المحاصر»، «الحاضرون» و... نیز ضبط شده است (بنگرید به همان، بی‌نوشت ۱۱).

قَالَ: وَإِذَا احْتَضَرَ الْكَافِرُ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرَائِيلُ وَمَلَكَ الْمَوْتِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَبْغِضْهُ. وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَبْرَائِيلُ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغِضْهُ.

وَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغِضْهُ وَاعْتَفَ عَلَيْهِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فِكَاكَ رِهَانِكَ، أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ مِنَ النَّارِ، تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: لَا.

فَيَقُولُ: أَبَشِرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ، أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَحَذَّرُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ.

ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًّا عَنِيفًا، ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثِمِائَةَ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْزُقُ فِي وَجْهِهِ وَيَتَأَذَى بِرُوحِهِ.

فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِهَا وَلَهَبِهَا؛^(۱)

عمار بن مروان می گوید: کسی که از امام صادق علیه السلام شنید بر این حدیث کرد که آن حضرت می فرمود: به خدا سوگند، از شما [اعمال] پذیرفته می شود، والله، شما آمرزیده می شوید. میان یکی از شما و خوش حالی و شادی و چشم

۱. الکافی ۳: ۱۳۱، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۷-۱۹۹، حدیث ۵۱.

روشنی اش، زندگی دنیا فاصله انداخته است. هرگاه جان به اینجا (و با دست به حلقش اشاره کرد) رسد، چیزی را می بیند که چشمش روشن می گردد.

سپس فرمود: چون جان بدین جا رسد و شخص به حالت احتضار درآید، رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت، کنار شخص حاضر می شوند.

علی علیه السلام به او نزدیک می شود و می گوید: ای رسول خدا، این شخص، ما اهل بیت را دوست می داشت، او را دوست بدار. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید ای جبرئیل، این فرد، خدا و رسول و اهل بیت رسول خدا را دوست می داشت، او را دوست بدار. جبرئیل به ملک الموت می گوید: این شخص، خدا و رسول و اهل بیت پیامبر را دوست می داشت، او را دوست بدار و با او مدارا کن.

فرشته مرگ به او نزدیک می شود و می گوید: ای بنده خدا، سند آزادی ات را گرفته ای؟ امان نامه ات از دوزخ را چطور؟ در حیات دنیا دست به دامان عصمت کبرا شدی؟

خدای تعالی او را موفق می گرداند که بگوید: آری.

ملک الموت می پرسد: آن بزرگ ترین حافظ و حرز چیست؟

شخص می گوید: ولایت علی بن ابی طالب.

ملک الموت می گوید: راست گفתי. خدا از آنچه بيمش را داشتی تو را امان داد و تو را به آنچه امیدش را داشتی رساند. بشارتت باد به سلف صالح، رفاقت و همنشینی با رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام.

آن گاه جان وی را به آرامی و نرمی بیرون می کشد. کفن و حنوط وی از بهشت فرود می آید و او با کفن بهشتی کفن می شود و با حنوط بهشت که از

مشکی بسیار خوش بوست، حنوط می‌گردد و با پارچه زردی از پارچه‌های بهشت او را بپوشانند.

و هنگامی که در قبرش نهادند، دری از درهای بهشت را بر او گشایند که از آن در، روح و ریحان بهشت بر وی درآید.

پس از آن، از جلو و از راست و چپ به فاصله یک ماه راه، قبر فراخ گردد و به او گویند: همچون عروس در بستر بخواب و بشارتت باد به روح و ریحان و بهشتِ نعمت و پروردگاری که از تو خشمگین نیست.

آن‌گاه آل محمد را در بهشت «رضوی»^(۱) زیارت می‌کند و با آنها از طعام و شرابشان می‌خورد و می‌آشامد و در مجالس آنان با آنها هم سخن می‌شود تا اینکه قائم ما خاندان قیام کند. زمانی که قائم ما قیام کرد، خدا آنها را برمی‌انگیزد، به همراه او می‌آیند و دسته دسته لئیک می‌گویند.

در این هنگام است که اهل باطل به شک می‌افتند و مُحِلَّان^(۲) فرو می‌پاشند، و شمار اندکی [از اهل ایمان راستین] می‌مانند، و آنان که در امر فرج و قیام قائم عجله دارند، هلاک می‌شوند و اهل تسلیم و انقیاد (یا کسانی که فرج را نزدیک می‌دانند) نجات می‌یابند.

۱. رضوی، نام جایی که بهشت دنیا در آن قرار دارد. در قاموس آمده است که: نام کوهی در مدینه است (مرآة العقول ۱۳: ۲۹۱). این کوه همان کوهی است که کیسانیه می‌پندارند محمد حنفيه (که صاحب الامر است) در آن به سر می‌برد و در آخر الزمان ظهور می‌کند (شرح فروع الکافی ۲: ۱۱۹-۱۲۰).

۲. مُحِلَّان، کسانی‌اند که حرمت ائمه علیهم‌السلام را پاس نمی‌دارند و آنان را نمی‌پیروند ... شخص مُحَلّ، کسی است که حرمت‌ها را می‌درد یا برای ماه حرام، حرمت قائل نمی‌باشد (بحار الأنوار ۶: ۱۹۹).

از این روست که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: تو برادر منی، وعده میان من و تو، وادی السلام^(۱) است.

و هرگاه کافر به حال مرگ درآید، رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت، نزدش حاضر شوند.

علی علیه السلام به او نزدیک می شود و می گوید: ای رسول خدا، این شخص با ما اهل بیت دشمنی می ورزید، او را دشمن بدار.

رسول خدا ﷺ می فرماید: ای جبرئیل، این فرد با خدا و پیامبر و اهل بیت او دشمنی داشت، او را دشمن بدار.

جبرئیل می گوید: ای فرشته مرگ، این شخص، خدا و رسول و خاندان او را دشمن می داشت تو هم با او دشمنی کن و بر وی سخت گیر.

فرشته مرگ به وی نزدیک می شود و می گوید: ای بنده خدا، سند آزادی ات را گرفته ای؟ برات امان از آتش را داری؟ در زندگی دنیا به عصمت کبرا تمسک کردی؟

وی پاسخ می دهد: نه.

فرشته مرگ می گوید: ای دشمن خدا، خشم و عذاب خدای تعالی و آتش را به خود بشارت ده، آنچه را می ترسیدی بر سرت آمد.

سپس به سختی جاننش را بیرون می کشد و آن گاه بر روح وی سیصد شیطان را می گمارند که همه به روی وی تُف می اندازند و روحش آزار می بیند.

۱. وادی السلام، صحرای کوفه یا همان نجف اشرف است (لوامع صاحبقرانی ۲: ۵۲۷).

علامه مجلسی رحمته الله می نگارد: بعید نمی نماید که در وادی السلام بهشت ها، نهرها، بوستان ها و حوض هایی باشد که ارواح مؤمنان از آنها بهره می برند (مرآة العقول ۶: ۱۱۷).

و آن گاه که در قبرش نهند، درهای دوزخ را برای او می‌گشایند و از چرک و گنداب دوزخ و شعله‌های آن بروی در می‌آید.

حدیث (۴۱)

[دوست و دشمن، علی علیه السلام را هنگام مرگ چگونه می‌بینند؟!]

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

[روایت می‌کند] محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سَوید، از یحیی حَلَبی، از ابن مُسکان، از عبدالرحیم که گفت:
قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ عَبَايَةَ الْأَسَدِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عليه السلام
يَقُولُ:

وَاللَّهِ لَا يُبَغِّضُنِي عَبْدٌ أَبَدًا يَمُوتُ عَلَيَّ بُغْضِي إِلَّا رَأَيْتَنِي عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَكْرَهُ،
وَلَا يُحِبُّنِي عَبْدٌ أَبَدًا فَيَمُوتُ عَلَيَّ حُبِّي إِلَّا رَأَيْتَنِي عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يُحِبُّ.
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: نَعَمْ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِالْيَمِينِ؛^(۱)

عبدالرحیم می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: برایم حدیث کرد صالح بن میثم،
از عبایه آسدی که شنید علی علیه السلام می‌فرمود:

والله، بنده‌ای هرگز مرا دشمنی نمی‌دارد و با کینه بر من نمی‌میرد مگر اینکه
هنگام مرگ به گونه‌ای که خوش ندارد مرا می‌بیند، و بنده‌ای هرگز مرا دوست
نمی‌دارد و با حُب من نمی‌میرد مگر اینکه هنگام مرگ مرا به گونه‌ای که خوشایند
اوست می‌بیند.

امام باقر علیه السلام فرمود: آری، و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در سمت راست اوست.

۱. الکافی ۳: ۱۳۲، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۹، حدیث ۵۲.

حدیث (۴۲)

[گریه شوق هنگام مرگ]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

[روایت می‌کند] محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از یحیی بن شاپور که گفت:
 سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي الْمَيِّتِ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، فَقَالَ: ذَلِكَ عِنْدَ
 مُعَايَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَرَى مَا يَسْرُهُ.

ثُمَّ قَالَ: أَمَا تَرَى الرَّجُلَ يَرَى مَا يَسْرُهُ وَمَا يُحِبُّ، فَتَدْمَعُ عَيْنُهُ وَيَضْحَكُ؛^(۱)

یحیی بن شاپور می‌گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام در این باره که چرا هنگام مرگ چشمان فرد، اشک می‌ریزد، می‌فرمود: این کار زمانی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله را می‌نگرد و چیزی را که شادش می‌سازد می‌بیند.
 سپس فرمود: مگر نمی‌بینی که شخص با دیدن چیزهای مسرت بخش و محبوب، اشک [شوق] از چشمش جاری می‌شود و می‌خندد.

حدیث (۴۳)

[تفاوت نگاه اهل بیت عليهم السلام نسبت به اولیا و غیر اولیا]

تفسیر قمی، اثر علی بن ابراهیم رحمته الله.

علی بن ابراهیم رحمته الله روایت می‌کند از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان (یعنی عبدالله بن سنان) از امام صادق عليه السلام که فرمود:

۱. الکافی ۳: ۱۳۳، حدیث ۶.

مَا يَمُوتُ مَوَالٍ لَنَا مُبْعَضٌ لَأَعْدَائِنَا إِلَّا وَيَحْضُرُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَيَرُونَهُ وَيُبَشِّرُونَهُ.
وَإِنْ كَانَ غَيْرَ مَوَالٍ لَنَا يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُهُ.
وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا حَارَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا^(۱)

هیچ یک از موالیان ما که با دشمنان ما دشمن اند نمی میرد مگر اینکه رسول
خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیاً و حسن و حسین علیهم السلام نزدش حاضر می شوند، او را
می بینند و بشارتش می دهند.

اگر شخص محتضر از موالیان ما نباشد، آنان علیهم السلام را به گونه ای می بیند که از او
بدشان می آید.

دلیل این مطلب، سخن امیرالمؤمنین علیاً است که فرمود:

- ای حارث همدانی، هرکه بمیرد مرا در مقابل خویش می بیند، خواه مؤمن
باشد و خواه منافق.

حدیث (۴۴)

[امان از خوف و امید به رحمت خدا]

از المحاسن، اثر برقی رحمه الله.

روایت است از محمد بن فضیل، از ابن ابی یغفور که گفت:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِمَّا أُرَدُّ هَذَا الْكَلَامَ عَلَيْكُمْ: مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ
وَبَيْنَ أَنْ يَغْتَبَطَ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَذِهِ - وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ - يَأْتِيهِ رَسُولُ اللَّهِ

۱. تفسیر قمی ۲: ۲۶۵-۲۶۶؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۰-۱۸۱، حدیث ۸.

وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولَانِ لَهُ: أَمَا مَا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ، وَأَمَا مَا كُنْتَ تَرْجُوهُ فَأَمَّا مَكَ؛^(۱)

ابن ابی یعفور می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آن قدر این سخن را گفته‌ام که شرم دارم آن را برای شما تکرار کنم: میان شما و زمان شادی و خوش حالی تان [باز دارنده‌ای] نیست مگر [زندگی دنیا] وقتی نفس به اینجا رسد (و با دست به گلوی شما اشاره کرد) رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می آید و به مُحْتَضِر می گوید: از آنچه می ترسیدی امان یافتی و آنچه را امید داشتی، پیش روی توست.

حدیث (۴۵)

[حکایت سید حمیری هنگام احتضار]

از کشف الغمّه، اثر علی بن عیسی اربلی رضی الله عنه.

از حسین بن عون روایت است که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمِيرِيِّ عَائِدًا فِي عِلَّتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا، فَوَجَدْتُهُ يَسَاقُ بِهِ، وَوَجَدْتُ عِنْدَهُ جَمَاعَةً مِنْ حِيرَانِهِ وَكَانُوا عَشْمَانِيَّةً.

وَكَانَ السَّيِّدُ جَمِيلَ الْوَجْهِ، رَحْبَ الْجَبْهَةِ، عَرِيضَ مَا بَيْنَ السَّالِقَيْنِ،^(۲) فَبَدَتْ فِي وَجْهِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ مِثْلُ النَّقْطَةِ مِنَ الْمِدَادِ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تَزِيدُ وَتَنْمِي حَتَّى طَبَّقَتْ وَجْهَهُ بِسَوَادِهَا.

فَاغْتَمَّ لِذَلِكَ مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الشَّيْعَةِ وَظَهَرَ مِنَ النَّاصِبَةِ سُرُورٌ وَشَمَاتَةٌ.

۱. محاسن برقی ۱: ۱۷۵، حدیث ۱۵۷؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۴-۱۸۵، حدیث ۱۹.

۲. در برخی از منابع (مانند امالی طوسی، مدینه المعاجز و...) «السَّالِقَيْنِ» ثبت است.

فَلَمْ يَلْبَثْ بِذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى بَدَتْ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ مِنْ وَجْهِهِ لُمَعَةٌ بِيضَاءً، فَلَمْ تَزَلْ تَزِيدُ وَتَنْمِي حَتَّى أَسْفَرَ وَجْهَهُ وَأَشْرَقَ وَافْتَرَّ السَّيِّدُ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا، فَقَالَ:

كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَيْسَ يُنْجِي مُجِبُّهُ مِنْ هَنَاتِ
 قَدْ وَرَّبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنِ وَعَقَا لِي الْإِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي
 فَأَبْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ وَتَوَالُوا الْوَصِيَّ ^(۱) حَتَّى الْمَمَاتِ
 ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصَّفَاتِ

إلى أن قال: ثُمَّ أغمض عينه لنفسه فكانما كانت روحه ذبالة طفت.

قال علي بن الحسين: قال لي أبي الحسين بن عون: وكان أذينة حاضرًا، فقال: الله أكبر! ما من شهد كمن لم يشهد.

أخبرني - وإلا صمتا - الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر وعن جعفر عليه السلام أنهما قالا: حرام على روح أن تفارق جسدها حتى ترى الخمسة: محمدًا وعليًا وفاطمة وحسنا وحسينا بحيث تقرأ عينها أو تسخن عينها: ^(۲)

حسين بن عون می گوید: برای عیادت، پیش سید حمیری رفتم (در همان مرضی که از دنیا رفت) دیدم در حال جان دادن است. گروهی از همسایگانش را در آنجا یافتیم که عثمانی بودند.

سید حمیری، زیباروی، پیشانی گشاده و چهارشانه بود. در صورتش نقطه سیاهی (مانند نقطه مداد) آشکار شد. این نقطه فزونی و گسترش یافت تا اینکه سیاهی آن، همه صورت سید را پوشاند.

۱. در «کشف الغمه» این گونه ثبت است: وَتَوَلَّوْا عَلِيٍّ ...

۲. كشف الغمه ۱: ۴۱۴؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۲-۱۹۳، حدیث ۴۲.

شیعیانی که در آنجا حضور داشتند، غمگین شدند و از ناصبی‌ها شادی و شماتت بروز یافت.

این حالت اندکی بیش نماند تا اینکه در همان مکان صورتش، برقی درخشید و پیوسته فزونی یافت و گسترده شد تا اینکه سیمایش تابان و درخشان شد و با لبانی خندان، بشارت گویان، این اشعار را سرود:

- کسانی که می‌پندارند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دوستدارانش را از عیب‌ها و کاستی‌ها نجات نمی‌دهد، دروغ می‌گویند.

- سوگند به پروردگارم که به «بهشت عدن» ^(۱) درآمدم و خدا از بدی‌هایم چشم پوشید.

- اکنون اولیای علی را بشارت دهید و تا زنده‌اید وصی پیامبر را دوست بدارید.

۱. جَنَاتِ عَدْنٍ، یازده بار در قرآن آمده است. در «روض الجنات ۱۷: ۲۸۵» از کعب الأحبار نقل است که گفت: «در بهشت عدن، شهرستانی است از مروارید سپید... آن برای پیامبران اوالعزم است و برای شهیدان و مجاهدان، برای آن که به حلم و علم و عقل و انات و سکون، زیادت‌اند بر دیگران».

در «مجمع البیان ۵: ۷۷» و در «تفسیر ثعلبی ۵: ۶۸» و در بسیاری از تفاسیر اهل سنت، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود: عَدْنُ دَارِ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَلَمْ تَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، لَا يَسْكُنُهَا غَيْرُ ثَلَاثَةٍ: النَّبِيِّينَ وَالصُّدُقِيِّينَ وَالشُّهَدَاءَ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: طُوبَى لِمَنْ دَخَلَكَ؛ عَدْنٌ، از آن خانه‌های خداست که چشمی آن را ندید و بر قلب انسانی خطور نکرد، خدا جز سه طایفه را در آن ساکن نسازد؛ پیامبران، صدیقان، شهدا.

خدای بزرگ به «عدن» می‌فرماید: خوشا به حال کسی که در تو درآید.

نیز «عدن» به معنای شهری در بهشت، نهری که باغ‌های بهشتی بر کناره‌های آنند، آمده است (الکشاف ۲: ۲۸۹-۲۹۰).

همچنین گفته‌اند: قصری است که بُرج‌ها و چمنزارها پیرامون‌اند، پنج هزار در دارد و بر هر دری پنج هزار حوریه قرار دارند...

از ابن مسعود نقل است که: عدن، شکم بهشت و ناف آن است.

نیز گفته‌اند: عدن، به معنای لغوی آن می‌باشد؛ یعنی اقامت و خلود (تفسیر ابی السعود ۴: ۸۳).

- پس از او، فرزندانش را - یکی پس از دیگری - که ویژگی‌های امامت را دارند، دوست
بدارید.

تا اینکه می‌گوید: سپس سید حمیری چشمانش را بست و روحش مانند
فتیله‌ای خاموش شد.

علی بن حسین می‌گوید: پدرم حسین بن عون گفت: اُذینه [در آنجا] حاضر
بود، گفت: الله اکبر، کسی که چیزی را با چشم خود می‌بیند، مانند کسی که آن را
مشاهده نمی‌کند نیست [شنیدن کی بود مانند دیدن].

با این دو گوشم شنیدم - وگرنه کرباد - که فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام و امام
صادق علیه السلام به من خبر داد که آن دو گفتند: بر روحی حرام است که از جسد جدا
شود تا اینکه پنج تن [آل عبا] (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) را ببیند،
به گونه‌ای که چشمش روشن یا گریان شود.

حدیث (۴۶)

[شادی محبتان علی علیه السلام در سه مکان]

مشارق الأنوار، اثر حافظ حلّی رحمته الله.

[ابن رجب بُرسی رحمته الله] می‌گوید: مفید به اسنادش از اُمّ سلّمه روایت کرد که
گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا عَلِيُّ، إِنَّ مُحَبِّبِكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ:
عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ، وَعِنْدَ الْمَسْأَلَةِ فِي الْقُبُورِ وَأَنْتَ هُنَاكَ
تُلَقِّنُهُمْ، وَعِنْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تُعَرِّفُهُمْ؛^(۱)

۱. الفصول المهمة ۱: ۳۲۳، حدیث ۳۸۷؛ بحار الأنوار ۶: ۲۰۰.

رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: ای علی، محبان تو در سه جا شاد می شوند: هنگام جان دادن که تو نزدشان حضور می یابی، هنگام بازپرسی در قبر که تو به آنها [اعتقادات درست را] تلقین می کنی، هنگام حضور در پیشگاه الهی که تو در آنجا آنها را می شناسانی.

حدیث (۴۷)

[فریادرسی محبتِ امام علی رضی الله عنه هنگام مرگ،

کنار حوض و عبور از صراط]

از الامالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

روایت است از مفید، از علی بن خالد مراغی، از محمد بن خالد سبعی،^(۱) از صالح بن احمد بزّاز، از عیسی بن عبدالرحمان خزّاز، از حسن بن حسین، از ابان بن تغلب،^(۲) از ابو داود انصاری، از حارث همدانی که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنه، قَالَ: مَا جَاءَ بِكَ؟ فَقُلْتُ: حُبِّي لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: يَا حَارِثُ، أَتُحِبُّنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَمَا لَوْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ الْحُلُقُومَ رَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ، وَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَذُودُ الرَّجَالِ عَنِ الْحَوْضِ ذُودَ غَرِيبَةِ الْإِبِلِ لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ، وَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا مَارٌّ عَلَى الصَّرَاطِ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ؛^(۳)

۱. در «امالی طوسی»، محمد بن صالح سبعی، ثبت است.

۲. در «امالی طوسی» آمده است: برای ما حدیث کرد حسن بن حسین عُرَنی، گفت: برای ما حدیث کرد یحیی بن علی، از ابان بن تغلب ...

۳. امالی طوسی: ۴۸، حدیث ۶۰.

حارث همدانی می‌گوید: بر امیرالمؤمنین علیه السلام در آمدم، پرسید: چه چیز تو را [پیش من] آورد؟ گفتم: محبتی که به تو دارم ای امیرالمؤمنین.
 امام علیه السلام پرسید: ای حارث، آیا مرا دوست می‌داری؟ گفتم: آری والله، ای امیرالمؤمنین.

فرمود: جانت که به گلو رسید، مرا آن گونه که دوست داری می‌بینی، وقتی دیدی من اشخاصی را از حوض [کوثر] می‌رانم (چنان که شتر غریبه را از آبشخور دور می‌سازند) آن گونه که دوست داری مرا می‌بینی، وقتی مرا بنگری که با لوائی حمد در جلو رسول خدا بر صراط می‌گذرم، مرا آن گونه که دوست داری می‌بینی.

حدیث (۴۸)

[سرگذشت مؤمن و کافر هنگام مرگ و در قبر]

تفسیر الإمام العسکری علیه السلام.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِي الْقُبُورِ نَعِيمٌ وَعَذَابٌ؟
 قَالَ: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَجَعَلَهُ زَكِيًّا هَادِيًّا مَهْدِيًّا، وَجَعَلَ أَخَاهُ عَلِيًّا بِالْعَهْدِ وَفِيًّا، وَبِالْحَقِّ مَلِيًّا، وَلَدَى اللَّهِ مَرْضِيًّا، وَإِلَى الْجِهَادِ سَابِقًا، وَلِلَّهِ فِي أَحْوَالِهِ مُوَافِقًا، وَلِلْمَكَارِمِ حَائِزًا، وَبِنَصْرِ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ قَاهِرًا، وَلِلْعُلُومِ حَاوِيًّا، وَلِلْأَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُوَالِيًّا، وَلِلْأَعْدَائِهِ مُعَادِيًّا، وَإِلِخَيْرَاتِ نَاهِيًّا، وَلِلْقَبَائِحِ رَافِيًّا، وَلِلشَّيْطَانِ مُخْزِيًّا، وَلِلْفَسَقَةِ الْمَرْدَةِ مُغْضِبًا، وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفْسًا، وَبَيْنَ يَدَيْهِ لَدَى الْمَكَارِهِ جَنَّةٌ وَتُرْسًا.

أَمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ رَبِّ الْأَرْبَابِ، الْمُفْضَلُ عَلَى أَوْلِي

الْأَلْبَابِ، الْحَاوِي لِعُلُومِ الْكِتَابِ، زَيْنٌ مَنْ يُوَافِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَرَصَاتِ الْحِسَابِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَفِيِّ الْكَرِيمِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ.

إِنَّ فِي الْقَبْرِ نَعِيمًا يُوفَّرُ اللَّهُ بِهِ حُطُوظَ أَوْلِيَائِهِ، وَإِنَّ فِي الْقَبْرِ عَذَابًا يُشَدَّدُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ الْمُوَالِي لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، الْمُتَّخِذَ لِعَلِيِّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ إِمَامَهُ الَّذِي يَحْتَدِي مِثَالَهُ، وَسَيِّدَهُ الَّذِي يُصَدِّقُ أَقْوَالَهُ، وَيُصَوِّبُ أَعْمَالَهُ، وَيُطِيعُهُ بِطَاعَةِ مَنْ يَنْدُبُهُ مِنْ أَطَائِبِ ذُرِّيَّتِهِ لِأُمُورِ الدِّينِ، وَسِيَاسَتِهِ إِذَا حَضَرَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا لَا يَرُدُّ، وَنَزَلَ بِهِ مِنْ قَضَائِهِ مَا لَا يُصَدُّ، وَحَضَرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَأَعْوَانُهُ، وَجَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ جَانِبٍ، وَمِنْ جَانِبٍ آخَرَ عَلِيًّا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَعِنْدَ رِجْلَيْهِ مِنْ جَانِبٍ الْحَسَنَ سِبْطَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَمِنْ جَانِبٍ آخَرَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ أَجْمَعِينَ، وَحَوَالِيهِ بَعْدَهُمْ خِيَارَ خَوَاصِّهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ، الَّذِينَ هُمْ سَادَةٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ سَادَاتِهِمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.

يَنْظُرُ^(۱) إِلَيْهِمُ الْعَلِيلُ الْمُؤْمِنُ فَيُخَاطِبُهُمْ بِحَيْثُ يَحْجُبُ اللَّهُ صَوْتَهُ عَنْ آذَانِ حَاضِرِهِ كَمَا يَحْجُبُ رُؤْيَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرُؤْيَةَ خَوَاصِّنَا عَنْ عُيُونِهِمْ لِيَكُونَ إِيْمَانُهُمْ أَعْظَمَ ثَوَابًا لِشِدَّةِ الْمَحَبَّةِ^(۲) عَلَيْهِمْ [عليه (خ) فيه].

فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ رَبِّ الْعِزَّةِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا وَصِيَّ رَسُولِ الرَّحْمَةِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا سِبْطِي مُحَمَّدٍ وَضُرْغَامِيهِ يَا وَلَدِيهِ وَسِبْطِيهِ وَيَا سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، الْمُقَرَّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ.

۱. در «تفسیر امام» و شماری از مآخذ، «فَيَنْظُرُ» ضبط است.

۲. در مآخذ، «لِشِدَّةِ الْمِحَنَةِ عَلَيْهِمْ» ضبط است.

مَرْحَبًا بِكُمْ يَا ^(۱) مَعَاشِرَ خَيْرِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَوَلَدَيْهِ، مَا كَانَ أَعْظَمَ شَوْقِي إِلَيْكُمْ وَمَا أَشَدَّ سُرُورِي الْآنَ بِلِقَائِكُمْ.

يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا مَلِكُ الْمَوْتِ قَدْ حَضَرَ نِي وَلَا أَشْكُ فِي جَلَالَتِي فِي صَدْرِهِ لِمَكَانِكَ وَمَكَانِ أَخِيكَ مِنِّي.

فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَذَلِكَ هُوَ.

ثُمَّ يَقْبَلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَلِكِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ، اسْتَوْصِ بِوَصِيَّةِ اللَّهِ فِي الْإِحْسَانِ إِلَى مَوْلَانَا وَخَادِمِنَا وَمُحِبِّنَا وَمُؤْتِرِنَا.

فَيَقُولُ لَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَرَّةٌ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَانِ. فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْظِرْ إِلَيَّ، فَيَنْظُرُ ^(۲) إِلَى الْعُلُوِّ وَيَنْظُرُ إِلَى مَا لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَلْبَابُ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعَدَدُ وَالْحِسَابُ.

فَيَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ: كَيْفَ لَا أَرْفُقُ بِمَنْ ذَلِكَ ثَوَابُهُ، وَهَذَا مُحَمَّدٌ وَعِزَّتُهُ ^(۳) زُورُهُ.

يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَوْتَ عَقَبَةً لَا يَصِلُ إِلَى تِلْكَ الْجِنَانِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا لَمَا تَنَاوَلَتْ رُوحَهُ، لَكِنْ لِخَادِمِكَ وَمُحِبِّكَ هَذَا أُسْوَةٌ بِكَ وَبِسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الَّذِينَ أَذِيقُوا الْمَوْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى.

ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ ﷺ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ، هَاكَ أَخَانًا قَدْ سَلَّمْنَاكَ إِلَيْكَ، فَاسْتَوْصِ بِهِ خَيْرًا.

۱. لفظ «یا» در شماری از مآخذ نیست.

۲. در «تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه السلام)» این گونه ضبط است: فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْظِرْ إِلَى الْعُلُوِّ، فَيَنْظُرُ إِلَى مَا لَا تُحِيطُ بِهِ ...

در «بحار الأنوار» این چنین آمده است: فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِيَنْظُرَ إِلَى الْعُلُوِّ، فَيَنْظُرُ إِلَى ...

۳. در «بحار»، «أَعَزَّتُهُ» ضبط است.

ثُمَّ يَرْتَفِعُ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ إِلَى رِيَاضِ الْجَنَانِ، وَقَدْ كُشِفَ عَنِ ^(١) الْغِطَاءِ وَالْحِجَابِ لِعَيْنِ ذَلِكَ الْمُؤْمِنِ الْعَلِيلِ، فَرَأَهُمُ الْمُؤْمِنُ هُنَاكَ بَعْدَ مَا كَانُوا حَوْلَ فِرَاشِهِ، فَيَقُولُ: يَا مَلِكَ الْمَوْتِ الْوَحَاءِ الْوَحَاءِ، تَنَاوَلْ رُوحِي وَلَا تُلْبِثْنِي هَاهُنَا فَلَا صَبْرَ لِي عَنِ مُحَمَّدٍ وَأَعَزَّتِهِ فَأَلْحِقْنِي بِهِمْ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَنَاوَلُ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ فَيَسْأَلُهَا كَمَا يَسْأَلُ الشَّعْرَةَ مِنَ الدَّفِيقِ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شِدَّةٍ فَلَيْسَ فِي شِدَّةٍ، بَلْ هُوَ فِي رَخَاءٍ وَلَذَّةٍ.

فَإِذَا دَخَلَ قَبْرَهُ، وَجَدَ جَمَاعَتَنَا هُنَاكَ، وَإِذَا جَاءَهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ، قَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: هَذَا مُحَمَّدٌ، وَهَذَا عَلِيُّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَخِيَارُ صَحَابَتِهِمْ بِحَضْرَةِ صَاحِبِنَا فَلتَضَعُ لَهُمْ.

فَيَأْتِيَانِ فَيُسَلِّمَانِ عَلَى مُحَمَّدٍ سَلَامًا مُتَّفِرِدًا، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَى عَلِيِّ عليه السلام سَلَامًا مُتَّفِرِدًا، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَلَامًا يَجْمَعَانِيهِمَا فِيهِ، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَى سَائِرِ مَنْ مَعَنَا مِنْ أَصْحَابِنَا.

ثُمَّ يَقُولَانِ: قَدْ عَلِمْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ زِيَارَتَكَ فِي خَاصَّتِكَ لِخَادِمِكَ وَمَوْلَاكَ وَلَوْلَا أَنَّ اللَّهَ يُرِيدُ إِظْهَارَ فَضْلِهِ لِمَنْ بِهِدِهِ الْحَضْرَةَ مِنْ أَمْلَاكِهِ وَمَنْ يَسْمَعُنَا مِنْ مَلَائِكَةِ بَعْدَهُمْ، لَمَا سَأَلْنَاهُ وَلَكِنْ أَمْرُ اللَّهِ لَا بُدَّ مِنْ امْتِثَالِهِ.

ثُمَّ يَسْأَلَانِيهِ فَيَقُولَانِ مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟ وَمَنْ إِمَامُكَ؟ وَمَا قِبَلَتُكَ؟ وَمَنْ إِخْوَانُكَ؟

فَيَقُولُ: اللَّهُ رَبِّي، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَعَلِيُّ وَصِيُّهُ إِمَامِي، وَالْكَعْبَةُ قِبَلَتِي، وَالْمُؤْمِنُونَ الْمَوَالُونَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَأَوْلِيَاؤُهُمَا وَالْمُعَادُونَ لِأَعْدَائِهِمَا إِخْوَانِي.

١. در «بحار»، «من» ضبط است.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،
وَأَنَّ أَخَاهُ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، وَأَنَّ مَنْ نَصَبَهُمْ لِلْإِمَامَةِ مِنْ أَطَائِبِ عَثْرَتِهِ وَخِيَارِ ذُرِّيَّتِهِ،
خُلَفَاءُ الْأُمَّةِ وَوَلَاةُ الْحَقِّ وَالْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ.

فَيَقُولَانِ: عَلَى هَذَا حَيِّتْ، وَعَلَى هَذَا مِتْ، وَعَلَى هَذَا تُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ،
وَتَكُونُ مَعَ مَنْ تَتَوَلَّاهُ فِي دَارِ كَرَامَةِ اللَّهِ وَمُسْتَقَرِّ رَحْمَةِ اللَّهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَإِنْ كَانَ لِأَوْلِيَانِنَا مُعَادِيًا وَلَأَعْدَانِنَا مُوَالِيًا، وَلَأَضْدَادِنَا بِالْقَابِنَا
مُلقَبًا، فَإِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَنْزِعَ رُوحَهُ^(١) مِثْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لِذَلِكَ الْفَاجِرِ
سَادَتَهُ الَّذِينَ اتَّخَذَهُمْ أَرْبَابًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ مَا يَكَادُ نَظَرُهُ إِلَيْهِمْ يَهْلِكُهُ، وَلَا
يَزَالُ يُوصِلُ اللَّهُ إِلَيْهِ^(٢) مِنْ حَرِّ عَذَابِهِمْ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ.

فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا أَيُّهَا الْفَاجِرُ الْكَافِرُ، تَرَكْتَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى وَجِئْتَ إِلَى
أَعْدَائِهِ، فَالْيَوْمَ لَا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئًا، وَلَا تَجِدُ إِلَى مَنَاصِ سَبِيلًا.

فَيَزِيدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْعَذَابِ مَا لَوْ قَسَمَ أَدْنَاهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا لَأَهْلَكَهُمْ.

ثُمَّ إِذَا أُدْلِيَ فِي قَبْرِهِ، رَأَى بَابًا مِنَ الْجَنَّةِ مَفْتُوحًا إِلَى قَبْرِهِ يَرَى مِنْهُ خَيْرَاتِهَا.

فَيَقُولُ لَهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ: أَنْظِرْ إِلَى مَا حُرِّمَتْهُ مِنْ تِلْكَ الْخَيْرَاتِ.

ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابٌ مِنَ النَّارِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مِنْ عَذَابِهَا فَيَقُولُ: يَا

رَبِّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ، يَا رَبِّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ؛^(٣)

١. در مآخذ «لتنزع روحه» ضبط است.

٢. در نسخه بدل و نیز در شمارى از مآخذ «ولا يزال يصل إليه» ضبط است.

٣. تفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ٢١٠ - ٢١٥، حديث ٩٨؛ بحار الأنوار ٦: ١٧٣ - ١٧٦،

از پیامبر ﷺ پرسیدند: ای رسول خدا، آیا در قبر نعمت و عذاب هست؟
پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به کسی که محمد را به حق به عنوان پیامبر فرستاد و
او را پاک و هدایتگر و هدایت یافته ساخت، و برادرش علی را وفادار به عهد،
آکنده از حق، خدایسند، پیشتاز در جهاد، در هر حالی جویای خشنودی خدا،
در بردارنده مکارم، پیروز بر دشمن به یاری خدا، حاوی علوم، دوستدار اولیای
خدا، دشمن با دشمنان خدا، به پادار نیکی‌ها، دورافکن زشتی‌ها، خوارساز
شیطان، خشم‌گیر بر فاسقان سرکشان، جان محمد و سپر بلای آن حضرت قرار
داد، آری.

من و برادرم علی بن ابی طالب (همو که - پس از محمد برگزیده خدای کریم
عزیز و هاب - بر خردمندان برتری یافت، حاوی علوم کتاب است و زینت
کسانی که در حسابرسی قیامت سربلندند) بدان ایمان داریم.

همانا در قبر رفاه و آسایشی است که خدا بدان بهره اولیای خویش را فراوان
می‌سازد، و عذاب و شکنجه‌ای هست که به آن بر دشمنانش سخت می‌گیرد.

مؤمن دوستدار محمد و خاندان پاک آن حضرت که پس از محمد، علی را
امام خویش می‌گیرد (امامی که الگوی اوست، آقایی که اقوال را تصدیق می‌کند
و افعالش را صواب می‌داند و با طاعت ذریه پاک آن حضرت در امور دین
و سیاست، او را می‌پیرود) هنگامی که امر برگشت‌ناپذیر الهی فرا رسد و قضایی
که چیزی جلودارش نیست فرود آید، و فرشته مرگ و مددکارانش حضور یابند،
نزد سرش در یک سو محمد ﷺ و در سوی دیگر علی علیه السلام سید اوصیا را می‌یابد
و در یک طرف پاهایش حسن (نوه سالار پیامبران) در طرف دیگر آن، حسین

(سید شهدا، سرور همه شهیدان) در پیرامون آنان برگزیدگان خواص و محبان آنها (همان‌ها که پس از سادات آل محمد، بزرگان این امت‌اند).

مؤمن دردمند، سوی آنان می‌نگرد و به گونه‌ای که خدا صدایش را از گوش‌های حاضران پوشیده می‌دارد (چنان که رؤیت ما اهل بیت - و دیدن خواص ما - را از چشم آنها می‌پوشاند تا ایمانشان ثواب بزرگ‌تر یابد، به خاطر شدت محبت بر آنها در آن) ^(۱) آنان را مخاطب می‌سازد.

مؤمن می‌گوید: پدر و مادرم به فدایت ای رسول پروردگار عزت، پدر و مادرم به فدایت ای وصی رسول رحمت، پدر و مادرم به فدایتان ای دو شیر پسر محمد و شیران بیشه شجاعت، ای دو فرزند و نوه پیامبر، ای دو آقای جوانان اهل بهشت، مقربان بهشت رحمت و رضوان.

مرحبا به شما ای بهترین اصحاب محمد و علی و دو فرزندش، چقدر شوق دیدارتان را داشتم و چقدر اکنون از دیدارتان خوش‌حالم!

ای رسول خدا، این فرشته، ملک الموت است که بر بالینم حضور یافت به خاطر مکانت تو و برادرت نسبت به من، شک ندارم که در نگاه او گرانقدم.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: چنین است که می‌گویی. سپس به ملک الموت رو می‌کند و می‌فرماید: ای فرشته مرگ، سفارش خدا را در احسان به موالی و خدام و محب و کسی که ما را بر دیگران ترجیح داد و برگزید، به جای آور.

فرشته مرگ می‌گوید: ای رسول خدا، امرش کن به آنچه خدا در بوستان‌های بهشت برایش آماده ساخت، بنگرد.

۱. براساس ضبط مصدر، بحار (و دیگر منابع) ترجمه چنین است: به خاطر شدت محنت بر آنها در آن.

رسول خدا ﷺ به وی می‌فرماید: به من نگاه کن! وی به بالا می‌نگرد^(۱) و به چیزی چشمش می‌افتد که در مغزها نگنجد و عدد و حساب بر ندارد.
فرشته مرگ می‌گوید: چگونه مدارا نکنم به کسی که ثوابش این است و محمد و عترتش زائران اویند!؟

ای رسول خدا، اگر مرگ گردنه‌ای نبود که جز با پیمودن آن نمی‌توان به آن بهشت‌ها رسید، روح او را نمی‌ستاندم، لیکن تو و دیگر انبیا و رسولان و اولیای خدا که - به حکم خدای متعال - طعم مرگ را چشیدند، برای این خادم و دوستدارت، آسوه‌اید.

سپس محمد ﷺ می‌فرماید: ای فرشته مرگ، این برادرمان را به تو سپردیم، فرجامی نیک برایش بخواه.

آن‌گاه پیامبر و کسانی که همراه اویند سوی بوستان‌های بهشت پر می‌کشند و پرده و حجاب از چشم این مؤمن ناتوان، بردارند و او آنان را - پس از آنکه پیرامون بسترش بودند - در آنجا می‌بیند. از این رو به ملک الموت می‌گوید: عجله کن، بشتاب، روح را بگیر، در اینجا مرا نگذار، طاقت دوری محمد و عزیزانش را ندارم، مرا به آنها ملحق کن.

در این هنگام، ملک الموت بسان کشیدن مو از میان آرد، روح آن مؤمن را می‌گیرد. اگر شما او را در سختی و فشار می‌بینید، او در سختی نیست، بلکه در آسایش و لذت به سر می‌برد.

۱. براساس متن مأخذ، ترجمه عبارت، بدین‌گونه است: رسول خدا ﷺ به وی می‌گوید: به بالا بنگر، وی نگاه می‌کند به چیزی که ..

و آن گاه که وی در قبر درآید، جماعت ما را آنجا می‌یابد. منکر و نکیر می‌آیند، یکی به دیگری می‌گوید: این شخص، محمد است و این علی و حسن و حسین و برگزیدگان صحابه ایشان در کنار این رفیق ما حضور دارند، باید در برابر ایشان تواضع کنیم.

نکیر و منکر می‌آید و بر محمد ﷺ جداگانه سلام می‌دهند، سپس بر علی علیه السلام جداگانه سلام می‌دهند، آن گاه بر حسن و حسین علیهم السلام سلام می‌گویند (یک سلام به هر دو) و پس از آن، بر اصحاب ما که با ما می‌آیند سلام می‌دهند.

آن گاه می‌گویند: ای رسول خدا، زیارتت را برای خادم و غلامت دانستیم. اگر خدا نمی‌خواست فضل وی را به فرشتگان حاضر و ملائکه پس از آنها (که حرف ما را می‌شنوند) بنمایاند، از وی سؤال نمی‌کردیم. لیکن چاره‌ای نیست، باید امر خدا را امتثال کرد.

سپس از وی می‌پرسند، می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت چه کسی است؟ امامت کدام شخص است؟ قبله‌ات چیست؟ برادرانت کیانند؟

آن مؤمن پاسخ می‌دهد: الله پروردگارم، محمد پیامبرم، علی - وصی پیامبر - امامم، کعبه قبله‌ام، مؤمنان - که موالیان محمد و علی و اولیای آن دوآند و با دشمنان آن دو دشمن‌اند - برادران من‌اند.

شهادت می‌دهم که جز «الله» خدایی نیست، یگانه است و شریک ندارد و شهادت می‌دهم که محمد، بنده و رسول اوست و برادرش - علی - ولی خداست

و پاکیزگان عترت و برگزیدگان ذریه‌اش را که برای امامت نصب کرد، خلفای امت و والیان حق و به پا دارندگان قسط (عدل و داد) اند.

نکیر و منکر می‌گویند: بر این عقیده زیستی و بر همین باور مُردی و ان شاء الله، بدین سان برانگیخته می‌شوی و با کسانی که دوستشان داری در سرای کرامت خدا و پایگاه رحمت الهی می‌باشی.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر محضر، دشمن اولیای ما و دوستدار دشمنان ما و از کسانی باشد که القاب ما را به مخالفان ما می‌داد، هنگامی که ملک الموت می‌آید تا روحش را بیرون کشد، خدای عزوجل برای آن فاجر، سرانی را که ارباب خویش گرفتند و در انواع عذاب‌ها غوطه‌ورند، نمایان می‌سازد، عذاب‌هایی که نگاه به آنان او را در آستانهٔ هلاکت می‌اندازد و خدا پیوسته از حرارت عذاب آنها به وی عذابی می‌رساند که بدان طاقت ندارد.

فرشتهٔ مرگ می‌گوید: ای فاجرِ کافر، اولیای خدا را وانهادی و سوی دشمنانش رفتی! امروز آنان چیزی را از تو بسنده نمی‌کنند و راه فراری نداری. خدا عذابی بر وی می‌افزاید که اگر کمترین آنها بر اهل دنیا تقسیم شود، هلاکشان می‌سازد.

سپس هنگامی که در قبرش انداخته شد، دری از بهشت را به قبرش باز می‌بیند که از آن خیرات بهشت را می‌نگرد.

نکیر و منکر به او می‌گویند: به این خیرات که از آنها محروم شدی، بنگر! آن گاه دری از آتش به قبرش بگشایند و از عذابِ دوزخ بر او درمی‌آید. وی می‌گوید: پروردگارا، قیامت را به پا نکن! پروردگارا، قیامت را به پا ندار!

تحقیقی درباره حضور ائمه علیهم السلام نزد مردگان

این بنده ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: اخبار حضور امامان علیهم السلام هنگام مرگ، نزدیک به متواتر، بلکه متواتر می‌باشد. این عقیده، هم اکنون - روی هم رفته - از ضروریات مذهب شیعه است. کسی که چگونگی این حضور را با همه جزئیاتش نمی‌داند، باید بر سبیل اجمال، به آن تن دهد.

در این زمینه، به دو سخن غریب [و دور از ذهن] پی بُردم: یکی از آنها از شیخ حُرّ عاملی است و دیگری از یکی از اصحاب پیشین ما. شیخ حُرّ عاملی در الفصول المهمه پس از آنکه دسته‌ای کامل از اخبار این باب را می‌آورد، می‌نگارد:

احادیث در این راستا، فزون از حدّ شمارش و فراتر از حدّ تواترند و دلالتشان (چنان که پیدا است) قطعی است. انکار آنها از سوی بعضی متکلمان و جهی ندارد.

برای این اخبار، معارضه‌ای به صورت زیر پنداشته‌اند:

- حلول جسم در آن واحد در دو مکان و بیشتر از آن، ممتنع است.
- بسا در یک لحظه، جماعت بسیاری بمیرند.

بر کسی که در این اخبار نیک بیندیشد، جواب این تعارض - به وجوه فراوانی - پوشیده نمی‌ماند؛ دست کم می‌توان این حضور را به قدر امکان تخصیص داد یا بگوییم بعضی از نزدیک و بعضی از دور ائمه را می‌بینند؛ چنان که مانند آن درباره فرشته مرگ

روایت است؛ اینکه دنیا در نزد او به منزله کاسه‌ای پیش روی انسان است.

اخبار و روایات، متواترند در اینکه شمار مؤمنان به راستی اندک‌اند.

این مطلب نیز آنچه را گفتیم تأیید می‌کند (و هدایت از جانب خداست).^(۱)

اینکه شیخ حرّ می‌گوید: «وَلَا أَقَلَّ مِنْ تَخْصِيصِهِ بِقَدْرِ الْإِمْكَانِ» (دست کم می‌توان آن را به قدر امکان تخصیص داد) سخن عجیبی است؛ زیرا:

اولاً: این کار، از منطوق اخبار [دلالتِ مطابقی روایات] بیرون است؛ چراکه منطوق اخبار این است که ائمه علیهم السلام نزد همه مردگان حضور می‌یابند. از این رو، تخصیص [به حضور ائمه نزد بعضی از مردگان] معنا ندارد.

ثانیاً: کسی که حضور آنان علیهم السلام را از این نظر بر نمی‌تابد که جسم واحد در آن واحد نمی‌تواند در مکان‌های گوناگون حضور یابد، امکان حضور آن در دو مکان هم نشدنی است.

کاش می‌دانستم قدر امکان از حضور (مقدار ممکن حضور) چیست؟! اگر مقصود این باشد که در آن واحد، نزد یکی از مرده‌ها حضور می‌یابند، سپس نزد یکی دیگر از مرده‌ها (و این روند همچنان ادامه می‌یابد) این مطلب از انکار آن از اساس بدنماتر است و زشتی آن - پس از ملاحظه اخباری که آوردیم - آشکار می‌شود.

عجیب تر از این، این سخن شیخ حُر است که می گوید: «أَوْ رُؤْيَا بَعْضِهِمْ مِنْ قَرِيبٍ وَبَعْضِهِمْ مِنْ بَعِيدٍ» (یارویتِ بعضشان از نزدیک و بعضشان از دور).
 و شگفت تر از همه، استشهاد شیخ حُرّ به حضور ملک الموت (عزرائیل) است که به صراحت، مقصودش را نقض می کند.

این سخنان غریب را شیخ حُر با این سخن به پایان می برد که «آیات و روایات در اینکه شمار مؤمنان به راستی اندک اند، متواترند...».

[وی این سخن را در حالی بیان می دارد که [بسیاری از اخبار، کافر و مؤمن را در بر می گیرد و اگر از این هم چشم پوشیم، خود این سخن، تهی از تحقیق است.

افزون بر این، گونه ای که شیخ حُر از کیفیتِ حضور توهم می کند (اینکه: امامان علیهم السلام اجسام متعدّد ندارند و نزد یکایک مؤمنان به تدریج حضور می یابند) اگر درست باشد، باید پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام از مکانی که ظاهراً بیشتر اوقات در آن مکان اند (اگر داریم در آنجا به سر بُرند) غایب باشند؛ زیرا در شرق و غرب زمین به حضور نزد اموات اشتغال دارند (و ضَعْفِ این سخن آشکار است).

و اما یکی از اصحاب پیشین،^(۱) اخبار حضور ائمه علیهم السلام را بر بالین محتضر می آورد و شعر مشهوری را که امام علی علیه السلام برای حارث همدانی بیان داشت، ذکر می کند:

۱. مقصود، شیخ مفید است. شیخ حسن بن سلیمان حلی (از شاگردان شهید اول) کتاب «المحتضر» را در ردّ این دیدگاه شیخ مفید نگاشت.

يا حارِ هَمْدانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا
 يَعرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعرِفُهُ بِاسْمِهِ وَالكُنْيِ وَمَا فَعَلَا
 وَأَنْتَ يَا حارِ إِنْ تَمَتَّ تَرِنِي أَسْقِيكَ ماءً تَخالُهُ العَسَلَا^(۱)

- ای حارث همدانی، هرکس بمیرد (خواه مؤمن باشد و خواه منافق) مرا پیش روی خود می بیند.

- او مرا می شناسد و من اسم و رسم او را می دانم و از کارهایش باخبرم.
 - و تو ای حارث هرگاه بمیری، مرا می بینی، آبی را به تو می آشامانم که می پنداری عسل است.

وی سپس اخبار را تأویل می کند و می گوید:

لیکن سخن من این است که معنای رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از سوی محتضر، علم یقینی به ثمره ولایت آن دو (یا شک در آن دو و دشمنی با آن دو و کوتاهی در حق آن دو) با علاماتی است که در خود می یابد... نه دیدن وجود خارجی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با چشم و مشاهده اجساد آن دو، در پرتو دیدگان.^(۲)

[شیخ مفید] در کتابش ذیل عنوان «القول فی رؤیة المحتضر الملائكة»

می نویسد:

۱. این بیت، در «اوائل المقالات» نیست. در بسیاری از مآخذ، به جای آن آمده است:
 أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَيَّ ظَمًا تَخالُهُ فِي الحَلَاوَةِ العَسَلَا
 - آب خنکی بر لبان تشنه ات بیاشامانم که از شیرینی، گمان می کنی عسل است.
 بنگرید به، امالی طوسی: ۶۲۷؛ الخرائج: ۲: ۸۱۳؛ بحار الأنوار: ۶: ۱۸۰ (و دیگر منابع).
۲. اوائل المقالات: ۷۴.

نظر من در این زمینه، همان سخنی است که دربارهٔ رؤیت رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ گفتم.

و جایز است محضر، فرشتگان را با چشم خویش ببیند به اینکه خدا در شعاع دیدش چنان بیفزاید که با آن، اجسام شفاف و رقیق آنان را درک کند.

مثل این حرف دربارهٔ رسول خدا و امیرالمؤمنین (صلوات خدا بر آن دو و خاندانشان باد) روا نیست؛ به خاطر اختلاف ترکیب اجسام آنها با اجسام ملائکه.^(۱)

می‌گویم: اصل این شبهه از قاعده‌ای نشئت می‌گیرد که میان اهل کلام مُسَلِّم است و آن اینکه: «جسم واحد در آن واحد در مکان‌های گوناگون یافت نمی‌شود».

اینان درنیافتند که اسرار اولیای خدا به اندازهٔ عقول کوتاه‌فکران، مُقَدَّر نمی‌شود؛ زیرا بر اصولی غیر این اصول و بر فصولی جز این فصول، بنا نهاده شده‌اند.

وجه سر در گمی در این مسئله این است که اینان احکام باطن را به احکام ظاهر و جوهر جسم را - که اصل است - به عَرَضِ آن قیاس کردند و در نتیجه، از شراب تحقیق محروم ماندند.

افزون بر این، خدای متعال این مسئله را در جانشان با چنان بیانی روشن ساخت که جز روانِ پریش به آن جاهل نمی‌ماند.

پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که هرکس او را در خواب ببیند، خود آن حضرت را می‌نگرد، چراکه شیطان در قالب او در نمی‌آید و از امامان علیهم السلام روایاتی است که این حکم درباره مؤمنان خُلص نیز تعمیم دارد.

روشن است که گروه بسیاری، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مؤمنان (بلکه کافران) را در آن واحد در خواب می‌بینند. کاش می‌دانستم این شخص که [در یک زمان] به صورت متعدّد دیده می‌شود، هرکس او را نزد خود می‌بیند، کیست؟ آیا امر موهومی است که اصالت ندارد؟

حدیثی که مورد اتفاق [شیعه و سنی] است و نیز وجدان سالم، موهوم بودن آن را باطل می‌سازند.

یا این مرئی متعدّد، امر اصیلی می‌باشد؟ در این صورت، چگونه با قانون محال بودن وجود جسم واحد در مکان‌های متعدّد - در آن واحد - جمع می‌شود؟ مستحفظان (از اهل حکمت الهی) می‌دانند که خواب برادر مرگ است، فرقی میان خواب و مرگ نیست مگر در انقطاع کامل ارتباط روح با جسد در حالت مرگ، و عدم قطع کامل آن در حالت خواب.

آشکار است که این مقدار تفاوت، موجب تغییر در حکم مذکور نمی‌شود و میان حالت مرگ و خواب، کمال مطابقت وجود دارد.

صاحب شریعت صلی الله علیه و آله یکی را به دیگری تشبیه نمود و فرمود: «كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ»^(۱)؛ همان گونه که به خواب می‌روید،

۱. تفسیر صافی ۴: ۱۸.

۲. این حدیث نبوی به گونه‌های مختلف روایت شده است. در «اعتقادات الإمامیه: ۶۴» و «روضه

می میرید و چنان که از خواب برمی خیزید، برانگیخته می شوید.
 مثال آوردن کسی که از جانب خدا حرف می زند، جز به کامل ترین وجه
 سزای نیست،^(۱) به گونه ای که تمثیلی کامل تر از آن نباشد.
 هرگاه جواز این کار [دیده شدن یک صورت در یک آن، در مکان های
 متفاوت و نزد اشخاص گوناگون] در خواب ثابت شد، به حکم مقدمات مذکور،
 در مرگ هم جواز آن، مو به مو (اگر نگوییم به طریق اولی) ثابت می شود.
 کسی که جواز آن را هنگام مرگ انکار می کند باید جایز بودنش را در خواب
 هم برنتابد؛ زیرا هر دو از یک باب اند و اگر میان خواب و مرگ تفاوت قائل
 شویم (که البته بر خلاف وجدان و حس است) دست کم این است که میان حالت
 احتضار و حالت خواب، اتحاد برقرار است.

اشکال

اگر گفته شود: چگونه میان این دو حالت فرق وجود ندارد؟ شخص خواب
 دیگران را بی آنکه آنها قصد و شعور نسبت به دیده شدن داشته باشند،
 در خواب می بیند، بر خلاف محتضر و میت؛ چراکه بر فرض وقوع آن، این
 کار باید با قصد و شعور از جانب مرئی (شخصی که دیده می شود) باشد (زیرا
 فرض همین است).

⇒ الواعظین ۱: ۵۳ و «الفصول المهمه ۱: ۳۴۳، حدیث ۴۲۵» و برخی دیگر از کتاب ها، نقل
 حدیث بدین گونه است: وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ... وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَتَمُوتُنَّ كَمَا تَأْمُونُ، وَلَتَبْعُنَّ كَمَا
 تَسْتَقِظُونَ؛ پیامبر ﷺ فرمود: ... سوگند به کسی که مرا به عنوان پیامبر فرستاد، همان گونه که
 می خوابید، می میرید و همان گونه که بیدار می شوید، برانگیخته خواهید شد.
 ۱. یعنی کسی که از جانب خدا حرف می زند، باید کامل ترین مثال را بیاورد.

پاسخ

می‌گوییم: مبنای قیاس بر وجود شخص واحد در مکان‌های متفاوت است، قصد و شعور، ربطی به این مقام ندارد.

اگر جز بهت و زورگویی را بر زبان نمی‌آوری، می‌گوییم: ای برادر، این کار در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (بلکه مؤمنان کامل) نامعقول است. همه کسانی که آنان را می‌بینند، با قصد و شعور از ناحیه آنان علیهم السلام به این امر است. آنان علیهم السلام به خواب کسی نمی‌آیند و ظاهر نمی‌شوند مگر برای کسانی که بخواهند برای او ظاهر گردند، این کار، شانس و اقبالی و اتفاقی روی نمی‌دهد.

هرکه این را انکار کند، از خدای بزرگ مسئلت داریم، مقام سادات و اولیایش را به او بشناساند.

و اما دیگران، سبب عدم شعورشان به این امر، فرو رفتن آنها در دل‌بستگی‌های حسی جسمانی و ضعف قوا و مشاعر آنها به سبب این علاقه‌هاست. هرگاه مردند و زمین از آنها این غریبه‌ها را خورد [و زدود] شعورشان قوی می‌شود و به آنچه قبل از نزول به عالم حس دنیوی بودند، باز می‌گردند، اختیارشان قوت می‌یابد و در نتیجه جز با قصد و شعور [در خواب کسی] ظاهر نمی‌شوند (پس اعتراض بجا نمی‌باشد).

[حقیقت ماجرا]

نظیری که آوردیم برای شکستن تندی و شدت منکران این مسئله است و اما در بیان حقیقت مسئله و کشف از کیفیت حضور امامان علیهم السلام، می‌گوییم:

بدان که اخبار تواتر دارند در اینکه همه ماسوای خدای متعال، از اشعه انوار محمد و خاندان پاک آن حضرت (صلوات خدا بر آن حضرت و همه خاندانش باد) خلق شدند. آنان علیهم السلام چراغ تابان عالم امکان و ماسوای آنها اشعه‌ای آفریده از اشراق اویند، اشراقی که لطیفه‌ای زاید بر ذات اوست.

در جای خود ثابت است که ممکن، پیوسته به فعل مؤثر خود - به نحو قیام صدوری - قائم است به گونه‌ای که اگر مدد جدید از سوی مبدء آن، چشم برهم زدنی قطع شود، عین و اثری از او باقی نمی‌ماند؛ زیرا ممکن با ایجاد در یک آن و لحظه، واجب ذاتی نمی‌گردد، بلکه بر همان امکان اولی باقی است.^(۱)

مُنیر که مؤثر است، از اثر جدا نمی‌باشد و هرگز چشم به هم زدنی از او پنهان نمی‌گردد، بلکه هرکجا اثر باشد باید همراه آن باشد، لیکن نه بر طریق حلول، بلکه به طریق اشراق و ظهور.

مثال آن، مثال کاتب و حروفی است که به دست او نگارش یافته‌اند. حروف اگر عقل و شعور داشتند و به سمت مبدأ خویش توجه و نگاه می‌کردند، هر کدام از آنها مثال کاتب خویش را که به آن مثال، به نوشتن او رو کرد، نزدش آشکارا بدون حجاب [و مانع] می‌یافت.

از این رو، هرکه به حرفی از حروف بنگرد، به ذهن وی - خواه ناخواه - مثال کاتب سبقت می‌گیرد با اینکه کاتب یک شخص می‌باشد، جزء جزء نشده است و ذات وی با تعدد آثار، تعدد نمی‌شود و تنها نزد هر کدام از آنها به وجهی از

۱. منظور مصنف این است که واجب بالغیر نداریم. ممکن در بدو ایجاد و امتداد ایجاد، همیشه ممکن است و به تعبیری ممکن، همیشه در لحظه اول و بدء ایجاد است؛ چون آن به آن، محتاج به افاضه فیض وجود است (ق).

وجوه خویش ظاهر می‌گردد و همه این وجوه - هنگام برطرف شدن حجاب‌ها و مراتب - همان کاتب واحد است.

شاعر، چه نیکو می‌سراید:

وما الوجه إلا واحدٌ غير أنه إذا أنت عددت المرآيا تعدداً^(۱)

- چهره [آن محبوب] جز یک صورت بیش نیست، اما هنگامی که آینه‌ها را می‌شماری، صورت‌ها متعدّد می‌شود [زیرا در هریک از آینه‌ها، عکس او هست].

حروف، به منزله آینه‌هایند و کاتب واحد، به منزله شاخصی که بر همه آینه‌ها نمایان شده است. هریک از آینه‌ها شاخص را نزد خود می‌یابد، در حالی که شاخص از جایش تکان نخورده و در آینه‌ها حلول نکرده است و میان شاخص و آینه‌ها، فصل و وصلی وجود ندارد.

هریک از آینه‌ها بر حسب قابلیت و اقبالش، شاخص را می‌بیند و می‌یابد، اگر آینه کج باشد آن را مُعَوَج و بدریخت می‌بیند و اگر صاف و راست باشد، آن را - همان گونه که در خارج هست - می‌بیند.

حال خلق، نسبت به محمد و آل پاک آن حضرت (صلوات خدا بر آن حضرت و همه خاندان پاکش باد) چنین است. آنان علیهم السلام با وجوه اشراقی‌شان که مربّی وجودات اشیایند (زیرا همه اشیا از اشعه انوار آنهاست) آینه‌های عالم را پُر کرده‌اند. معنای ولایت مطلقه کلیّه، همین است.

و این است معنای سخن حضرت حجّت (عجل الله فرجه) در دعای معروف ماه رجب که می‌فرماید:

۱. کلیات عراقی: ۳۷۷؛ شرح نظم الدرر (شرح قصیده تائیه ابن فارض): ۱۴۵.

وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ ... فَسَبِّحْهُمْ مَلَائِةَ سَمَاوَاتِكَ
وَأَرْضِكَ حَتَّىٰ ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛ ^(۱)

و مقامات تو که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیست ... به آنها آسمان
و زمینت را پُر کردی تا آشکار شود که خدایی جز تو نیست.

هرکه چشم بصیرتش را باز کند، او را نزد سر یا پا یا در راست یا چپش، بر
حسب اختلاف اعتبارات و ظهورات (که اکنون اقبالی به ذکر آنها برایم نیست)
حاضر می‌یابد جز اینکه کافر به صورت خشمناک آنان را می‌بیند - زیرا مقتضای
مرآت طبع وی چنین است - و مؤمن به صورت راضی و خشنود می‌بیند (زیرا
مقتضای آینه طبع او چنین می‌باشد).

هریک از این دو قسم نیز بر اساس تفاوت درجات کفر و ایمان، متفاوت
می‌شود.

برای بعضی از مؤمنان که به «ماتوا قبل أن يموتوا» دست می‌یازند [پیش از
آنکه اجل حتمی فرا رسد، نفس را می‌کشند] بسا این باز شدن چشم [دل] در
همین دنیا به دست آید. در حالت خواب و بیداری یا در بعضی از زمان‌ها و نه در
بعض دیگر (به خاطر نقص در اقبال وی و خلوص و صفای آینه دلش) یا تنها در
حالت خواب (به همان دلیل پیشین) این چشم بصیرت را از دست نمی‌دهند.
لیکن ظهور این حالت برای همه مردم جز در حالت احتضار و در قبر
نمی‌باشد؛ زیرا در این زمان، حجاب‌های عالم حس از دیده‌های مؤمن و کافر

۱. بحار الأنوار ۹۵: ۳۹۲-۳۹۳، حدیث ۱۲؛ اقبال الأعمال ۳: ۲۱۴.

کنار می‌روند. در این حالت، مؤمن آنان علیهم السلام را به گونه‌ای که دوست دارد می‌یابد و کافر به صورتی که ناخوشایندش می‌افتد.

و اما اینکه معاینان [شخص در حال احتضار یا در قبر] آنان علیهم السلام را به صورت «آمدن» حس می‌کنند، به خاطر درجه درجه بودن (پله‌کانی بودن) کشف حجاب‌هاست. ^(۱) هر اندازه کنار رفتن پرده‌ها قوی‌تر باشد، شخص آنها را به خود نزدیک‌تر می‌یابد (این را نیک دریاب).

حال که این بیان را دانستی، از سخن طلحه (که ان شاء الله در بخش معجزات می‌آید) وحشت مکن که می‌گفت: «قَتَلَنِي عَلِيٌّ» (علی مرا کشت) و نیز از حدیث جنگ احزاب و اینکه علی علیه السلام در حالی که در کنار خندق ایستاده بود، در پی هر فرقه‌ای حضور داشت.

این مطلب دربارهٔ حضور آنان علیهم السلام بر بالین محتضر بود.

و اما حضور سایر مؤمنان بر بالین محتضر؛ ^(۲) بدان که اجزای عالم به هم مرتبط‌اند. هر جزئی به اجزای دیگر - هر چند با واسطه - راه دارد جز اینکه بعضی از اجزا نسبت به بعضی دیگر نزدیک‌ترند، به گونه‌ای که اگر آینه آن جزء مصفاً شود، جزء دیگر به یکی از صورت‌هایش نزد آن جزء است و هر اندازه ائتلاف و قرابت و مناسبت شدیدتر باشد، ظهور، نمایان‌تر است.

۱. متن عربی چنین است: وَأَمَّا وَجَدَانِ الْمُعَايِنِينَ لَهُمْ عَلَى صُورَةِ الْمَجِيئِ فَهُوَ لَتَدْرُجِ انْكَشَافِ الْحُجُبِ...

۲. مؤلف علیه السلام پس از وجه سوم، موضوع حضور مؤمنان را نزد محتضر، مطرح می‌سازد. از این رو، آوردن این جمله - در اینجا - چندان بجا نمی‌نماید.

مگر نمی بینی که هرگاه به خیال چیزی پردازی به گونه ای که در بیشتر اوقات به یادش باشی، هر وقت بخوابی، آن را در خواب می بینی و آن، همان صورت مثالی آن است که به آن صورت مثالی برایت آشکار شد.

حال احتضار و مرگ هم به همین قیاس است (این را بفهم و در آن تدبّر کن). این، یکی از وجوه حضور آنان علیهم السلام در مکان های متعدّد بود.

وجه دوّم

بدان که اجسام ائمه علیهم السلام و اجساد آنها از نور خدا پدید آمد (چنان که ارواح آنها از نور خدا آفریده شد) و این کار، روزگاران بسیاری پیش از آفرینش سایر خلق روی داد (چنان که اخبار بر آن دلالت دارد و آثار آن را گویاست).

از جمله مخلوقات، همین حدود و تعینات و تشخصات حسی ظاهری است؛ چراکه اینها نیز از اشعه انوار آنان آفریده شدند. آنان علیهم السلام بر این نوع از خلق هم (از باب مُقَدّم بودن علّت بر معلول) سبقت دارند؛ زیرا آنان علیهم السلام اوّل مخلوقاتی اند که خدا آفرید و بدان گونه نبود که خدا بعضی از اجزای وجود و مراتب آنها را بیافریند و بعض دیگر را وانهد، بلکه همه اجزای وجود ذاتی شان را (از جسد تا قلب) به طور کامل و تامّ آفرید.

اجسام آنها علیهم السلام به حقیقت اوّلی شان، به طور ذاتی به این حدود [و تعینات] که از اشعه آنها آفریده شدند، محدود نمی شود؛ زیرا آنچه را اینها جاری می سازند، بر اجسام آنان علیهم السلام جریان نمی یابد.

اجسام آنان علیهم السلام نسبت به محدودات این عالم «لا حدّ» است به تعینات آنها نمی آید، گرچه برای اجسام آنها نیز - در حدّ ذاتشان - حدود و تعیناتی به نسبت

عالم خودش وجود دارد، جز اینکه با وجود این حدود، نسبت به عالم پایین‌تر از خود «لاحدّ» اند.

این مطلب را عجیب و غریب ندان؛ چراکه قطعه‌ای از چوب - در حدّ خودش - یک امر شخصی و دارای حدودی است. همین چوب نسبت به در و تخت (و دیگر چیزهایی که از چوب می‌سازند) بسیط هیولایی است؛ به خاطر صلاحیت آن برای مادیت هر یک از اشیای مذکور (این نکته را دریاب).

اجسام آنان علیهم‌السلام به تعیناتی تعین می‌یابند که مردم آنها را (به آن تعینات) در حال تنزلشان به عوالمی که زیر پای آنهاست - برای تکمیل خلق - می‌بینند. این تعینات نسبت به اصل جوهر جسم آنها عرضی است و این اعراض به گونه‌ای نیست که هر جا پدید آید بر آنها سیطره یابد به گونه‌ای که نتوانند به اختیار خویش آنها را [از خود] درآورند، بلکه اختیار به دست آنهاست، هرگاه خواهند آن را می‌پوشند و هرگاه خواهند آن را درمی‌آورند.

از این روست که هرگاه در گرمای خورشید راه روند (به خاطر سنگینی جسمشان که باز دارنده از حرکت است) بدن‌هاشان عرق می‌کند. با وجود این، زمانی که بخواهند مسافت میان مشرق و مغرب را بپیمایند، در چشم به هم زدنی این کار را انجام می‌دهند.

چنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جسم شریف خویش همهٔ طبقات آسمان‌ها را در زمانی سریع‌تر از یک پلک زدن (یا دست کم در پاره‌ای از شب) پیمود.

این بدان خاطر است که آنان علیهم‌السلام سنگینی جسد ظاهری‌شان را با سبکی جسد اصلی‌شان و روحانیت آن، برمی‌دارند و بسا عکس این کار را انجام دهند.

از این رو، بر هر کدام - هنگام تابع بودن - حکم خودش ظاهر می‌شود (این را نیک دریاب).

این مقدمات، نزد کسانی که در حقایق آثار معصومیت نگرشی ژرف دارند، آشکارتر از خورشید و روشن‌تر از دیروز است.

با روشن شدن این امر، می‌گوییم: شکی وجود ندارد که برای جسم واحد در اینکه در آن واحد در جاهای متعدّد باشد، مانعی وجود ندارد مگر اینکه آن جسم را حدود و تعینات شخصی در بگیرد و این امر، برای مانع بودن صلاحیت ندارد مگر زمانی که این حدود از مشخصات ذاتی آن جسم باشد؛ به گونه‌ای که هرگاه آن حدود برطرف شد، آن جسم از میان برود یا آن حدود به همراه عرض بودنش، به گونه‌ای باشد که بر جسم سلطه یابد و جسم به اختیارش نتواند آن را برطرف سازد.

اما زمانی که جسم نسبت به این حدود، بی‌تعین باشد و در سیطره آن درنیاید، به هر صورتی که خواهد آشکار می‌شود؛ اگر بخواهد به یک صورت نمایان می‌گردد و اگر بخواهد به صورت‌های گوناگون رخ می‌نماید؛ زیرا بر همه حدود و صورت‌ها مسلط است، شأنی از شأن و حدی از حدی و تعینی از تعینی او را باز نمی‌دارد. هرگونه بخواهد در صورت‌ها دگرگون می‌شود.

اگر بخواهد صورت نطفه را می‌پوشد و در آرحام و أصلاب جای می‌گیرد، و اگر بخواهد به صورت شخصی تمام قد در می‌آید و نزد هر که خواست (به هر صورت دل خواه) ظاهر می‌شود، اگر خواست یکی می‌شود و اگر بخواهد متعدّد می‌شود.

اگر بخواند در زمین فرود می آید و اگر بخواند به آسمان بالا می رود، اگر بخواند در هوا توقف می کند، اگر بخواند به شرق می رود و اگر بخواند به غرب می رود.

اگر بخواند به صورت انسان نمایان می شود و اگر بخواند به صورت حیوانات شریف (مانند شیر و امثال آن) بروز می یابد، اگر بخواند به صورت فرشته ظاهر می شود، اگر بخواند سرخ و اگر بخواند زرد و اگر بخواند سفید و اگر بخواند سبز می گردد.

اگر بخواند به صورت مرد بالغ آشکار می شود و اگر بخواند به طفولیت باز می گردد، اگر بخواند بیمار می شود و اگر بخواند سالم می ماند، اگر بخواند می میرد و اگر بخواند زنده می گردد، اگر بخواند جوان می شود و اگر بخواند پیر می گردد.

اگر بخواند پنهان می گردد و اگر بخواند ظاهر می شود، اگر بخواند غایب می شود و اگر بخواند حاضر می گردد (و دیگر حالات و اطوار وجودی).

خلاصه: حدی و طوری او را از حد و طور دیگر باز نمی دارد. دانستی که اجسام آنان علیهم السلام جسم هیولایی مطلق است که بالذات، به قیدی از این قیدها مقید نمی گردد.

امکان دارد با جسم شریفشان در آن واحد، در مکان های بی شماری ظهور یابند؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب در چهل مکان افطار کرد و با وجود این، نزد خدای متعال در عرش بود. ^(۱)

۱. مؤلف علیه السلام در قسم دوم کتاب (جزء اول، حدیث ۷۷) این روایت را به نقل از یکی از کتاب های مناقب، می آورد و می گوید این واقعه، از ماجراهای مشهور است.

وجه سوم

برای آنان علیهم السلام نحوه دیگری از حضور هست که در ذیل حدیث (۹۴) جزء اول، بدان اشاره کردیم و آن، غیر از این دو نحوه حضوری است که در اینجا بیان داشتیم (هرکه خواهد بدان اطلاع یابد، بدان جا بنگرد).

[حضور مؤمنان نزد محضر]

اما سایر مؤمنان نیز (اگر در پیروی از آنان علیهم السلام خالص باشند، و در اعمال و اخلاق خود را به آنان شبیه سازند) می توانند به صورت های متعدد ظاهر شوند؛ زیرا اصل اجسام آنها نیز پاک و روحانی و برگرفته از خاک بهشت است و تنها عوارض این عالم به طور عارضی بر آنها می نشیند و ظهور آثار ربوبی را از آنها باز می دارد.

هرگاه آنها با اقتدای علمی و عملی به اولیای خدا، عبودیتشان را برای خدا خالص سازند، جوهره ربوبیت از کنه عبودیت آشکار می گردد و افسار اصداد را از خود در می آورند و مهار حدود و قیود را به دست می گیرند و در نتیجه، شأنی از شأن و مکانی از مکانی آنان را باز نمی دارد، در هر مکان که بخواهند (به هر صورت دل خواه) آشکار می گردند، جز اینکه این امر در دنیا برای اندکی از مؤمنان رخ می دهد و آنان، مؤمنان بسیار ویژه اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به این مقام اشاره می کند آنجا که می فرماید:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ؛ إِنَّ زَكَاةَهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ

جَوَاهِرَ أَوَائِلَ عَلَلِهَا، وَإِذَا اعْتَدَلَ مِرْاجُهَا وَفَارَقَتِ الْأَضْدَادَ يُشَارِكُ^(۱)
بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادُ؛^(۲)

انسان دارای نفسی ناطق آفریده شد. اگر به علم و عمل آن را تزکیه کند، به جواهر علت‌های اولیه‌اش،^(۳) شباهت می‌یابد و آن‌گاه که مزاجش اعتدال یافت و از أضداد جدا شد با «سبع شداد»^(۴) هم‌کاسه می‌گردد.

در لابلای این سخن نیک بیندیش، اسرار پنهانی برایت آشکار می‌گردد. یکی از مشایخ از زاذان - خادم سلمان - روایت می‌کند که گفت:

لَمَّا جَاءَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِيُغَسَّلَ سَلْمَانَ وَجَدَهُ قَدْ مَاتَ، فَرَفَعَ
الشَّمْلَةَ عَنْ وَجْهِهِ فَتَبَسَّمَ وَهَمَّ أَنْ يَقْعُدَ.
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: عُدَّ إِلَيَّ مَوْتِكَ؛^(۵)

چون امیرالمؤمنین عليه السلام آمد تا سلمان را غسل دهد، دریافت از دنیا

۱. در منابع «شَارَكَ» ثبت است.
۲. مناقب آل ابی طالب ۲: ۴۹؛ عیون الحکم والمواعظ: ۳۰۴، حدیث ۵۴۱۸؛ بحار الأنوار ۴۰: ۱۶۵.
۳. در «شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم ۴: ۲۲۰» آمده است: «با گوهرهای اوایل علت‌های آن، یعنی با ذوات آنها و مراد ... عقول مقدسه است ... که آنها وسایط در ایجاد موجودات باشند و علل آنها منتهی به آنها شوند».
۴. تعبیر «سبع شداد» در آیه ۴۸ سوره یوسف (به معنای هفت سال قحطی و خشک‌سالی) و در آیه ۱۲ سوره نبا (به معنای هفت آسمان استوار) آمده است.
۵. بحار الأنوار ۲۲: ۳۸۴، حدیث ۲۱.

رفته است، عیا را از رویش کنار زد. سلمان با تبسم خندید و خواست بنشیند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به وی گفت: به مرگ خویش باز گرد.

در مناقب ابن شهر آشوب در حدیثی طولانی (که به خواست خدا در قسم معجزات می آید) آمده است:

أَنَّ لَمَّا كَشَفَ الرَّدَاءَ عَنْ وَجْهِهِ تَبَسَّمَ سَلْمَانُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.
فَقَالَ لَهُ: مَرْحَبًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِذَا لَقِيتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْ لَهُ مَا مَرَّ
عَلَى أَخِيكَ مِنْ قَوْمِكَ؛^(۱)

چون امام علیه السلام ردا را از صورت سلمان پس زد، سلمان به روی امیرالمؤمنین علیه السلام تبسم کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: مرحبا ای ابو عبدالله، هرگاه رسول خدا را ملاقات کردی، به او بگوی که قومت بر سر برادرت چه آوردند.

به کسی که مولایش را پیروید نیک بنگر که چگونه مرگ گوش به فرمان اوست! پس از مرگ تبسم می کند و می خواهد بنشیند، سپس به مردن باز می گردد و

امیرالمؤمنین علیه السلام او را مخاطب می سازد.

همه اینها از فروع مطالبی است که بیان کردیم. بُعدی ندارد که امثال این مؤمنان نیز با اولیای گرامی شان نزد [محتضر و] مردگان حضور یابند؛ چنان که

در بعضی از اخبار این باب، بدان تصریح وجود دارد.

* * *

حال که دانستی جسم (ورای آنچه متکلمان و دیگران می‌پندارند) طور و حالتی دارد که با این طور، امکان حضورش در مکان‌های متعدّد هست، در می‌یابی که به تأویل شیخ مذکور^(۱) (که از او آن را نقل کردیم) نیازی نیست و این تأویل بر خلاف واقع است.

افزون بر این، اگر آنچه را بیان کردیم در نیافتی، باید به منطوق اخبار تن‌دهی تا اینکه از کتاب و سنت، چیزی ناساز با آن ثابت شود و این مقام از آن موارد نیست.

اما اینکه شیخ مذکور، میان اجسام ملائکه و اجسام ائمه (با نقلی که از وی بیان شد) فرق می‌نهد، فایده‌ای و نتیجه‌ای برای آن سراغ ندارم.

بدان که شیخ مدقق، عالم بزرگوار، حسن بن سلیمان حلّی، که از تلامیذ آرشد شهید اول (رحمت خدا بر هر دو باد) به شمار می‌آید، کتابی را در خصوص ردّ این قول و اثبات حضور ائمه علیهم السلام (به ذات و اعیانشان) نزد مردگان، نوشت و آن را «کتاب الْمُحْتَضَر» نامید. وی در این کتاب، سعی فراوان دارد که این مطلب را با ادلّه عقلی و نقلی اثبات کند.

این کتاب، مشهور است. همه کسانی که پس از وی آمدند (به ویژه مجلسی در «بحار الأنوار» و شاگرد مجلسی در «عوالم العلوم») از وی نقل می‌کنند. همه آنچه را وی در این کتاب می‌آورد، نیک و بجاست، لیکن بهره‌وری از آن جز به تحقیقی که ما در اینجا بیان داشتیم تمام نمی‌شود؛ زیرا این بیان که تنقیح مناط

۱. مقصود، شیخ مفید رحمته الله است.

برای این مسئله است، به منزله مستدرکی برای آن کتاب می باشد که از مؤلف فوت شد.

کتاب مذکور با انضمام آنچه ما در اینجا بیان کردیم، برای کسی که در پی فهم و درک باشد، در این موضوع کافی است.

باری، ما در آوردن اخبار حضور معصومان علیهم السلام در نزد مردگان از عادتی که در این کتاب داشتیم و در هر منقبتی به آوردن یک یا دو حدیث بسنده می کردیم، بیرون آمدیم.

این کار بدان خاطر صورت گرفت که شبهات وارده بر قلوب را در این زمینه دیدم و به نظرم آمد باید اخبار را بیاورم و حقیقت حال را بیان دارم تا تصحیحی برای عقاید طالبان حق باشد و بنیان شبهات کسانی را که در این زمینه بر خلاف واقع سخن گفته اند، اصلاح سازد (و توفیق از جانب خداست).

حَدِيث (۴۹)

[خبر سلمان پس از مرگ از فضیلتِ حُبِّ علی علیه السلام]

از روضة الواعظین، اثر فتال نیشابوری رحمته الله.

از ابن عباس نقل است که گفت:

رَأَيْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فِي مَنَامِي، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ سَلْمَانُ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: أَلَسْتَ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: بَلَى.

وَإِذَا عَلَيْهِ تَاجٌ مِنْ يَاقُوتٍ وَعَلَيْهِ حُلِيٌّ وَحَلَلٌ، فَقُلْتُ: يَا سَلْمَانُ، هَذِهِ مَنَزِلَةٌ

حَسَنَةٌ أَعْطَاكَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: فَمَاذَا رَأَيْتَ فِي الْجَنَّةِ أَفْضَلَ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟

فَقَالَ: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ شَيْءٌ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^(۱)

ابن عباس می‌گوید: سلمان فارسی را در خواب دیدم، پرسیدم: تو سلمانی؟ گفت: آری.

پرسیدم: آیا تو از موالیان پیامبر ﷺ نبودی؟ گفت: چرا. سلمان تاجی از یاقوت بر سر داشت که به زیورهایی آراسته بود، پرسیدم: ای سلمان، این منزلت نیک را خدای عزوجل به تو داد؟ گفت: بله. پرسیدم: در بهشت پس از ایمان به خدا و پیامبر، چه عملی را برتر دیدی؟ سلمان گفت: هیچ چیز در بهشت - بعد از ایمان به خدا و رسولش - بافضیلت‌تر از حُبِّ علی بن ابی طالب علیه السلام نیست.

حدیث (۵۰)

[سرنوشت کسانی که در شب تولد امام علی به دنیا می‌آیند]

از الأمالی، اثر شیخ طوسی علیه السلام.

روایت است از مفید، از ابن قولویه، از پدرش، از سعد، از ابن عیسی، از موسی بن طلحه، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُوَلَّدُ فِيهَا الْإِمَامُ، لَا يُوَلَّدُ فِيهَا مَوْلُودٌ إِلَّا كَانَ مُؤْمِنًا.

وَإِنْ وُلِدَ فِي أَرْضِ الشُّرْكِ، نَقَلَهُ اللَّهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِبِرَكَّةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^(۲)

۱. روضة الواعظین ۲: ۲۸۱-۲۸۲؛ بحار الأنوار ۲۲: ۳۴۱. در هر دو مأخذ، پایان روایت بدین‌گونه

است: ... من حُبِّ علی بن ابی طالب علیه السلام والایقیداء به.

۲. امالی شیخ طوسی: ۴۱۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶، حدیث ۱.

ابو بصیر می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: در شبی که امام به دنیا می آید، مولودی زاده نمی شود مگر اینکه مؤمن است.
و اگر کودکی در سرزمین شرک به دنیا آید، خدا او را به برکت امام علیه السلام به [سرزمین] ایمان انتقال می دهد.

حدیث (۵۱)

[خلق پنج تن علیهم السلام و معرفی آنها به آدم علیه السلام]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم کوفی رضی الله عنه.
فرات می گوید: برایم حدیث کرد ابو الحسن، احمد بن صالح همدانی، گفت:
برای ما حدیث کرد حسن بن علی، از زکریا بن صالح بن عاصم بن زُفر بصری،
گفت: برای ما حدیث کرد زکریا بن یحیی ثُستری، گفت: برای ما حدیث کرد
احمد بن قُتیبه همدانی، از عبدالرحمان بن یزید، از امام صادق علیه السلام که فرمود:
إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - كَانَ وَلَا شَيْءَ، فَخَلَقَ خَمْسَةَ مِنْ نُورِ جَلَالِهِ، وَاشْتَقَّ [لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنزَلَةِ؛ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَسَمِيَ النَّبِيُّ مُحَمَّدًا، وَهُوَ الْأَعْلَى وَسَمِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا، وَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَاشْتَقَّ مِنْهَا حَسَنًا وَحُسَيْنًا، وَهُوَ فَاطِرٌ فَاشْتَقَّ لِفَاطِمَةَ مِنْ أَسْمَائِهِ اسْمًا فِي الْمِيثَاقِ.
فَإِنَّهُمْ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ، وَخَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِمْ عَظَّمُوا أَمْرَهُمْ وَشَانَهُمْ، وَلَقِّنُوا التَّسْبِيحَ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ﴾ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿ (۱).

۱. سورة صافات (۳۷) آیات ۱۶۵ و ۱۶۶.

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَن يَمِينِ الْعَرْشِ، فَقَالَ: يَا رَبُّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قال: يا آدم، هؤلاء صفوتي وخاصتي خلقتهم من نور جلالتي وشققت لهم اسماً من اسمائي^(۱) فقال: يا رب، فَبِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ. قال: يا آدم، فَهُمْ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ، سِرٌّ مِنْ سِرِّي لَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ إِلَّا بِإِذْنِي. قال: نَعَمْ يَا رَبُّ.

قال: يا آدم، أَعْطِنِي عَلَى ذَلِكَ الْعَهْدِ، فَأَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ ثُمَّ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَهُمْ، ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَكُنْ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَقَالَ: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قال يا آدم أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ *^(۲)

فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، عَلِمَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ مُسْتَوْدِعٌ، وَأَنَّهُ مُفَضَّلٌ بِالْعِلْمِ، وَأَمَرُوا بِالسُّجُودِ.

إِذَا^(۳) كَانَتْ [سَجَدَتْهُمْ] لِآدَمَ تَفْضِيلاً لَهُ وَعِبَادَةً [لِلَّهِ] إِذَا^(۴) كَانَ ذَلِكَ بِحَقِّ لَهُ. وَأَبَى إِبْلِيسُ الْفَاسِقُ عَن أَمْرِ رَبِّهِ فَقَالَ: ﴿مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^(۵)

قال: فَقَدْ فَضَّلْتُهُ عَلَيْكَ، أَقَرَّ بِالْفَضْلِ لِلْخَمْسَةِ الَّذِينَ لَمْ أَجْعَلْ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً، وَلَا مِنْ شِيَعَتِهِمْ.

۱. این قسمت از مأخذ اضافه گردید.

۲. سورة بقره (۲) آیات ۳۱-۳۳.

۳-۴. در مأخذ، «إذ كانت... إذ كان...» ضبط است.

۵. سورة اعراف (۷) آیه ۱۲.

فَذَلِكَ اسْتِثْنَاءُ اللَّعِينِ: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^(۱).

قَالَ: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^(۲): وَهُمْ الشَّيْعَةُ؛^(۳)

خدای متعال بود و چیزی نبود. پنج تن را از نور جلال خویش آفرید، برای هر کدام از آنها نامی از اسامی منزل خویش را برگرفت. او حمید است، پیامبر را محمد نامید. او اعلا است، امیرالمؤمنین را علی نام نهاد. برای او آسمای حُسن است، از آن حسن و حسین را جدا ساخت. او فاطر است، اسمی از نام‌هایش را در عالم میثاق (عالم ذر) برای فاطمه برگرفت.

اینان در سمت راست عرش بودند. خدا فرشتگان را از نور آفرید، چون به آنان نگریستند، امر و شأن آنها را بزرگ داشتند و تسبیح را از آنها فرا گرفتند و این [حکایت] سخن خدای متعال است که: «مائیم صف بستگان، مائیم تسبیح گویان». چون خدا آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید، آدم از راست عرش به آنان نگریست [گفت: پروردگارا، اینان کیستند؟]

[خدای متعال فرمود: ای آدم، اینان برگزیدگان و خواص من‌اند، آنان را از نور جلال خویش آفریدم و اسمی از نام‌های خویش را برای آنها جدا ساختم] آدم گفت: پروردگارا، به حقی که تو بر ایشان داری، اسامی آنها را به من بیاموز. خدا فرمود: ای آدم، آنها - نزدت - امانت‌اند، سِرِّی از راز من‌اند، جز تو بر آن اطلاع ندارند مگر به اذن من. آدم گفت: آری، ای پروردگارم.

خدا فرمود: ای آدم، بر این امر، به من عهد بسپار. سپس خدا از آدم پیمان

۱. سورة حجر (۱۵) آیه ۴۰؛ سورة ص (۳۸) آیه ۸۳.

۲. سورة حجر (۱۵) آیه ۴۲؛ سورة اسراء (۱۷) آیه ۶۵.

۳. تفسیر فرات کوفی: ۵۶، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار ۳۷: ۶۲ - ۶۳، حدیث ۳۱.

گرفت و آن گاه اسامی آنان را به آدم آموخت و ایشان را بر ملائکه عرضه داشت و اسامی آنان را به ملائکه یاد نداده بود، فرمود: «اگر از راست گویانید، مرا به اسامی اینان خبر دهید، گفتند: خدایا، تو منزهی، ما جز آنچه به ما آموختی علمی نداریم، همانا تو دانا و حکیمی. خدا فرمود: ای آدم، فرشتگان را به نام‌های آنان خبر ده».

چون آدم علیه السلام ملائکه را به نام‌های آنان خبر داد، فرشتگان دانستند که وی امانت‌دار است و به علم برتری یافت و امر به سجده شدند.

در این هنگام، سجده‌شان برای آدم به خاطر برتر دانستن او و عبادت [برای خدا] بود؛ و البته آدم سزای آن سجده بود.

ابلیس فاسق از امر پروردگار روی برتافت. خدا فرمود: «چه چیز تو را از سجده باز داشت آن گاه که بدان امرت کردم، شیطان گفت: من از آدم بهترم».

خدا فرمود: آدم را بر تو برتری دادم، به فضیلت پنج تن [که در پشت آدم‌اند] اقرار کن، کسانی که تو را بر آنها و شیعیان‌شان سیطره ندادم.

این عبارت، استثنای آن لعین است: «جز بندگان از ایشان را که مُخْلِص‌اند».

خدای متعال فرمود: «بر بندگانم سلطه‌ای برای تو نیست» و این بندگان

[فرقه] شیعه‌اند [نه دیگر کسان].

حدیث (۵۲)

[انبیا و اولیا صاحبان علم‌اند و پایدارندگان عدل]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رضی الله عنه.

از جعفر بن محمد فزاری - به طور معنعن - روایت است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ^(۱).
 قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ كَمَا شَهِدَ لِنَفْسِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ﴾ فَأَقْرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ لِرَبِّهِمْ، وَصَدَّقُوا، وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَمَا شَهِدَ لِنَفْسِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ فَإِنَّ أُولُو الْعِلْمِ: الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ، وَهُمْ قِيَامٌ بِالْقِسْطِ كَمَا قَالَ اللَّهُ. وَالْقِسْطُ هُوَ الْعَدْلُ فِي الظَّهْرِ، ^(۲) وَالْعَدْلُ فِي الْبَطْنِ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ; ^(۳)

خدای متعال می فرماید: «خدا شهادت می دهد که خدایی جز او نیست، فرشتگان و صاحبان علم - که به پا دارندگان قسطاند - شهادت می دهند که خدایی جز او (که عزیز و حکیم است) وجود ندارد».

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ [دربارۀ این آیه] روایت است که فرمود: یکتایی و یگانگی خدا همان گونه است که خدا برای خویش شهادت داد.

اما اینکه فرمود: «وملائکة»، فرشتگان به تسلیم در برابر پروردگار، اقرار و [یگانگی اش را] تصدیق کردند و همچون شهادت خود خدای متعال، شهادت دادند که خدایی جز او نیست.

و اما این سخن که فرمود: «صاحبان علم، به پا دارندگان قسط»، صاحبان علم، انبیا و اوصیای آنهاست، آنان - چنان که خدا فرمود - به پا دارندگان

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۸.

۲. در «بحار الأنوار» آمده است: والقسط هو العدل في الظهر محمد

۳. تفسیر فرات کوفی: ۷۷-۷۸، حدیث ۵۱؛ بحار الأنوار ۳۶: ۱۳۲، حدیث ۸۴.

قسطانند. قسط، در ظاهر، همان عدل است؛ و عدل در باطن، علی بن ابی طالب می باشد.

حدیث (۵۳)

[ولایت محوری، راه و رسم رسولان و فرشتگان]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رضی الله عنه.

فرات رضی الله عنه می گوید: برایم حدیث کرد جعفر بن محمد فزاری - به طور معنعن - از خَیْثَمَه جُعی که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ رضی الله عنه: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنْ آدَمَ وَنُوحٍ، كَأَنَّا عَلَى مَا نَحْنُ عَلَيْهِ؟

قَالَ: يَا خَيْثَمَةُ، لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ إِلَّا وَقَدْ كَانَ عَلَى مَا نَحْنُ عَلَيْهِ.

يَا خَيْثَمَةُ، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي السَّمَاءِ هُمْ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى

الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ ^(۱).

إِنَّمَا هُمُ الصَّفْوَةُ الَّذِينَ ارْتَضَاهُمْ لِنَفْسِهِ: ^(۲)

خَیْثَمَه می گوید: به امام باقر رضی الله عنه گفتم: فدایت شوم! از آدم و نوح مرا خبر ده،

آیا آنان همین عقیده ما را [در باره ولایت شما] داشتند؟

امام رضی الله عنه فرمود: ای خَیْثَمَه، هیچ یک از انبیا و رسولان، جز بر همین اعتقاد

نبودند.

۱. سوره آل عمران (۳) آیات ۳۳ - ۳۴.

۲. تفسیر فرات کوفی: ۷۸، حدیث ۵۳.

ای خَیْتَمَه، فرشتگان در آسمان، همان آیینی را دارند که شما برآیند.
این سخن خداست که می‌فرماید: «خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را
بر جهانیان برگزید، ذریه‌ای که از نسلِ هم‌اند».
همانا آنان برگزیدگانی‌اند که خدا برای خویش پسندید.

حدیث (۵۴)

[امام مهدی علیه السلام بر ابر سوار می‌شود و آسمان‌ها و زمین‌ها را درمی‌نوردد]
بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابو
خالد و ابو سَلام، از سوره، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنَّ ذَا الْقُرْنَيْنِ قَدْ خَيْرَ السَّحَابِينَ، فَأَخْتَارَ الذَّلُولَ، وَذَخَرَ لَصَاحِبِكُمْ الصَّعْبَ.
قَالَ، قُلْتُ: وَمَا الصَّعْبُ؟

قَالَ: مَا كَانَ مِنْ سَحَابٍ فِيهِ رَعْدٌ وَصَاعِقَةٌ وَبَرْقٌ فَصَاحِبِكُمْ يَرْكَبُهُ.
أَمَّا إِنَّهُ يَرْكَبُ السَّحَابَ وَيَرْقَى فِي الْأَسْبَابِ، أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ
السَّبْعِ، خَمْسَ عَوَامِرٍ وَاثْنَانِ خَرَابَانَ؛^(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: ذوالقرنین به انتخاب یکی از دو ابر مخیر شد، وی ابر
«ذلول» (رام) را برگزید و ابر «صعب» (توفنده) برای صاحب شما ذخیره گشت.
[سوره می‌گوید: [پرسیدم: ابر صعب چیست؟

فرمود: ابری که در آن رعد و برق و صاعقه هست، صاحبتان بر آن سوار

می‌شود.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸-۴۰۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱۲: ۱۸۲-۱۸۳، حدیث ۱۲.

بدان که آن حضرت، بر آبر سوار می‌شود و در اسباب (اسباب آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه) بالا می‌رود، پنج تا از آنها آبادند و دو تایشان خراب.

حدیث (۵۵)

[ماجرای دو آبر که بر امام علی علیه السلام عرضه شد]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مَلَكٌ مَا فِي الْأَرْضِ وَمَا تَحْتَهَا، فَعُرِضَتْ لَهُ السَّحَابَانِ: الصَّعْبُ وَالذَّلُولُ، فَاخْتَارَ الصَّعْبَ.

وَكَانَ فِي الصَّعْبِ مَلَكٌ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ، وَفِي الذَّلُولِ مَلَكٌ مَا فَوْقَ الْأَرْضِ، وَاخْتَارَ الصَّعْبَ عَلَى الذَّلُولِ، فَدَارَتْ بِهِ سِنَعُ أَرْضَيْنِ، فَوَجَدَ ثَلَاثَ خَرَابٍ وَأَزِيعَ عَوَامِرٍ؛^(۱)

آنچه در زمین است و آنچه در تحت آن قرار دارد در اختیار علی علیه السلام قرار گرفت. دو آبر بر وی عرضه شد: «صعب» (سرکش) و «ذلول» (رام)، علی علیه السلام صعب را انتخاب کرد.

در ابر صعب، ملک تحتانی زمین، و در آبر ذلول، ملک فوقانی آن قرار داشت. امام علیه السلام صعب را بر ذلول برگزید و هفت زمین را به وسیله آن گشت، سه تا را خراب و چهار زمین را آباد یافت.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۹، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۳۶، حدیث ۲.

حدیث (۵۶)

[دنیا برای امام علیه السلام مانند یک حلقه است]بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالمَلِکِ قَمّی، گفت: برایم حدیث کرد ادریس از صادق علیه السلام گفت:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمَنْ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمِثْلِ هَذِهِ: وَعَقَدَ بِيَدِهِ عَشْرَةَ؛^(۱)

ادریس می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: از ما اهل بیت کسانی اند که دنیا نزدش مانند این [حلقه] است «و عقده بیده عشرة».

[یادآوری]

می گویم: عقد العشرة بالید، در حساب عقود، نهادنِ ناخنِ سَبَّابِه بر مفصل انگشتِ ابهام است تا مانند حلقه‌ای دایره‌ای شود.

حدیث (۵۷)

[دنیا برای امام علیه السلام مانند دو نیمه گردو است]بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد علی بن اسماعیل، از موسی بن طلحه، از حمزة بن عبدالمُطَلِّب بن عبدالله جُعیفی که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا علیه السلام وَمَعِيَ صَحِيفَةٌ أَوْ قِرْطَاسٌ فِيهِ عَنِ جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا مَثَلَتْ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِي مِثْلِ فِلَقَةِ الْجَوْزَةِ.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۷، حدیث ۹.

فَقَالَ: يَا حَمْرَةَ، ذَا - وَاللَّهِ - حَقٌّ فَاَنْقُلُوهُ إِلَيَّ أَدِيمٌ؛^(۱)

حمزه می‌گوید: بر امام رضا علیه السلام در آمدم. با من صحیفه یا کاغذی از امام صادق علیه السلام بود که در آن این نوشته وجود داشت: «دنیا نزد صاحب این امر، مثل نیمه گردو نمایان شد».

امام علیه السلام فرمود: ای حمزه، به خدا سوگند، این سخن حق است، آن را به پوستی منتقل کنید.

حدیث (۵۸)

[دنیا مانند دو نیمه گردو در اختیار امام علیه السلام است]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از سماعة بن مهران که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا تَمَثَّلُ لِلْإِمَامِ عليه السلام فِي فَلَقَةِ الْجَوْزِ فَمَا تَعَرَّضَ لِشَيْءٍ مِنْهَا، وَإِنَّهُ لَيَتَنَاوَلُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا كَمَا يَتَنَاوَلُ أَحَدُكُمْ مِنْ فَوْقِ مَا نَدَيْتَهُ مَا يَشَاءُ، فَلَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ؛^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا برای امام در نیمه جوز نمود می‌یابد، امام علیه السلام متعرض چیزی از آن نمی‌شود، از اطراف آن تناول می‌کند (چنان که یکی از شما از روی سفره‌اش - آنچه را می‌خواهد - تناول می‌کند) چیزی از دنیا از امام برکنار نمی‌ماند.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲: ۱۴۵، حدیث ۱۱.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۷-۳۶۸، حدیث ۱۱.

حدیث (۵۹)

[دنیا برای امام علیه السلام مثل دو نیمه گردو نمایان است]بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمد (از کسی که برای او روایت کرد) از محمد بن خالد، از حمزه بن عبدالله جعفری، عن ابي الحسن علیه السلام:
 قَالَ: كَتَبْتُ فِي ظَهْرِ قِرْطَاسٍ: إِنَّ الدُّنْيَا مُمَثَّلَةٌ لِلْإِمَامِ كَفَلْقَةِ الْجَوْزَةِ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام وَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ أَصْحَابَنَا رَوَوْا حَدِيثًا مَا أَنْكَرْتُهُ، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ.

قَالَ: فَنَظَرَ فِيهِ، ثُمَّ طَوَاهُ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ شَقَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: هُوَ حَقٌّ فَحَوَّلَهُ فِي أَدِيمٍ؛^(۱)

حمزه می گوید: در پشت کاغذی به ابوالحسن علیه السلام نوشتم: «دنیا برای امام مانند نیمه گردو نمایان است» آن را به ابوالحسن دادم و گفتم: فدایت شوم! اصحاب ما حدیثی را روایت می کنند که انکارش نمی کنم جز اینکه دوست دارم از شما بشنوم. امام علیه السلام در آن نوشته نگاه کرد، سپس آن را پیچید (گمان بردم بر آن حضرت گران آمد) آن گاه فرمود: این حدیث، حق [و راست] است، آن را در پوست بنویس.

حدیث (۶۰)

[دنیا برای امام مانند نخ طراز بناست]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۸، حدیث ۱۲.

صفار رضی الله عنه می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن ابی نصر، از محمد بن حُمران، از اسود بن سعید، گفت:

قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ رضی الله عنه: يَا أَسْوَدَ بْنَ سَعِيدٍ، إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كُلِّ أَرْضٍ تُرًّا مِثْلَ تُرِّ الْبِنَاءِ فَإِذَا أُمِرْنَا فِي الْأَرْضِ بِأَمْرٍ، جَذَبْنَا ذَلِكَ التُّرَّ، فَأَقْبَلَتِ الْأَرْضُ بِقَلْبِهَا وَأَسْوَاقِهَا وَدُورَهَا حَتَّى تُنْفَذَ فِيهَا ^(۱) مَا تُؤَمَّرُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى؛ ^(۲)

اسود می‌گوید: ابو جعفر رضی الله عنه به من فرمود: ای اسود بن سعید، میان ما و هر زمینی، رشته‌ای مانند نخ [طراز] بنا است. هرگاه در زمین به امری مأمور شویم، آن رشته را می‌کشیم. با این کار، آن زمین با چاه‌ها و بازارها و خانه‌هایش پیش [ما] می‌آید تا اینکه امری را که از سوی خدا بدان مأمور شدیم، در آن اجرا می‌کنیم.

حدیث (۶۱)

[امام رضی الله عنه از هر سو حتی از پشت سر می‌بیند]

بصائر الدرجات، اثر صفار رضی الله عنه.

صفار رضی الله عنه می‌گوید: برای ما حدیث کرد سلمة بن خطاب، از سلیمان بن سماعه حداء و عبدالله بن محمد (هر دو) از عبدالله بن قاسم، از ابو جارود که گفت:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ رضی الله عنه: الْإِمَامُ مِمَّا يَنْظُرُ مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَنْظُرُ مِنْ قُدَامِهِ؛ ^(۳)

امام باقر رضی الله عنه فرمود: امام از ما خاندان، همان‌گونه که از پیش رو می‌بیند، از

پشت سر [نیز] می‌بیند.

۱. در دست خط شاگرد مؤلف رضی الله عنه و نیز در بصائر و «مدینه المعاجز ۵: ۳۰» و «بحار الأنوار ۲۵:
۲. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۷، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۸۴، حدیث ۴۰.
۳. بصائر الدرجات ۱: ۴۲۱، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۴۸، حدیث ۲۱.

حدیث (۶۲)

[قلب امام به خواب نمی‌رود]

بصائر الدرجات، اثر صفار رضی الله عنه.

صفار رضی الله عنه می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی بن نعمان، از یحیی بن عمر، از ابان آحمر، از زرارہ، از امام باقر رضی الله عنه که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ، تَنَامُ عُيُونُنَا وَلَا تَنَامُ قُلُوبُنَا، وَنَرَى مِنْ خَلْفِنَا كَمَا نَرَى مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا؛ ^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: ما گروه انبیا [به گونه‌ای هستیم که] چشمانمان می‌خوابد و قلب‌هایمان به خواب نمی‌رود، همان گونه که از پیش رو می‌بینیم، از پشت سرمان [هم] می‌بینیم.

حدیث (۶۳)

[بیداری چشم دل پیامبر ﷺ]بصائر الدرجات، اثر صفار رضی الله عنه.

روایت است از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از حسین بن مختار، از زید شحام که گفت: شنیدم امام صادق رضی الله عنه می‌فرمود:

طَلَبَ أَبُو ذَرٍّ رضی الله عنه رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ فِي حَائِطِ كَذَا وَكَذَا، فَتَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ فَوَجَدَهُ نَائِمًا، فَأَعْظَمَهُ أَنْ يَنْبَهُهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَبْرِي نَوْمَهُ.

فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، اتَّخَذَ عَنِّي، أَمَا عَلِمْتَ أَنِّي

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۲۰ - ۴۲۱، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۱۱: ۵۵، حدیث ۵۳.

أَرَىٰ أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَاكُمْ فِي يَقْظَتِي ، إِنَّ عَيْنِي تَنَامُ وَقَلْبِي لَا يَنَامُ ؛^(۱)
 ابوذر رضی اللہ عنہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را می جُست. به او گفتند: در فلان بوستان است.
 ابوذر در جست و جوی آن حضرت [بدان سو] رهسپار شد، وی را در حالی که
 خواب بود یافت، دلش نیامد او را بیدار سازد، خواست خواب پیامبر را بیازماید
 [که آیا در خواب، می شنود و می بیند یا نه].

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن را دریافت، سرش را بالا آورد و فرمود: ای ابوذر، با من
 نیرنگ می کنی؟! آیا نمی دانی که من در حالت خواب [نیز] اعمال شما را می بینم
 (چنان که در بیداری ام می بینم)، همانا چشمم می خوابد و قلبم به خواب نمی رود.

حدیث (۶۴)

[التماس اولی و دومی از امام علی رضی اللہ عنہ پس از مرگ]

بصائر الدرجات، اثر صفار رضی اللہ عنہ.

صفار رضی اللہ عنہ می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن عبدالجبار، از عبدالله بن
 حَجَّال، از ابو عبدالله مکی حذاء، از سواده ابو علی، از بعض رجال خویش که
 گفت:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِلْحَارِثِ الْأَعْوَرِ وَهُوَ عِنْدَهُ: هَلْ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ؟
 فَقَالَ: كَيْفَ أَرَىٰ مَا تَرَىٰ وَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ وَأَعْطَاكَ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَدًا!
 قَالَ: هَذَا فَلَانَ الْأَوَّلَ عَلَىٰ تُرْعَةٍ مِنَ النَّارِ، يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ اسْتَغْفِرْ لِي،
 لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

قَالَ: فَمَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: يَا حَارِثُ هَلْ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ؟

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۲۱، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ۱۶: ۱۷۲، حدیث ۹.

فَقَالَ وَكَيْفَ أَرَى مَا تَرَى وَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ وَأَعْطَاكَ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَدًا!
 قَالَ: هَذَا فَلَانُ الثَّانِي عَلَى تَرْعَةٍ مِنْ تَرْعِ النَّارِ يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ اسْتَغْفِرْ لِي،
 لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ؛^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث أعور (که پیش آن حضرت بود) فرمود: آیا آنچه را
 می بینم، می نگری؟

حارث گفت: چگونه چیزی را که می بینی، بنگرم؟ در حالی که خدا [قلب]
 تو را نورانی ساخت و چیزی را که به أحدی نداد، به تو داد.
 امام علیه السلام فرمود: این، فلانی، اولی است که در کانالی از کانال های آتش هست،
 می گوید: ای ابوالحسن، برایم آمزش بخواه! خدا او را نیامرزد.
 امام لحظه ای مکث کرد، سپس پرسید: ای حارث، آیا آنچه را می بینم،
 می نگری؟

حارث گفت: چگونه چیزی را که می بینی، ببینم در حالی که خدا [دل] تو را
 روشن کرد و چیزهایی ارزانی ات داشت که به هیچ کس نداد.
 امام علیه السلام فرمود: این، فلانی، دومی است که بر کانالی از کانال های آتش قرار
 دارد، می گوید: ای ابوالحسن، برایم استغفار کن! خدا او را نیامرزد.

حدیث (۶۵)

قصة طرماح بن عدی

بحار الأنوار، اثر علامة مجلسی رحمته الله.

مجلسی رحمته الله در کتاب فتن بحار از خط بعضی از افاضل آورده است که گفت:

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۲۱، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۳۰: ۱۹۵، حدیث ۵۷.

شيخ أديب، ابوبكر بن عبدالعزيز بُسْتِي - با أسانيد صحيح - گفت:
 إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا رَجَعَ مِنْ وَقْعَةِ الْجَمَلِ، كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، ^(١) مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ
 أَبِي طَالِبٍ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ اتَّبَعْتَ مَا يَضُرُّكَ، وَتَرَكْتَ مَا يَنْفَعُكَ، وَخَالَفْتَ كِتَابَ اللَّهِ
 وَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

وَقَدْ انْتَهَى إِلَيَّ مَا فَعَلْتَ بِحَوَارِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَأُمَّ
 الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ.

فَوَاللَّهِ لَأَرْمِيَنَّكَ بِشِهَابٍ لَا تُطْفِئُهُ الْمِيَاهُ، وَلَا تُزْعِزُهُ الرِّيَّاحُ، إِذَا وَقَعَ
 وَقَبَ، وَإِذَا وَقَبَ ثَقَبَ، وَإِذَا ثَقَبَ نَقَبَ، وَإِذَا نَقَبَ انْتَهَبَ.

فَلَا تَفَرَّنَكَ الْجِيُوشُ، وَاسْتَعِدَّ لِلْحَرْبِ فَإِنِّي مُلَاقِيكَ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَكَ
 بِهَا، وَالسَّلَامُ.

فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَكَّهُ وَقَرَأَهُ، وَدَعَا بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ،
 وَكَتَبَ إِلَيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
 وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ، وَمُعَسِّلِهِ وَمُكَفِّفِهِ، وَقَاضِي دِينِهِ، وَرَوْجِ ابْتِنِهِ

الْبَتُولِ، وَأَبِي سِبْطِيهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

١. در «بحار» آمده است: من عبد الله وابن عبد الله

أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي أَفْنَيْتُ قَوْمَكَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَتَلْتُ عَمَّكَ وَخَالَكَ وَجَدَّكَ،
وَالسَّيْفُ الَّذِي قَتَلْتُهُمْ بِهِ مَعِي، يَحْمِلُهُ سَاعِدِي بِثَنَاتٍ مِنْ صَدْرِي،
وَقُوَّةٍ مِنْ بَدَنِي، وَنُصْرَةٍ مِنْ رَبِّي، كَمَا جَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي كَفِّي.
وَاللَّهِ مَا اخْتَرْتُ عَلَى اللَّهِ رَبًّا، وَلَا عَلَى الْإِسْلَامِ دِينًا، وَلَا عَلَى
مُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا، وَلَا عَلَى السَّيْفِ بَدَلًا، فَبَالِغٍ مِنْ رَأْيِكَ فَاجْتَهِدْ وَلَا
تَقْصُرْ، فَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ، وَاسْتَفْرَكَ الْجَهْلُ وَالطُّغْيَانُ.

﴿وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (١)

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَخَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدَى.

ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ، وَدَعَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ الطَّرِمَّاحُ بْنُ عَدِيِّ بْنِ
حَاتِمِ الطَّائِي، وَكَانَ رَجُلًا جَسِيمًا، طَوِيلًا، أَدِيبًا، لَبِيًّا، فَصِيحًا، لِسِنًا، مُتَكَلِّمًا،
لَا يَكِلُ لِسَانَهُ، وَلَا يَعْنِيَا عَنِ الْجَوَابِ.

فَعَمَّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَدَعَا لَهُ بِجَمَلٍ بَازِلٍ، وَشَبِقٍ فَائِقٍ أَحْمَرَ، فَسَوَى رَاحِلَتَهُ،
وَوَجَّهَهُ إِلَى دِمَشْقَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا طَرِمَّاحُ، انْطَلِقْ بِكِتَابِي هَذَا إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، وَخُذْ
الْجَوَابَ.

فَأَخَذَ الطَّرِمَّاحُ الْكِتَابَ وَكَوَّرَ عِمَامَتَهُ، وَرَكِبَ مَطِيئَتَهُ، وَانْطَلَقَ حَتَّى دَخَلَ دِمَشْقَ،
فَسَأَلَ عَنْ دَارِ الْإِمَارَةِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْبَابِ، قَالَ لَهُ الْحُجَّابُ: مَنْ بُغَيْتُكَ؟ قَالَ:
أُرِيدُ أَصْحَابَ الْأَمِيرِ أَوَّلًا، ثُمَّ الْأَمِيرَ ثَانِيًا.

فَقَالُوا لَهُ: مَنْ تُرِيدُ مِنْهُمْ؟

قَالَ: أُرِيدُ جَعَشَمًا، وَجَرُولًا، وَمُجَاشِعًا، وَبَاقِعًا، وَكَانَ أَرَادَ: أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِيِّ،
وَأَبَا هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيَّ، وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَمَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ.

فَقَالُوا: هُمْ بِيَابِ الْخَضْرَاءِ يَتَنَزَّهُونَ فِي بُسْتَانٍ.

فَانْطَلَقَ وَسَارَ حَتَّى أَشْرَفَ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَإِذَا قَوْمٌ بِسَابِهِ، فَقَالُوا: جَاءَنَا
أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ دَوْبِنٌ إِلَى السَّمَاءِ، تَعَالَوْا نَسْتَهْزِئُ بِهِ.

فَلَمَّا وَقَفَ عَلَيْهِمْ قَالُوا: يَا أَعْرَابِيُّ، هَلْ عِنْدَكَ مِنَ السَّمَاءِ خَبْرٌ؟ فَقَالَ: بَلَى، اللَّهُ
تَعَالَى فِي السَّمَاءِ، وَمَلَكَ الْمَوْتِ فِي الْهَوَاءِ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي
الْقَفَاءِ، فَاسْتَعِدُّوا لِمَا يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْبَلَاءِ يَا أَهْلَ الشَّقَاوَةِ وَالشَّقَاءِ.

قَالُوا: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟

قَالَ: مِنْ عِنْدِ حُرِّ تَقِيٍّ، نَقِيٍّ زَكِيٍّ، مُؤْمِنٍ رَضِيٍّ مَرْضِيٍّ.

فَقَالُوا: وَآيَ شَيْءٍ تُرِيدُ؟

فَقَالَ: أُرِيدُ هَذَا الدَّعِيَّ الرَّدِّيَّ، الْمُنَافِقَ الْمُرْدِيَّ، الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَمِيرُكُمْ.
فَعَلِمُوا أَنَّهُ رَسُولُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُعَاوِيَةَ. فَقَالُوا: هُوَ فِي هَذَا الْوَقْتِ
مَشْغُولٌ.

قَالَ: بِمَاذَا؟ بِوَعْدٍ أَوْ وَعِيدٍ؟

قَالُوا: لَا وَلَكِنَّهُ يُشَاوِرُ أَصْحَابَهُ فِيمَا يَلْتَقِيهِ ^(١) غَدًا.

قَالَ: فَسُحْقًا لَهُ وَيُعْدَاً.

فَكَتَبُوا إِلَى مُعَاوِيَةَ بِخَبْرِهِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ وَرَدَ مِنْ عِنْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ

١. در «بحار»، «يُلْقِيهِ» ضبط است.

فَصِيحٌ لَسِنٌ طَلِقٌ ذَلِقٌ، يَتَكَلَّمُ فَلَا يَكِلُ، وَيُطِيلُ فَلَا يَمَلُّ، فَأَعَدَّ لِكَلَامِهِ
جَوَابًا بِالغَا، وَلَا تَكُنْ عَنْهُ غَافِلًا وَلَا سَاهِيًا، وَالسَّلَامُ.
فَلَمَّا عَلِمَ الطَّرِمَاحُ بِذَلِكَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، وَنَزَلَ عَنْهَا وَعَقَلَهَا وَجَلَسَ مَعَ الْقَوْمِ
الَّذِينَ يَتَحَدَّثُونَ.

فَلَمَّا بَلَغَ الْخَبْرُ إِلَى مُعَاوِيَةَ أَمَرَ ابْنَهُ يَزِيدَ أَنْ يَخْرُجَ وَيَضْرِبَ الْمَصَافَ عَلَى بَابِ
دَارِهِ، فَخَرَجَ يَزِيدٌ وَكَانَ عَلَى وَجْهِهِ أَثَرُ ضَرْبَةٍ، فَإِذَا تَكَلَّمَ كَانَ جَهْوَرَ الصَّوْتِ، فَأَمَرَ
بِضْرَبِ الْمَصَافِ فَفَعَلُوا ذَلِكَ.

وَقَالُوا لِلطَّرِمَاحِ: هَلْ لَكَ أَنْ تَدْخُلَ عَلَى بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ: لِهَذَا جِئْتُ وَبِذَلِكَ^(١) أَمِزْتُ، فَقَامَ إِلَيْهِ وَمَشَى، فَلَمَّا رَأَى أَصْحَابَ
الْمَصَافِ وَعَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُودٌ، فَقَالَ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ كَأَنَّهُمْ زِبَانِيَّةٌ لِمَالِكٍ عَلَى ضَيْقِ
الْمَسَالِكِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ يَزِيدَ نَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: مَنْ هَذَا الْمَيْشُومُ بْنُ الْمَيْشُومِ، الْوَاسِعُ
الْحَلْقُومِ، الْمَضْرُوبُ عَلَى الْخُرْطُومِ؟

فَقَالُوا: مَهْ يَا أَعْرَابِي، ابْنُ الْمَلِكِ يَزِيدُ.

فَقَالَ: وَمَنْ يَزِيدُ؟ وَمَنْ أَبُوهُ؟ كَأَنَّا قَدِيمًا غَائِضِينَ فِي بَحْرِ الْجَلَّافَةِ، وَالْيَوْمَ اسْتَوَيْتَا
عَلَى سَرِيرِ الْخِلَافَةِ.

فَسَمِعَ يَزِيدُ ذَلِكَ وَاسْتَشَاطَ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ غَضَبًا، ثُمَّ كَرِهَ أَنْ يُحْدِثَ دُونَ إِذْنِ أَبِيهِ فَلَمْ
يَقْتُلْهُ خَوْفًا مِنْهُ، وَكَظَمَ غَيْظَهُ، وَخَبَأَ نَارَهُ، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَعْرَابِي، إِنْ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.

فَقَالَ: سَلَامُهُ مَعِيَ مِنَ الْكُوفَةِ.

١. در «بحار»، «وَيَهُ» ضبط است.

فَقَالَ يَزِيدُ: سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِقَضَاءِ حَاجَتِكَ.
فَقَالَ: حَاجَتِي إِلَيْهِ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَقَامِهِ حَتَّى يَجْلِسَ مَنْ هُوَ أَوْلَى مِنْهُ بِهَذَا الْأَمْرِ.
قَالَ: فَمَاذَا تُرِيدُ أَنْفَاءً؟
قَالَ: الدُّخُولَ عَلَيْهِ.

فَأَمَرَ بِرَفْعِ الْحِجَابِ وَأَدْخَلَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَصَوَاحِبِهِ.
فَلَمَّا دَخَلَ الطَّرِيقَ مَاحٍ - وَهُوَ مُتَنَعِّلٌ - قَالُوا لَهُ: اخْلَعْ نَعْلَيْكَ، فَالْتَفَتَ يَمِينًا وَشِمَالًا،
ثُمَّ قَالَ: أَهَذَا ^(١) رَبُّ الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَأَخْلَعَ نَعْلَيْ؟ فَنَظَرَ فَإِذَا هُوَ مُعَاوِيَةُ قَاعِدٌ عَلَى
السَّرِيرِ مَعَ قَوَاعِدِهِ وَخَاصَّتِهِ، وَمِثْلَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَدَمِهِ، ^(٢) فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا
الْمَلِكُ الْعَاصِي.

فَقَرَّبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ! مَا مَنَعَكَ أَنْ تَدْعُوهُ بِأَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ! نَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ، فَمَنْ أَمَرَهُ عَلَيْنَا بِالْخِلَافَةِ؟
فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: مَا مَعَكَ يَا أَعْرَابِيُّ؟
فَقَالَ: كِتَابٌ مَخْتُومٌ مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ.
فَقَالَ: نَاوِلْنِيهِ.

قَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَطَأَ بِسَاطِكَ.
قَالَ: نَاوِلْهُ وَزِيرِي هَذَا، وَأَشَارَ إِلَى عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ.
فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ظَلَمَ الْأَمِيرُ وَخَانَ الْوَزِيرُ.

١. در «بحار»، «هذا» ضبط است.

٢. در «بحار» آمده است: وَمِثْلَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَدَمُهُ ...

فَقَالَ: نَاوِلُهُ وَلَدِي هَذَا، وَأَشَارَ إِلَى يَزِيدَ.

فَقَالَ: مَا تَرْضَى بِإِبْلِيسَ فَكَيْفَ بِأَوْلَادِهِ؟

فَقَالَ: نَاوِلُهُ مَمْلُوكِي هَذَا، وَأَشَارَ إِلَى غُلَامٍ لَهُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَمْلُوكٌ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ وَتَسْتَعْمِلُهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ.

قَالَ: وَيَحْكُ يَا أَعْرَابِيُّ! فَمَا الْحِيلَةُ؟ وَكَيْفَ نَأْخُذُ الْكِتَابَ؟

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَتَأْخُذَهُ بِبَيْدِكَ عَلَى غَيْرِ كُرْهِ مِنْكَ، فَإِنَّهُ كِتَابُ

رَجُلٍ كَرِيمٍ، وَسَيِّدٍ عَلِيمٍ، وَحَبِيبٍ حَلِيمٍ، بِالْمُؤْمِنِينَ رءُوفٍ رَحِيمٍ.

فَلَمَّا سَمِعَ مِنْهُ مُعَاوِيَةَ وَثَبَ مِنْ مَكَانِهِ وَأَخَذَ مِنْهُ الْكِتَابَ بِغَضَبٍ وَفَكَّهُ وَقَرَّاهُ

وَوَضَعَهُ تَحْتَ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ خَلَفْتَ أَبَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؟

قَالَ: خَلَفْتُهُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَالْبَدْرِ الطَّالِعِ، حَوَالِيهِ أَصْحَابُهُ كَالنُّجُومِ الثَّوَابِقِ اللَّوَامِعِ،

إِذَا أَمَرَهُمْ بِأَمْرٍ ابْتَدَرُوا إِلَيْهِ، وَإِذَا نَهَاَهُمْ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَتَجَسَّرُوا عَلَيْهِ، وَهُوَ مِنْ بَأْسِهِ

- يَا مُعَاوِيَةَ - فِي تَجَلُّدٍ، بَطَلٌ شُجَاعٌ، سَيِّدٌ سَمِيدٌ، إِنْ لَقِيَ جَيْشًا هَزَمَهُ وَأَرْدَاهُ، وَإِنْ

لَقِيَ قَرْنًا [قَرْمًا (خ)] صَلَبَهُ^(١) وَأَفْنَاهُ، وَإِنْ لَقِيَ عَدُوًّا قَتَلَهُ وَجَزَّاهُ.

قَالَ مُعَاوِيَةَ: وَكَيْفَ خَلَفْتَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ؟

قَالَ: خَلَفْتُهُمَا بِحَمْدِ اللَّهِ شَابِيْنِ تَقِيِيْنِ نَقِيِيْنِ^(٢) زَكِيِيْنِ عَفِيِيْنِ صَحِيِيْحِيْنِ سَيِّدِيْنِ

طَيِّبِيْنِ فَاضِلِيْنِ عَاقِلِيْنِ عَالَمِيْنِ، مُصْلِحِيْنِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ سَاعَةً، فَقَالَ: مَا أَفْصَحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ!

قَالَ: لَوْ بَلَغْتَ بَابَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَوَجَدْتَ الْأَدْبَاءَ الْفُصْحَاءَ الْبُلْغَاءَ الْفُقَهَاءَ

١. در «بحار»، «سَلَبَهُ» ضبط است.

٢. در «بحار» آمده است: نَقِيِيْنِ تَقِيِيْنِ ...

النُّجَبَاءِ الْأَتْقِيَاءِ الْأَصْفِيَاءِ، وَلَرَأَيْتَ رِجَالًا ﴿سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ
السُّجُودِ﴾ (١) حَتَّى إِذَا اسْتَعْرَزَتْ نَارَ الْوَعْيِ قَدَفُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي تِلْكَ الشُّعْلِ لِابْسِينِ
الْقُلُوبِ عَلَى مَدَارِعِهِمْ، قَائِمِينَ لَيْلَهُمْ صَائِمِينَ نَهَارَهُمْ، لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ وَلَا فِي
وَلِيِّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿لَوْ مَآ لَأَيْم﴾ (٢).

فَإِذَا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ رَأَيْتَهُمْ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ عَرَفْتَ فِي بَحْرِ عَمِيقٍ لَا تَنْجُو مِنْ
لُجَّتِهِ.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ سِرًّا: هَذَا رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ، لَوْ أَرْضَيْتَهُ بِالْمَالِ
لَتَكَلَّمْتُ فِيكَ بِخَيْرٍ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةَ: يَا أَعْرَابِيٌّ، مَا تَقُولُ فِي الْجَائِزَةِ أَتَأْخُذُهَا مِنِّي أَمْ لَا؟
قَالَ: بَلْ آخُذُهَا، فَوَاللَّهِ أَنَا أُرِيدُ اسْتِقْبَاضَ رُوحِكَ مِنْ جَسَدِكَ، فَكَيْفَ
بِاسْتِقْبَاضِ مَالِكَ مِنْ خِرَاتِكَ.

فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، ثُمَّ قَالَ: أَتُحِبُّ أَنْ أَزِيدَكَ؟
قَالَ: زِدْ فَإِنَّكَ لَا تُعْطِيهِ مِنْ مَالِ أَبِيكَ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَلِيُّ مَنْ يَزِيدُ.
قَالَ: أَعْطُوهُ عَشْرِينَ أَلْفًا.

قَالَ الطَّرِمَّاحُ: اجْعَلْهَا وَتَرَا فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَثْرُ وَيُحِبُّ الْوَثْرَ.
قَالَ: أَعْطُوهُ ثَلَاثِينَ أَلْفًا.

فَمَدَّ الطَّرِمَّاحُ بَصْرَهُ إِلَى إِبْرَادِهِ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ سَاعَةً، فَقَالَ: يَا مَلِكُ تَسْتَهْزِئُ بِي عَلَى
فِرَاشِكَ؟

١. سورة فتح (٤٨) آية ٢٩.

٢. سورة مائدة (٥) آية ٥٤.

فَقَالَ: لِمَاذَا يَا أَعْرَابِيُّ؟

قَالَ: إِنَّكَ أَمَرْتَ لِي بِجَائِزَةٍ لَا أَرَاهَا وَلَا تَرَاهَا، فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الرِّيحِ الَّتِي تَهْبُ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ.

فَأَحْضَرَ الْمَالَ، وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيِ الطَّرْمَاحِ، فَلَمَّا قَبِضَ الْمَالَ سَكَتَ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ بِشَيْءٍ.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: يَا أَعْرَابِيُّ، كَيْفَ تَرَى جَائِزَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: هَذَا مَالُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ خِزَانَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَخَذَهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

فَالْتَمَتَ مُعَاوِيَةَ إِلَى كَاتِبِهِ وَقَالَ: اكْتُبْ جَوَابَهُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَيَّ، وَمَا لِي بِطَاقَةٍ.

فَأَخَذَ الْكَاتِبُ الْقِرْطَاسَ فَكَتَبَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِهِ، مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُوَجِّهُ إِلَيْكَ جُنْدًا مِنْ جُنُودِ الشَّامِ، مُقَدِّمَتُهُ بِالْكُوفَةِ وَسَاقَتُهُ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ، وَلَا زَمِينَتِكَ بِالْفِ حِمْلٍ مِنْ خَرْدَلٍ، تَحْتَ كُلِّ خَرْدَلٍ أَلْفُ مُقَاتِلٍ.

فَإِنْ أَطْفَأْتَ نَارَ الْفِتْنَةِ وَسَلَّمْتَ إِلَيْنَا قَتْلَةَ عُمَانَ، وَإِلَّا فَلَا تَقُلْ غَالِ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

وَلَا يُعْرَنُكَ شَجَاعَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَاتِّفَاقُهُمْ، فَإِنَّ اتِّفَاقَهُمْ^(۱) وَمَثَلَهُمْ
كَمَثَلِ الْحِمَارِ النَّاهِقِ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ نَاعِقٍ، وَالسَّلَامُ.
فَلَمَّا نَظَرَ الطَّرِمَاحُ إِلَى مَا يَخْرُجُ تَحْتَ قَلْمِهِ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا أَدْرِي أَيُّكُمَا
أَكْذَبُ: أَنْتَ بِادْعَائِكَ أَمْ كَاتِبُكَ فِيمَا كَتَبَ؟ لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ لَمْ يَقْدِرُوا بِهِ.

فَنَظَرَ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ كَتَبَ غَيْرَ أَمْرِي^(۲).
فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لَمْ تَأْمُرْهُ فَقَدْ اسْتَضَعَفَكَ، وَإِنْ كُنْتُ أَمَرْتَهُ فَقَدْ اسْتَفْضَحَكَ.
أَوْ قَالَ: إِنْ كَتَبَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ فَقَدْ خَانَكَ، وَإِنْ أَمَرْتَهُ بِذَلِكَ فَانْتَمَا خَائِنَانِ
كَاذِبَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

ثُمَّ قَالَ الطَّرِمَاحُ: يَا مُعَاوِيَةَ، أَطُنُّكَ تَهْدُدُ الْبَطَّ بِالسُّطِّ؟
فَدَعَ الْوَعِيدَ فَمَا وَعَيْدُكَ ضَائِرٌ أَطْنِينُ أَجْنِحَةَ الذُّبَابِ يَضِيرُ
وَاللَّهِ إِنْ لَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَدَيْكَ عَلَى الصَّوْتِ، عَظِيمَ
الْمِنْتَقَارِ، يَلْتَفِطُ الْجَيْشَ بِخَيْشُومِهِ، وَيَضْرِفُهُ إِلَى قَانِصَتِهِ، وَيَحْطُهُ إِلَى حَوْصَلَتِهِ.
فَقَالَ مُعَاوِيَةَ: وَاللَّهِ كَذَلِكَ هُوَ مَالِكُ بْنُ أَشْتَرِ النَّخَعِيِّ. ثُمَّ قَالَ: ارْجِعْ بِسَلَامٍ مِنِّي.
وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: خُذِ الْمَالَ وَالْكِتَابَ وَانصَرِفْ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ صَاحِبِكَ خَيْرًا.
فَأَخَذَ الطَّرِمَاحُ الْكِتَابَ وَحَمَلَ الْمَالَ وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَرَكِبَ مَطِيئَتَهُ وَسَارَ.
ثُمَّ التَفَّتْ مُعَاوِيَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: لَوْ أُعْطِيتُ جَمِيعَ مَا أَمْلِكُ لِرَجُلٍ مِنْكُمْ لَمْ
يُؤَدِّ عَنِّي عَشْرَ عَشِيرٍ مَا أَدَّى إِلَيَّ هَذَا الْأَعْرَابِيُّ مِنْ صَاحِبِهِ^(۳).

۱. در «بحار» آمده است: فَإِنَّ اتِّفَاقَهُمْ نَفَاقٌ ...

۲. در «بحار» آمده است: لَقَدْ كَتَبَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِي.

۳. در «بحار» آمده است: مَا أَدَّى هَذَا الْأَعْرَابِيُّ عَنْ صَاحِبِهِ.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: لَوْ أَنَّ لَكَ قَرَابَةً كَقَرَابَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَكَانَ مَعَكَ الْحَقُّ كَمَا هُوَ مَعَهُ، لَأَدِينَا عَنْكَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ أَوْضَاعًا مُضَاعَفَةً.
فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: مَهْ، ^(۱) فَضَّ اللَّهُ فَأَكْ وَقَطَعَ شَفْتَيْكَ، وَاللَّهِ لَكَلَامُكَ عَلَيَّ أَشَدُّ مِنْ
كَلَامِ الْأَعْرَابِيِّ، وَلَقَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ الدُّنْيَا بِحَذَائِفِهَا: ^(۲)

چون امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ جمل باز آمد، معاویه بن ابی سفیان به وی

[این نامه را] نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

از بنده خدا، فرزند بنده خدا معاویه بن ابی سفیان، به علی بن
ابی طالب.

اما بعد [از حمد و سپاس خدا، بدان که] چیزی را که به تو زیان
می‌رساند، پیرویدی، و چیزی را که سودت می‌رساند و انهدادی و
کتاب خدا و سنت پیامبر را مخالفت ورزیدی.

خبر کاری که با حواریان رسول خدا صلی الله علیه و آله (طلحه، زبیر، مادر مؤمنان
عایشه) کردی، به من رسید.

والله، شهابی سویت پرتابانم که آب‌ها آن را خاموش نسازد، و بادهای
آن را نلرزاند، هرگاه به هدف خورد، فرو رود و چون فرو رفت،
سوراخ کند و چون سوراخ کرد، بشکافد و چون شکافت، آتش
گیرد.

۱. در «بحار»، لفظ «مه» ضبط نشده است.

۲. بحار الأنوار ۳۳: ۲۸۹-۲۹۴.

لشکرها تو را نفریبد، برای جنگ آماده باش! با سربازانی دیدارت می‌کنم که توان مقابله با آنها را نداری (والسلام).
چون این نامه به دست امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن را باز کرد و خواند و کاغذ و دواتی خواست و [در جواب آن] نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

از بنده خدا و فرزند بنده خدا، علی بن ابی طالب (برادر و عمو زاده و وصی پیامبر و شخصی که پیامبر را غسل داد و کفن کرد و دینش را ادا نمود، و شوهر دخترش بتول، و پدر دو نوه‌اش حسن و حسین) به معاویه بن ابی سفیان.

اما بعد [از حمد و سپاس خدا، بدان که] من دودمانت را در جنگ بدر و رانداختم و عمو و دایی و جدت را کشتم. شمشیری که آنان را به قتل رساندم با من است، آن را (همان گونه که رسول خدا در کفم نهاد) با سینه‌ای استوار و بدنی نیرومند و یاری پروردگارم، بر دوش دارم.

به خدا سوگند، بر خدا پروردگاری و بر اسلام دینی و بر محمد پیامبری و بر شمشیرم جایگزینی اختیار نکنم. هرچه می‌خواهی بیندیش و همه نیرویت را به کار گیر و کوتاهی نکن، شیطان بر تو سیطره یافت و جهل و طغیان عقلت را ربود.

«به زودی ستمگران بدانند که چگونه زیر و زبر شوند».

و سلام بر کسی که هدایت را پیروید و از فرجام هلاکت‌بار، ترسید.

سپس امام عليه السلام نامه را پیچاند و مهر کرد و یکی از اصحابش را که طرمّاح بن عدی بن حاتم طایی نامیده می‌شد، فراخواند. وی مردی تنومند و بلند قامت، ادیب و خردمند، فصیح و زبان‌آور و سخنور بود، زبانش [در حرف] بند نمی‌آمد و در پاسخ در نمی‌ماند.

امام عليه السلام عمامه‌اش را بر سر او نهاد و شتر نر نه ساله دست و پا قرصِ سرخ خوش رنگی را خواست و بار و بنه طرمّاح را راست و ریس کرد و او را رهسپار دمشق ساخت.

امام عليه السلام به وی فرمود: ای طرمّاح، این نامه‌ام را پیش معاویه بن ابی سفیان ببر و جواب آن را بگیر.

طرمّاح نامه را گرفت، عمامه‌اش را بست، ^(۱) مرکبش را سوار شد و به راه افتاد تا اینکه به دمشق درآمد. دار‌الإماره را جویا شد، چون به درب آن رسید، دربانان پرسیدند: چه می‌خواهی؟ طرمّاح گفت: قصد ملاقات با اصحاب امیر، سپس قصد دیدار خودش را دارم.

پرسیدند: چه کسانی از آنها؟

طرمّاح گفت: جَعْشَمٌ و جَزُولٌ و مُجَاشِعٌ و باقِع (مقصودش ابو‌اعور سلمی، ابو هُرَیْرَةُ دَوْسِي، عَمْرُو بن عاص و مروان بن حکم بود).

گفتند: آنان در باب الخضر در بوستانی به هواخوری رفته‌اند.

طرمّاح به راه افتاد و رفت تا اینکه به آن مکان رسید. آنان به در آن باغ آمدند،

۱. اگر ضبط درست را در عبارت «وَكُوْرُ عِمَامَتِهِ» عبارت «وَكُوْرَةُ فِي عِمَامَتِهِ» فرض کنیم، ترجمه چنین است: طرمّاح نامه را گرفت و آن را در عمامه‌اش پیچاند.

گفتند: عرب بیابان نشین پستی سوی آسمان - نزد ما - آمده است، بیایید او را مسخره کنیم.

چون طرمّاح پیش آنها ایستاد، پرسیدند: ای اعرابی، آیا از آسمان خبری داری؟ طرمّاح گفت: آری، خدای متعال در آسمان است و فرشته مرگ در هوا و امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب در پی شما! ای اهل شقاوت و بخت بد، برای بلایی که بر شما فرود می آید، آماده شوید.

پرسیدند: از نزد که آمده ای؟

گفت: از نزد آزاده ای باتقوا، پاکیزه ای مُصَفَّاء، مؤمن اهل رضا، پسندیده نزد خدا.

پرسیدند: چه می خواهی؟

گفت: قصد دیدار با این دون مایه منافق، ناکس پلید که شما او را امیر خویش

می پندارید.

آنان دانستند که وی فرستاده امیرالمؤمنین علیه السلام سوی معاویه است، گفتند:

اکنون وی مشغول است.

طرمّاح پرسید: به چه مشغول است؟ به وعده دادن مردم به بهشت و ترساندن

آنها از دوزخ؟

گفتند: نه، درباره پیشامدهای آینده با اصحابش مشورت می کند.

طرمّاح گفت: نابودی و مرگ بر او باد!

آنها خبر آمدن طرمّاح را به معاویه نوشتند:

اما بعد، از نزد علی بن ابی طالب، عرب بیابان نشینی آمده است که

فصیح، زیان آور و سخنور است. در سخن در نمی ماند و از

درازگویی خسته نمی‌شود. برای کلام او جوابی درست و حسابی آماده کن و از [توانمندی] او غافل مباش و از یادش میر (والسلام). چون طرمّاح این را دانست، شترش را خواباند و از آن فرو آمد و آن را عقال کرد و با گروهی که حدیث می‌کردند نشست [و هم سخن شد].

چون خبر وی به معاویه رسید، به فرزندش یزید دستور داد، بیرون رود و (بر در سرای او) نیروهای تشریفات را به صف کند، یزید که اثر ضربتی بر چهره و صدای کلفتی داشت، بیرون آمد و دستور داد نیروها صف ببندند و آنان این کار را انجام دادند.

به طرمّاح گفتند: آیا بر امیر مؤمنان وارد می‌شوی؟

طرمّاح گفت: برای همین کار آمده‌ام و به آن مأمورم. برخاست و به راه افتاد. چون نیروهای صف بسته را که لباس سیاه به تن داشتند، دید، گفت: اینها کیانند؟ گویا غلامانی حلقه به گوش برای اربابی بر تنگی راه‌اند! چون به یزید نزدیک شد، به وی نگریست و گفت: این شوربختِ شوم‌زاده‌گشاد حلقوم، ضربه دیده بر خرطوم کیست؟

گفتند: خاموش [دهانت را ببند] ای اعرابی، وی فرزند پادشاه، یزید است. طرمّاح گفت: یزید کیست؟ و پدر او چه کسی است؟! این دو - در قدیم - در دریای سبک مغزی غوطه‌ور بودند و اکنون بر تخت خلافت تکیه زده‌اند.

یزید این سخن را شنید، خونسش به جوش آمد و چنان خشمناک شد که می‌خواست او را بکشد. اما خوش نداشت بی‌اذن پدرش این کار را کند و از ترس پدر، او را نکشت و خشم خویش فرو بُرد و آتش درونش را پنهان ساخت و بر طرمّاح سلام کرد و گفت: ای اعرابی، امیر مؤمنان تو را سلام می‌رساند.

طرمّاح گفت: سلام امیرالمؤمنین را از کوفه همراه خود دارم.
یزید گفت: هرچه می خواهی بپرس، امیر مؤمنان به من دستور داد حاجتت را
برآورم.

طرمّاح گفت: حاجتم این است که از جایش برخیزد تا کسی که از او به این امر
اولی است [در آنجا] بنشیند.

یزید گفت: اندکی پیش چه خواستی؟

طرمّاح گفت: در آمدن بر معاویه.

یزید دستور داد دربانان کنار روند و او را پیش معاویه و اطرافیانش بُرد.
چون طرمّاح با کفش در آنجا وارد شد، به او گفتند: کفش هایت را در آور!
طرمّاح به چپ و راست نگریست، سپس پرسید: آیا اینجا پروردگار وادی
مقدس است که کفشم را در آورم؟! ^(۱) نگاه کرد و دید معاویه بر تخت نشسته
است و همدمان و خواص او همراه اویند، پیش او و خدمتکارانش حضور
یافت، ^(۲) گفت: سلام بر تو ای پادشاه سرکش!

عمرو بن عاص به طرمّاح نزدیک شد و گفت: وای بر تو ای اعرابی، چرا او را
امیر مؤمنان صدا نمی زنی؟!

طرمّاح گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مؤمنان که ماییم، چه کسی او را - به
خلافت - امیر ما ساخت؟!

۱. اشاره به آیه ۱۲ سوره طه: ﴿فَاَخْلَعْنَا نَمْلَكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾؛ کفش هایت در آور که تو
در سرزمین مقدس «طوی» ای.

۲. براساس متن «بحار» (ومثل بین یدیه خَلَمَهُ) ترجمه چنین است: و پیش او خدمتکارانش
حاضرند.

معاویه پرسید: ای اعرابی با خود چه داری؟
 طرمّاح گفت: نامه‌ای سر به مهر از امام معصوم.
 معاویه گفت: آن را به من ده.
 طرمّاح گفت: خوش ندارم بر فرشت پا نهم.
 معاویه به عمرو بن عاص اشاره کرد و گفت: به دست این وزیرم بده [تا برایم
 بیاورد].

طرمّاح گفت: هرگز چنین نکنم، امیر ظالم است و وزیر خائن.
 معاویه با اشاره به یزید گفت: به این [فرزندم] بده.
 طرمّاح گفت: به شیطان باج نمی‌دهم، چه رسد به اولادش.
 معاویه با اشاره به غلامی که بالا سر او ایستاده بود، گفت: به این غلامم بده.
 طرمّاح گفت: برده‌ای را از حرام خریدی و به ناحق به خدمت گرفتی.
 معاویه گفت: وای بر تو ای اعرابی، چاره چیست؟ چگونه نامه را بگیرم.
 طرمّاح گفت: از جایت برخیز و بی آنکه ناپسندت آید، به دست خویش آن
 را بگیر؛ چراکه نامه‌ای است از شخص کریم و سیدی دانا و دانشمندی بردبار که
 نسبت به مؤمنان دل‌سوز است و مهربان.

چون معاویه این سخن را شنید، از جا جهید و نامه را با خشم از طرمّاح
 گرفت و باز کرد و خواند و زیر زانوش گذاشت و پرسید: پدر حسن و حسین را
 در چه حالی برجای نهادی؟

طرمّاح گفت: در حالی که (خدا را شکر) مانند ماه شب چهارده بود و
 اصحابش همچون ستاره‌های درخشان و تابان پیرامونش می‌درخشیدند. هرگاه

فرمانی می‌داد، سوی آن می‌شتافتند و هرگاه از چیزی نهی می‌کرد، حریم نمی‌شکستند. ای معاویه، او در جنگ در پوست پهلوانی دلیر و یل‌بی‌باکی در می‌آید که اگر به لشکری برخورد، آن را شکست می‌دهد و به خاک مذلت می‌نشانند و اگر با حریفی روبه‌رو گردد، او را [از سر راه] برمی‌دارد و نابودش می‌کند، و اگر با دشمن مواجه شود، او را می‌کشد و قطعه قطعه می‌کند.

معاویه پرسید: حسن و حسین در چه حالی بودند؟

طرمّاح گفت: به حمد الله، جوان، با تقوا، پاک، آراسته، پاک دامن، صحیح و سالم، دو آقای پاکیزه، عاقل، عالم، مُصلِح در دنیا و آخرت.

معاویه، اندکی خاموش ماند، سپس گفت: ای اعرابی، چقدر فصیحی!

طرمّاح گفت: اگر به درگاه امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب برسی [در آنجا] ادیبان اهل فصاحت و بلاغت را می‌یابی و فقیهان را می‌یابی که نجیب، باتقوا و برگزیده‌اند، رجالی را می‌بینی که در سیمای آنها اثر سجده است تا آنجا که هرگاه آتش کارزار بفروزد، خود را در شعله‌های آن می‌اندازند، در حالی که قلب‌ها را بر زره‌هاشان پوشانده‌اند، شب زنده دارند و روزها روزه‌دار، در راه خدا و ولی خدا - علی - سرزنش ملامتگری آنان را باز نمی‌دارد.

ای معاویه، اگر تو آنان را در این حال بنگری، در دریایی عمیق غرق می‌شوی که از گردابش نجات نمی‌یابی.

عمرو بن عاص پنهانی به معاویه گفت: این شخص، یک اعرابی بیابان‌نشین است، اگر با مال دهانش را پُر کنی، سخن نیک درباره‌ات بر زبان می‌آورد.

معاویه گفت: ای اعرابی درباره‌ جایزه چه می‌گویی؟ آیا از من می‌ستانی یا نه؟

طرمّاح گفت: آن را می‌گیرم، والله، می‌خواهم روحت را از جسدت باز گیرم، چه رسد به قبض مال از خزانه‌ات.

معاویه دستور پرداخت ده هزار درهم را به او داد، سپس گفت: دوست داری بر این بیفزایم؟

طرمّاح گفت: بیش از این بده، از مال پدرت که نمی‌دهی! خدای متعال دوستدار کسی است که اضافه کند.

معاویه گفت: بیست هزار درهم به او دهید.

طرمّاح گفت: [عدد را] فردش کن، خدا فرد (و یگانه) است و فرد را دوست می‌دارد.

معاویه گفت: سی هزار درهم به او دهید.

طرمّاح چشمش را به پرداخت آن مال دوخت، ساعتی درنگ کرد و گفت: ای پادشاه، بر تخت نشسته‌ای و مرا ریشخند می‌کنی!

معاویه پرسید: چرا این حرف را می‌گویی ای اعرابی؟

طرمّاح گفت: زیرا به جایزه‌ای فرمان دادی که نه من آن را می‌بینم و نه تو، به منزله بادی می‌ماند که از قلّه کوه‌ها می‌وزد.

مال را حاضر کردند و پیش روی طرمّاح گذاشتند. طرمّاح آن را گرفت و ساکت شد و چیزی نگفت.

عمرو بن عاص گفت: ای اعرابی، جایزه امیر مؤمنان را چگونه دیدی؟

طرمّاح گفت: این مال، مال مسلمانان بود در خزانه پروردگار جهانیان، بنده‌ای از بندگان صالح خدا آن را ستاند.

معاویه به کاتب خویش رو کرد و گفت: جواب وی را بنویس، والله، دنیا بر من تاریک شد و [بیش از این] برایم طاقت نماند [که درشت‌گویی‌ها و گوشه و کنایه‌های این مرد را بشنوم].

کاتب کاغذ را گرفت و نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان؛

از بنده خدا و پسر بنده خدا، معاویه بن ابی سفیان، به علی بن ابی طالب؛

اما بعد، با سپاهی از لشکریان شام سویت رهسپار شوم که جلوداران آن در کوفه و پس قراولانش در ساحل دریا باشد. با هزار بار خردل تو را هدف قرار می‌دهم که زیر هر بار خردل، هزار جنگجو شمشیر زند.

اگر آتش فتنه را خاموش ساختی و قاتلان عثمان را به ما سپردی [که هیچ] وگرنه، نگو که پسر ابو سفیان بر ما شورید.

شجاعت اهل عراق تو را نفریبد و اتفاق و اتحاد آنان مغرورت نکند؛ چراکه یكدلی وَمَثَلِ آنها همچون خری است که [با صدای خر دیگر] عرعر می‌کند،^(۱) آنان با هر صدایی همراه می‌شوند (والسلام).

۱. بر اساس متن «بحار» (فَإِنْ اتَّفَقَهُمْ نَفَاقٌ...) ترجمه چنین است: زیرا اتفاق و همبستگی آنها، منافقانه است...

چون طرمّاح به آنچه از قلم کاتب بیرون آمد نگریست، گفت: سبحان الله (شگفتا) با این ادّعا نمی‌دانم تو دروغ‌گوتری یا نویسنده‌ات! اگر جنّ و انس شرق و غرب جمع شوند، از پس این کار بر نمی‌آیند. معاویه نگاه کرد و گفت: به خدا سوگند، امر مرا نوشت [از پیش خود نگاشت].

طرمّاح گفت: اگر تو امرش نکردی [و از پیش خود آن را نوشت] حقیرت کرد و اگر به امر توست، رسوایت نمود. یاگفت: اگر از پیش خود این را نوشت، به تو خیانت ورزید و اگر تو او را به این سخن امر کردی، هر دو تان در دنیا و آخرت، خائن و دروغ‌گویید. سپس طرمّاح گفت: ای معاویه، به گمانم مرغابی را به رودخانه تهدید می‌کنی؟! ^(۱)

- این ترساندن‌ها را واگذار، و عید تو زیان‌بار نیست، آیا صدای بال مگس ضرر می‌رساند؟!
به خدا سوگند، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام خروسی دارد که صدایش بلند و منقارش بزرگ است، لشکریان را با نوک می‌چیند و به سنگدان می‌اندازد و سوی دستگاه دفع سرازیر می‌سازد.
معاویه گفت: والله، چنین است. وی مالک بن [حارث] اشتر نخعی است. سپس گفت: با سلام من [سوی علی] بازگردد.

۱. نمونه این تعبیر، در این بیت سعدی شیرازی آمده است:

گر از نیستی دیگری شد هلاک تو را هست، بَطُّ را زتوفان چه باک

در روایت دیگری آمده است: این مال و نامه را بگیر و بازگرد. خدا از جانب صاحبیت تو را جزای خیر دهد.

طرمّاح نامه را گرفت و مال را برداشت و از نزد معاویه بیرون آمد و بر مرکب سوار شد و به راه افتاد.

آن گاه معاویه به اصحابش رو کرد و گفت: اگر همه دارایی ام را به یکی از شما دهم، $\frac{۱}{۱۰۰}$ (یک صدم) آنچه را این اعرابی از طرف صاحبش ادا کرد، از طرف من ادا نمی کند.

عمرو عاص گفت: اگر قرابتی همچون خویشاوندی امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام را داشتی و حق با تو بود (چنان که حق با اوست) چند برابر این را از جانب تو ادا می کردیم.

معاویه گفت: خدا دهانت را خُرد سازد و لب هایت را ببرد. والله سخن تو از کلام این اعرابی بر من سخت تر آمد. سراسر دنیا [با همه گشادی اش] بر من تنگ گردید.

[یادآوری]

می گویم: مجلسی رحمته الله علیه این خبر را از کتاب «الاختصاص» با مغایرت هایی در عبارت روایت می کند. ^(۱) از آنجا که این روایت جامع تر بود، آن را بر روایت اختصاص برگزیدیم.

۱. بنگرید به، الإختصاص: ۱۳۸ - ۱۴۱؛ بحار الأنوار ۳۳: ۲۸۵ - ۲۸۸، حدیث ۵۴۹.

حديث (٦٦)

حكايت شيخ اعرابي با معاويه

الفضائل ، اثر شاذان بن جبرئيل رضي الله عنه .

در فضائل شاذان بن جبرئيل - با حذف اسناد - از جابر بن عبدالله انصاري رضي الله عنه

روایت است که گفت:

كُنْتُ أَنَا وَمُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ ، فَبَيْنَا نَحْنُ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ نَظَرْنَا إِلَى شَيْخٍ وَهُوَ مُقْبِلٌ مِنْ صَدْرِ الْبَرِّيَّةِ مِنْ نَاحِيَةِ الْعِرَاقِ ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : عَرَّجُوا بِنَا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ لِنَسْأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلَ وَإِلَى أَيْنَ يُرِيدُ ؟

وَكَانَ مَعَ مُعَاوِيَةَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِيُّ وَوَلَدَا مُعَاوِيَةَ ، خَالِدٌ وَبَزِيدٌ وَعَمْرُو بْنُ

الْعَاصِ .

قَالَ : فَعَرَّجْنَا إِلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا شَيْخُ ، وَإِلَى أَيْنَ تُرِيدُ ؟

فَلَمْ يُجِبْهُ الشَّيْخُ . فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ : لِمَا لَا تُجِيبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟

فَقَالَ الشَّيْخُ : إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّحِيَّةَ غَيْرَ هَذِهِ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : صَدَقْتَ يَا شَيْخُ وَأَخْطَأْنَا ، وَأَحْسَنْتَ وَأَسَانَا ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

شَيْخُ .

فَقَالَ الشَّيْخُ : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : مَا اسْمُكَ يَا شَيْخُ ؟

فَقَالَ : اسْمِي جَبَلٌ .

وَكَانَ ذَلِكَ الشَّيْخُ طَاعِنًا فِي السِّنِّ ، بِيَدِهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَدِيدِ ، وَوَسَطُهُ مَشْدُودٌ

بِشَرِيظٍ مِنْ لَيْفِ الْمُقْلِ ، وَعَلَى رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفِ الْمُقْلِ ، وَعَلَيْهِ كِسَاءٌ وَقَدْ سَقَطَ

لِحَمَاتِهِ وَبَقِي سَدَاتِهِ، ^(۱) وَقَدْ بَانَتْ شَرَايِفُ خَدَيْهِ، وَقَدْ غَطَّتْ حَوَاجِبُهُ عَلَى عَيْنَيْهِ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ، وَإِلَى أَيْنَ تُرِيدُ؟

قَالَ: أَتَيْتُ مِنَ الْعِرَاقِ، أُرِيدُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: كَيْفَ تَرَكْتَ الْعِرَاقَ؟

قَالَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَاتِ وَالْإِنْفَاقِ.

قَالَ: لَعَلَّكَ أَتَيْتَ مِنَ الْكُوفَةِ، مِنَ الْغُرِيِّ؟

قَالَ الشَّيْخُ: وَمَا الْغُرِيُّ؟

قَالَ مُعَاوِيَةُ: الَّذِي فِيهِ أَبُو تَرَابٍ.

قَالَ الشَّيْخُ: مَنْ تَعْنِي بِذَلِكَ، وَمَنْ أَبُو تَرَابٍ؟

قَالَ: ابْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ لَهُ الشَّيْخُ: أَرُغِمَ اللَّهُ أَنْفَكَ، وَرَضَّ اللَّهُ فَاكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّكَ وَأَبَاكَ، وَلِمَ لَا

تَقُولُ الْإِمَامَ الْعَادِلَ، وَالْعَيْثُ الْهَاطِلُ، يَعْسُوبُ الدِّينَ، وَقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ

وَالْمَارِقِينَ، سَيْفُ اللَّهِ الْمَسْلُوبِ، ابْنُ عَمِّ الرَّسُولِ، وَرَوْحُ الْبَتُولِ، تَاجُ الْفُقَهَاءِ، وَكَثْرُ

الْفُقَرَاءِ، وَخَامِسُ أَهْلِ الْعَبَاءِ، وَاللَّيْثُ الْغَالِبُ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

(عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ).

فَعِنْدَهَا قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، إِنِّي أَرَى لِحْمَكَ وَدَمَكَ قَدْ خَالَطَ لِحْمَ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ وَدَمَهُ حَتَّى لَوْ مَاتَ ^(۲) عَلِيٌّ مَا أَنْتَ فَاعِلٌ؟

قَالَ: لَا أَتَيْتُهُمْ فِي فَقْدِهِ رَبِّي، وَأُجِلُّ فِي بُعْدِهِ حُزْنِي، وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يُمِيتُ

۱. در «الفضائل»، آمده است: قد سقطت لِحْمَتُهُ وَبَقِيَتْ سَدَاتُهُ...؛

و در «بحار بدین گونه ضبط است: قد سقط لِحَامُهُ وَبَقِيَ سَدَاتُهُ...»

۲. در «فضائل ابن شاذان: ۷۷» ضبط بدین گونه است: فلو مات علي ما أنت فاعل.

سَيِّدِي وَإِمَامِي حَتَّى يَجْعَلَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَّةً قَائِمَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

فَقَالَ : يَا شَيْخُ ، هَلْ تَرَكْتَ مِنْ بَعْدِكَ أَمْرًا تَفْتَحِرُ بِهِ ؟

قَالَ : تَرَكْتُ الْفَرَسَ الْأَشَقْرَ ، وَالْحَجَرَ وَالْمَدْرَ ، وَالْمِنْهَاجَ لِمَنْ أَرَادَ الْمَعْرَاجَ .

قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ : لَعَلَّهُ لَا يَعْرِفُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

فَسَأَلَهُ مُعَاوِيَةَ ، فَقَالَ : يَا شَيْخُ أَتَعْرَأْنِي ؟

قَالَ الشَّيْخُ : وَمَنْ أَنْتَ ؟

فَقَالَ : أَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، أَنَا الشَّجَرَةُ الرَّكِيَّةُ وَالْفُرُوعُ الْعَلِيَّةُ سَيِّدُ بَنِي أُمَيَّةَ .

فَقَالَ الشَّيْخُ : بَلْ أَنْتَ اللَّعِينُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فِي كِتَابِهِ السُّمِّينِ ، إِنَّ اللَّهَ قَالَ :

﴿ وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ ﴾ ^(١) ، وَالشَّجَرَةُ الْخَبِيثَةُ وَالْعُرُوقُ الْمُجْتَنَّةُ الْخَسِيسَةُ

الَّذِي ظَلَمَ نَفْسَهُ وَرَبَّهُ .

وَقَالَ فِيهِ نَبِيُّهُ : الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ الزَّيْمِ بْنِ الزَّيْمِ ، ابْنِ أَكَلَةِ

الْأَكْبَادِ ، الْفَاشِي ظَلَمُهُ فِي الْعِبَادِ .

فَعِنْدَهَا اغْتَاظُ مُعَاوِيَةَ وَحَنَقٌ عَلَيْهِ ^(٢) فَوَدَّ يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفِهِ وَهَمَّ بِقَتْلِ الشَّيْخِ ، ثُمَّ

قَالَ : لَوْ لَا أَنَّ الْعَفْوَ حَسَنٌ لَأَخَذْتُ رَأْسَكَ ، ثُمَّ قَالَ أَرَأَيْتَ لَوْ كُنْتُ فَاعِلًا ذَلِكَ ؟

قَالَ الشَّيْخُ : إِذَا وَاللَّهِ أَفُوزُ بِالسَّعَادَةِ وَتَفُوزُ أَنْتَ بِالسَّقَاوَةِ ، وَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ أَشْرُّ

مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ؛ وَعُثْمَانُ شَرٌّ مِنْكَ .

قَالَ مُعَاوِيَةَ : يَا شَيْخُ ، هَلْ كُنْتَ حَاضِرًا يَوْمَ الدَّارِ ؟

قَالَ : وَمَا يَوْمَ الدَّارِ ؟

١ . سورة اسراء (١٧) آية ٦٠ .

٢ . در «الفضائل» ، «وَحَنَقٌ عَلَيْهِ» ضبط است .

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَوْمَ قَتَلَ عَلِيٌّ عُمَانَ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: تَاللَّهِ مَا قَتَلَهُ، وَلَوْ فَعَلَ ذَلِكَ لَعَلَّاهُ بِأَسْيَافِ حَدَادٍ وَسَوَاعِدِ شِدَادٍ
وَكَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُطِيعًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ صَفِّينَ؟

قَالَ: وَمَا غَبْتُ عَنْهَا.

قَالَ: كَيْفَ كُنْتَ فِيهَا؟

قَالَ: أُيِّمْتُ مِنْكَ أَطْفَالَاً، وَأَرْمَلْتُ مِنْكَ نِسْوَاناً، وَكُنْتُ كَاللَّيْثِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ
تَارَةً وَبِالرَّمْحِ أُخْرَى.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: هَلْ ضَرَبْتَنِي بِشَيْءٍ قَطُّ؟

قَالَ الشَّيْخُ: ضَرَبْتُكَ بِثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ سَهْمًا، فَأَنَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا
فِي بُرْدَتِكَ، وَصَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي مَسْجِدِكَ، وَصَاحِبُ السَّهْمَيْنِ
اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي عَضْدِكَ، لَوْ كَشَفْتَ الْآنَ لَأَرَيْتُكَ مَكَانَهُمَا.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ الْجَمَلِ؟

قَالَ الشَّيْخُ: وَمَا يَوْمُ الْجَمَلِ؟

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَوْمَ قَاتَلْتُ عَائِشَةَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: وَمَا غَبْتُ عَنْهَا.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، الْحَقُّ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ أَمْ مَعَ عَائِشَةَ؟

قَالَ الشَّيْخُ: بَلَّ مَعَ عَلِيٍّ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخَ أَلَمَ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ﴾^(١)، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:
« أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ »؟

قَالَ الشَّيْخُ: أَلَمَ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ.. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ
الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ﴾^(٢)، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ خَلِيفَتِي عَلَى نِسْوَانِي وَأَهْلِي،
وَطَلَّاقُهنَّ بِيَدِكَ؟! أَفَتَرَى فِي ذَلِكَ مَعَهَا حَقٌّ حَتَّى سَفَكَتَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَأَذْهَبْتَ
أَمْوَالَهُمْ، فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَهِيَ كَأَمْرَةِ نُوحٍ فِي النَّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَى
الْكَافِرِينَ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، مَا جَعَلْتَ لَنَا شَيْئًا نَحْتَجُّ بِهِ عَلَيْكَ، فَمَتَى أَظْلَمَتِ الْأُمَّةُ
وَطُفِيتْ عَنْهُمْ قَنَادِيلُ الرَّحْمَةِ؟

قَالَ: لَمَّا صرَّتْ أَمِيرَهَا، وَعَمَرُو بَنُ الْعَاصِ وَزِيرَهَا.

قَالَ: فَاسْتَلْقَى مُعَاوِيَةُ عَلَى قَفَاهُ مِنَ الضَّحِكِ وَهُوَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ، فَقَالَ: يَا
شَيْخُ، هَلْ مِنْ شَيْءٍ نَقْطَعُ بِهِ لِسَانَكَ؟
قَالَ: وَمَا ذَلِكَ؟

قَالَ: عِشْرُونَ نَاقَةً حَمْرَاءَ مَحْمِلُهُ عَسَلًا وَبُرًّا وَسَمْنًا، وَعِشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ تُنْفِقُهَا
عَلَى عِيَالِكَ، وَتَسْتَعِينُ بِهَا عَلَيَّ زَمَانِكَ.

قَالَ الشَّيْخُ: لَسْتُ أَقْبَلُهَا.

قَالَ: وَلِمَ ذَلِكَ؟

١. سورة احزاب (٣٣) آية ٦.

٢. سورة احزاب (٣٣) آيات ٣٢-٣٣.

قَالَ الشَّيْخُ: لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: دِرْهَمٌ حَلَالٌ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ حَرَامٍ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَئِنْ أَقَمْتَ فِي دِمَشْقَ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.

قَالَ: مَا أَنَا مُقِيمٌ مَعَكَ فِيهَا.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: وَلِمَ ذَلِكَ؟

قَالَ الشَّيْخُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^(۱) وَأَنْتَ أَوَّلُ ظَالِمٍ وَآخِرُ ظَالِمٍ. ثُمَّ تَوَجَّهَ الشَّيْخُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ؛^(۲)

جابر می‌گوید: من و معاویه در شام بودیم. روزی نگاهمان به پیرمردی افتاد که از سینه بیابان از ناحیه عراق می‌آمد. معاویه گفت: بیاید سوی این شیخ برویم و از او بپرسیم از کجا می‌آید و به کجا قصد دارد برود؟ همراه معاویه، ابو‌اعور سلمی و دو فرزند معاویه (خالد و یزید) و عمرو بن عاص بودند.

با معاویه پیش آن پیرمرد رفتیم. معاویه از او پرسید: ای شیخ، از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟

آن شیخ جوابی نداد. عمرو بن عاص به او گفت: چرا امیر مؤمنان را پاسخ نمی‌دهی؟

آن پیرمرد گفت: خدا تحیت را غیر این سخن قرار داد!

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۳.

۲. الفضائل (ابن ساذان): ۷۷-۷۹؛ بحار الأنوار ۳۳: ۲۴۷-۲۵۰، حدیث ۵۲۳.

معاویه گفت: راست گفתי ای شیخ، حرفت درست است و ما خطا کردیم، تو با ادبی و ما بی ادب [که بی سلام از تو پرس و جو نمودیم] سلام بر تو ای شیخ. آن شیخ پاسخ داد: علیک السلام [بر تو هم سلام باد].

معاویه پرسید: نامت چیست؟

آن شیخ پاسخ داد: اسم من «جَبَل» است.

وی مردی سالمند بود، چیزی آهنین در دست داشت که میانه آن با ریسمانی از لیف مُقَل بسته شده بود و دو لنگه کفش از لیف مُقَل به پا داشت و عبایی نخ نما (که کرک و مو و پرزش رفته بود و تار و پودش مانده بود) بر دوشش به چشم می آمد. دو سر استخوان های گونه اش بیرون می زد و ابروها چشم هایش را می پوشاند.

معاویه پرسید: ای شیخ، از کجا می آیی و قصد کجا داری؟

وی پاسخ داد: از عراق می آیم و قصد رفتن به بیت المقدس را دارم.

معاویه پرسید: عراق در چه حال بود؟

شیخ گفت: [غرق] در خیر و برکت و انفاق.

معاویه پرسید: شاید تو از کوفه از «عَری» می آیی؟

آن شیخ گفت: عَری چیست؟

معاویه گفت: همان جا که ابو تراب در آن است.

شیخ پرسید: مقصودت از این حرف چیست، و ابو تراب کیست؟

معاویه گفت: ابن ابی طالب.

شیخ گفت: خدا بینی ات را به خاک بمالد و دهانت را بشکند و مادر و پدرت

را لعنت کند، چرا نمی‌گویی: امام عادل، باران سیل آسا، پادشاه دین، قاتل مشرکان و قاسطان و مارقان، و شمشیر آخته خدا، پسر عموی پیامبر، همسر بتول، تاج فقها، گنج فقرا، نفر پنجم اهل عبا، شیر پیروزمند، پدر حسن و حسین، علی بن ابی طالب (صلوات و سلام خدا بر او باد).

در این هنگام، معاویه گفت: ای شیخ، می‌بینم که گوشت و خونت با گوشت و خون علی بن ابی طالب آمیخته است! اگر علی بمیرد چه می‌کنی؟
وی گفت: در فقدان علی، پروردگارم را متهم نمی‌کنم و در دوری‌اش اندوهم تمامی نخواهد داشت و می‌دانم که خدا آقا و امام را نمی‌میراند مگر اینکه از نسل او حجّتی را تا روز قیامت به پا می‌دارد.

معاویه پرسید: ای شیخ، آیا پس از خود میراثی بر جای گذاشتی تا بدان افتخار کنی؟

وی گفت: اسب سفید (یا اسب طلایی و زرد) و سنگ و کلوخی^(۱) را بر جای نهادم و راه و رسم خویش را برای کسی که در پی معراج باشد.
عمرو عاص گفت: ای امیر مؤمنان، شاید وی تو را نمی‌شناسد!
معاویه پرسید: ای شیخ، آیا مرا می‌شناسی؟
وی پرسید: تو که هستی؟

معاویه گفت: من معاویه بن ابی سفیانم، منم صاحب شجره پاک و شاخسار بلند، و سالار بنی امیه.

۱. این عبارت، ترجمه «الحجر والمدّر» می‌باشد. گرچه واژه «مدّر» معنای «زمین» را در بر دارد، لیکن به نظر می‌رسد - در اینجا - از این دو واژه، «خانه و کاشانه» مد نظر است.

وی گفت: تو بر زبان پیامبر، در کتاب روشنگرش، لعنت شدی، خدای متعال می‌فرماید: «و شجرة نفرین شده در قرآن»، سلسله پلید و ریشه‌های برکنده پست، کسی که به خود و خدا ستم کرد.

و پیامبر ﷺ در این باره فرمود: بر پسر ابو سفیان، زاده حرام اندر حرام، فرزند هند جگر خوار، کسی که ظلم او دامن‌گیر بندگان شد، خلافت حرام است.

در این هنگام، معاویه خشمگین شد و نفَسش بند آمد،^(۱) دست به قبضه شمشیر برد و خواست او را بکشد، سپس [پشیمان گشت و] گفت: اگر عفو پسندیده نبود، سرت را از بدن برمی‌داشتم، راستی، اگر این کار را می‌کردم، نظرت چه بود؟

وی گفت: در این صورت، والله، من رستگار می‌شدم و تو بدبخت، بدتر از تو بهتر از من را کشت، و عثمان بدتر از تو بود.

معاویه پرسید: ای شیخ، در «یوم الدار» حاضر بودی؟

وی پرسید: یوم الدار چیست؟

معاویه گفت: روزی که علی عثمان را کشت.

وی گفت: به خدا سوگند، علی عثمان را به قتل نرساند و اگر این کار را می‌کرد، شمشیرهای تیز و بازوهای قوی را بر سرش بالا می‌برد و در این کار فرمان‌بردار خدا و رسولش بود.

۱. براساس - متن مأخذ (که «حَقَّقَ علیه» ضبط است) ترجمه چنین است: معاویه به خشم آمد و به شدت عصبانی شد.

معاویه پرسید: ای شیخ، در جنگ صفین حضور داشتی؟
وی پاسخ داد: از آن غایب نبودم.

معاویه پرسید: در آن چه کار کردی؟
وی پاسخ داد: طفلانی از [مردان سپاه] تو را یتیم و زنانی را بیوه کردم و همچون شیر، گاه شمشیر می‌زدم و گاه نیزه.

معاویه پرسید: آیا هرگز به من زخم زدی؟
وی پاسخ داد: هفتاد و سه تیر تو را زدم. منم صاحب دو تیری که بر عبایت خورد، و دو تیری که در جای سجدهات نشست و دو تیری که در بازویت فرو رفت و اگر الآن بازویت را لُخت کنی جایشان را نشانت می‌دهم.

معاویه پرسید: ای شیخ، در جنگ جمل [هم] بودی؟
وی پرسید: جنگ جمل چیست؟
معاویه گفت: روزی که عایشه با علی جنگید.
وی گفت: از آن غایب نبودم.

معاویه پرسید: ای شیخ، حق با علی بود یا با عایشه؟
وی پاسخ داد: حق با علی بود.

معاویه گفت: ای شیخ، آیا خدا نفرمود: «همسران پیامبر به منزلهٔ مادران مؤمنان اند»؟ و پیامبر نفرمود: عایشه اُمّ المؤمنین است؟!
وی پاسخ داد: آیا خدای متعال نفرمود: «ای زنان پیامبر... در خانه‌ها تان بمانید و همچون جاهلیت نخستین خود را نیاراید»؟! و پیامبر ﷺ نفرمود: ای علی، تو خلیفه‌ام بر زنان و خانوادهٔ منی، طلاق آنها به دست اوست؟! آیا با وجود این، حق با عایشه بود تا خون مسلمانان را بریزد و اموالشان را از بین

ببرد؟! لعنت خدا بر قوم ستمکاران باد! او [عایشه] مانند زن نوح در دوزخ است و آتش بد جایگاهی برای کافران است.

معاویه گفت: ای شیخ، برای ما حجّتی نگذاشتی تا به آن بر تو احتجاج ورزیم [بگو] چه زمانی بر امت ظلم شد و قنديل های رحمت از آنها خاموش گردید؟ وی گفت: وقتی تو امیرشان شدی و عمرو بن عاص وزیرشان گشت.

معاویه - در حالی که بر پشت اسب بود - از خنده به پشت افتاد و گفت: ای شیخ، آیا با چیزی زیان بادت کنیم؟

وی پرسید: آن چیست؟

معاویه گفت: بیست ناقه سرخ موی با بار غسل و گندم و روغن و ده هزار درهم که بر عیالت هزینه کنی و با آنها روزگار بگذرانی.

شیخ گفت: آن را نمی پذیرم.

معاویه پرسید: چرا؟

شیخ گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: یک درهم از حلال، از هزار درهم حرام بهتر است.

معاویه گفت: اگر در دمشق اقامت گزینی، گردنت را می زنم.

شیخ گفت: در این شهر با تو نمی مانم.

معاویه پرسید: برای چه؟

شیخ گفت: زیرا خدای متعال می فرماید: «به ظالمان نزدیک مشوید که آتش [آنها] به جان شما می افتد - و جز خدا اولیایی برای شما نیست - سپس یاری

نمی شوید» و اول ظالم و آخر ظالم تویی.

سپس آن شیخ سوی بیت المقدس رهسپار شد.

حدیث (۶۷)

[مباهات خدا بر فرشتگان، به خاطر جان فشانی علی علیه السلام در لیلۃ المبیت]

الفصول المهمه، اثر علی بن احمد مالکی [ابن صباغ از عالمان سنی].

علی بن احمد مالکی می گوید: امام حجۃ الاسلام، ابو حامد، محمد بن محمد

غزالی، در کتاب «احیاء علوم الدین» آورده است:

إِنَّ لَيْلَةَ بَاتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ: إِنِّي أَخَيْتُ بَيْنَكُمَا وَجَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمَرِ الْآخِرِ، فَأَيُّكُمَا يُؤَثِّرُ صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ؟
فَاخْتَارَ كِلَاهُمَا الْحَيَاةَ وَأَحَبَّاهَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا: أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ أَخَيْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ، فَبَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَيُؤَثِّرُهُ بِالْحَيَاةِ.
اهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ.

فَكَانَ جِبْرِئِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ، وَمِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ يُنَادِي يَقُولُ: بَخَّ بَخٌّ مِنْ مِثْلِكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ؟! يُبَاهِي اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةَ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^(۱)؛^(۲)

شبی که علی بن ابی طالب علیه السلام بر بستر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خوابید. خدای متعال به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: میان شما عقد برادری بستم و عمر یکی از شما

۱. سورة بقره (۲) آیه ۲۰۷.

۲. احیاء علوم الدین ۱۰: ۴۹؛ الفصول المهمه: ۲۹۴؛ تفسیر ثعلبی ۲: ۱۲۶؛ بحار الأنوار

را طولانی‌تر از دیگری ساختم، کدام یک از شما عمر بیشتر را برای همدم خویش برمی‌گزینند؟

هر دو حیات را برگزیدند و دوست‌دارِ زندگی شدند.

خدای متعال سوی آن دو وحی کرد: چرا مانند علی بن ابی طالب نیستید؟! میان او و محمد عقد برادری بستم. علی بر بستر پیامبر شب را به سر بُرد و جانش را فدای او ساخت و زندگی پیامبر را بر حیات خود ترجیح داد.

به زمین فرود آید و او را از دشمنش حفظ کنید.

از این رو، جبرئیل نزد سر آن حضرت ماند و میکائیل نزد پاهایش، منادی ندا می‌داد: خوشا به حالت! چه کسی مثل توست ای علی بن ابی طالب؟! خدا به تو بر ملائکه افتخار می‌کند.

خدای متعال، نازل فرمود: «و از مردم کسی است که برای جلب رضای خدا جانش را می‌فروشد و خدا به بندگان مهربان است».

حدیث (۶۸)

[حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ سُنْدٌ بِهَيْسَتْ]

الفصول المهمة، اثر علی بن احمد مالکی [از عالمان سنی].

از ابن مسعود، از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود:

حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْمًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، وَمَنْ مَاتَ عَلَيْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛^(۱)

یک روز دوستی آل محمد، بهتر از عبادت یک سال است و هر که بر دوستی

آل محمد بمیرد، وارد بهشت می‌شود.

حدیث (۶۹)

[رویدادهای هنگام تولد امام علیه السلام]بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد عباد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان دینلمی، از پدرش سلیمان از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِنَ الْجَنَّةِ، وَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ إِلَى الْأَرْضِ، وَقَعَ وَهُوَ وَاضِعٌ يَدَيْهِ إِلَى الْأَرْضِ، رَافِعٌ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَلِمَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِأَنَّ مُنَادِيًا يُنَادِيهِ مِنْ جَوْ السَّمَاءِ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى: يَا فَلَانَ بْنِ فَلَانَ، اثْبُتْ فَإِنَّكَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، وَعَيْبَةُ عِلْمِي، وَلَكَ وَلِمَنْ تَوَلَّاهُ أَوْجِبْتُ رَحْمَتِي، وَمَنْحْتُ جَنَانِي، وَأَحْلَلْتُ جَوَارِي.

ثُمَّ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي، لِأَصْلِيٍّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي، وَإِنْ أَوْسَعَتْ عَلَيْهِمْ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي.

قَالَ: فَإِذَا انْقَضَى صَوْتُ الْمُنَادِي أَجَابَهُ هُوَ: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.^(۱)

فَإِذَا قَالَهَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَالْعِلْمَ الْآخِرَ، وَاسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛^(۲)

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۸.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۲۳، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷-۳۸، حدیث ۴.

امام صادق عليه السلام فرمود: نطفه امام از بهشت است. هرگاه از شکم مادر بیرون آید، دستانش را به زمین می‌نهد و سرش را سوی آسمان بالا می‌آورد.

[سلیمان می‌گوید: پرسیدم: فدایت شوم! این کار برای چیست؟

امام عليه السلام فرمود: زیرا ندایی از فضای آسمان (از دل عرش، از آفاق بالا) او را صدا می‌زند: ای فلان فرزند فلان، ثابت [قدم] باش؛ چراکه تو برگزیده خلقم و گنجۀ علم منی، برای تو و کسانی که تو را دوست بدارند، رحمتم را واجب ساختم و بهشتم را ارزانی داشتم و همسایگی‌ام را حلال کردم.

باری، به عزت و جلالم سوگند، به آنان که تو را دشمن بدارند، شدیدترین عذابم را می‌چشانم، هرچند در دنیا برایم برایشان در روزی گشایش دهم.

وقتی صدای منادی به آخر رسد، امام او را پاسخ می‌دهد: «خدا شهادت می‌دهد که خدایی جز او نیست، فرشتگان و دارندگان علم - که به پا دارندگان قسطاند - شهادت می‌دهند که خدایی جز خدای عزیز و حکیم وجود ندارد».

هنگامی که این را گفت، خدای علم اول و آخر را به او می‌دهد و سزاسند زیارت روح در شب قدر می‌شود.

حدیث (۷۰)

[پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام وارث علم انبیا و داناتر از همه آنها

و خواص بی‌مانند و شگفت قرآن که نزد آنان علیهم السلام هست]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن، از حماد، از ابراهیم

بن عبدالحمید، از پدرش، از ابوالحسن اول علیه السلام که:

قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، النَّبِيُّ وَرِثَ عِلْمَ النَّبِيِّينَ كُلِّهِمْ؟

قَالَ لِي: نَعَمْ.

قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ أَنْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: وَرِثَهُمُ النَّبِيُّوَّةَ وَمَا كَانَ فِي آبَائِهِمْ مِنَ النَّبِيُّوَّةِ وَالْعِلْمِ؟

قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَعْلَمَ مِنْهُ.

قَالَ، قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ.

قَالَ: صَدَقْتَ، وَسَلَيْمَانَ بْنُ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ كَلَامَ الطَّيْرِ.

قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْدِرُ عَلَى هَذِهِ الْمَنَازِلِ.

فَقَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَشَكََّ فِي أَمْرِهِ: ﴿مَا لِي لَا

أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ ^(١).

وَكَانَتِ الْمَرْدَةُ وَالرِّيحُ وَالنَّمْلُ وَالْإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ لَهُ طَائِعِينَ، وَغَضِبَ

عَلَيْهِ فَقَالَ: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾ ^(٢).

وَإِنَّمَا غَضِبَ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهَذَا وَهُوَ طَيْرٌ قَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ

سُلَيْمَانُ، وَإِنَّمَا أَرَادَهُ لِيَدُلَّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهَذَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ، وَكَانَتِ الْمَرْدَةُ لَهُ

طَائِعِينَ، وَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، وَكَانَتِ الطَّيْرُ تَعْرِفُهُ.

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ

كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى﴾ ^(٣).

١. سورة نمل (٢٧) آية ٢٠.

٢. سورة نمل (٢٧) آية ٢١.

٣. سورة رعد (١٣) آية ٣١.

فَقَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ، فَعِنْدَنَا مَا يُقَطَّعُ بِهِ الْجِبَالُ، وَيُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ، وَيُحْيَا بِهِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ.

وَنَحْنُ نَعْرِفُ مَا تَحْتَ الْهَوَاءِ.

وَإِنْ كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَاتٌ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي أَعْطَاهَا اللَّهُ الْمَاضِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ لَنَا فِي أُمَّ الْكِتَابِ.

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَقُولُ: ﴿ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي

كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾^(۱).

ثُمَّ قَالَ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ﴾^(۲).

فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللَّهُ، فَقَدْ وَرِثْنَا عِلْمَ هَذَا الْقُرْآنِ، الَّذِي فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ

شَيْءٍ؛^(۳)

عبد الحمید می گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم! [آیا] پیامبر صلی الله علیه و آله علم

همه پیامبران را ارث برد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: از آدم علیه السلام تا خودش؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: نبوت را ارث برد و نبوت و علمی که در پدرانشان بود؟

امام علیه السلام فرمود: خدا هیچ پیامبری نفرستاد مگر اینکه محمد صلی الله علیه و آله دانایتر از

اوست.

۱. سورة نمل (۲۷) آیه ۷۵.

۲. سورة فاطر (۳۵) آیه ۳۲.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۱۱۴-۱۱۵، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۶۱-۱۶۲، حدیث ۷.

گفتم: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می‌ساخت!
 امام علیه السلام فرمود: راست گفתי، و سلیمان بن داود، سخن پرندگان را می‌فهمید.
 و این کارها از دست رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی‌آمد.
 سلیمان، هنگامی که ههد را نیافت و در امر وی شک کرد، گفت: «چرا
 ههد را نمی‌بینم؟ وی غایب است».

دیوها، باد، مورچه، آدمی، پری، شیطان‌ها، فرمان‌بردار سلیمان بودند.
 سلیمان بر ههد خشمگین شد و گفت: «او را سخت شکنجه خواهم کرد یا
 خواهم کشت یا دلیل روشنی برایم بیاورد».

خشم سلیمان بر ههد بدان خاطر بود که ههد بر [جاهای] آب رهنمون
 می‌شد. به این پرنده، حسّی داده شد که سلیمان از آن بهره نداشت. سلیمان او را
 خواست تا بر آب راهنمایی‌اش کند. این علم، به سلیمان داده نشده، در حالی که
 دیوها فرمان‌بردارش بودند. سلیمان نمی‌توانست به آب‌های زیر هوا پی ببرد،
 در حالی که ههد آن آب‌ها را در می‌یافت.

خدا در قرآن می‌فرماید: «اگر قرآنی باشد که کوه‌ها به وسیله آن به حرکت
 درآیند یا زمین‌ها پیموده شوند یا با آن با مردگان سخن گفته شود».
 ما این قرآن را ارث بردیم. نزد ما معارفی از این قرآن است که با آن کوه‌ها به
 حرکت می‌آیند، شهرها پیموده شوند و مردگان - به اذن خدا - زنده گردند.
 ما بدانچه زیر هواست آگاهیم.

در کتاب خدا آیاتی است که هر امری از اموری را که خدا به پیامبران و
 رسولان ارزانی داشت، مدّ نظر است. همه آنها را خدا برای ما در «أمّ الکتاب»
 قرار داد.

خدای متعال می فرماید: «هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین هست».

سپس می فرماید: «سپس کتاب [مبین] را به کسانی دادیم که از میان بندگانمان برگزیدیم».

ماییم آن افراد، خدا ما را برگزید. ما علم این قرآن را که در آن بیان هر چیزی هست، ارث بردیم.

[یادآوری]

می گویم: صفّار این روایت را در جزء اوّل کتاب با الفاظی می آورد که با این روایت تفاوت دارد. بجاست به آنها اشاره کنیم.

در آن روایت، پس از «انتهی إلى نفسه» آمده است: «ما بعث الله نبياً» (تا آخر) و زیادتی که در اینجا هست، در آن روایت نیست.

در آن روایت، آمده است: سلیمان بن داود، زبان پرندگان را می دانست، آیا رسول خدا ﷺ بر این منزلت‌ها قادر است؟

سپس می گوید: همانا سلیمان (تا آخر عبارت) و در آن آمده است: ما آب را زیر هوا می شناسیم (تا آخر).^(۱)

تفاوت‌های دیگری [نیز] در آن روایت به چشم می خورد که ذکر آنها فایده‌ای ندارد. مؤدّای هر دو روایت، یکی است (والسلام).

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۷، حدیث ۱.

حدیث (۷۱)

[امام علی علیه السلام کانون و خاستگاه همه علوم]بصائر الدرجات، اثر صفار علیه السلام.

صفار علیه السلام می‌گوید: برایم حدیث کرد محمد بن جعفری، از جعفر بن بشیر و حسن بن علی بن فضال، از مُثنی، از زراره که گفت:

كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «سَلُونِي عَمَّا سِئْتُمْ وَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ».
 فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلْيَذْهَبِ
 النَّاسُ حَيْثُ شَاءُوا.

فَوَاللَّهِ لِيَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ مِنْ هَاهُنَا؛ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ ^(۱)؛ ^(۲)

زراره می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم. یکی از کوفیان درباره این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید که فرمود: آنچه را خواستید از من سؤال کنید، از چیزی نمی‌پرسید مگر اینکه بدان آگاهتان می‌سازم. امام علیه السلام فرمود: نزد هیچ کس علمی نیست مگر اینکه از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد.

و با دست به مدینه [به خانه‌اش] اشاره کرد و فرمود: مردم هر جا خواهند بروند. والله، امر [معارف دین، ...] از این جا آنان را می‌آید.

۱. در «الكافی ۱: ۳۹۹، حدیث ۲» به جای «إلى المدينة» کلمه «إلى بيته» ضبط است.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۱۲، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۰: ۱۳۶، حدیث ۲۷.

حدیث (۷۲)

[حکایت معانقۀ فرشتهٔ آب با امام علی علیه السلام]

الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

شیخ طوسی رحمته الله روایت می‌کند از ابو محمد فحّام، از منصورى، از عموی پدرش، گفت: برایم حدیث کرد امام علی بن محمد - به اسنادش - از باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

كُنْتُ أَمَاشِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ الْفَرَاتِ إِذْ خَرَجْتُ مَوْجَةً عَظِيمَةً فَغَطَّتْهُ حَتَّى اسْتَرَّتْ عَنِّي، ثُمَّ انْحَسَرَتْ عَنْهُ وَلَا رُطُوبَةَ عَلَيْهِ.
فَوَجَّهْتُ لِذَلِكَ وَتَعَجَّبْتُ وَسَأَلْتُهُ عَنْهُ.

فَقَالَ: وَرَأَيْتَ ذَلِكَ؟

قَالَ، قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: إِنَّمَا الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِالْمَاءِ خَرَجَ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ فَأَعْتَقَنِي؛^(۱)

جابر می‌گوید: با علی علیه السلام کنار فرات قدم می‌زدیم، ناگهان موج بزرگی بیرون زد و آن حضرت را پوشاند و از دیدم پنهان ساخت، سپس از روی وی کنار رفت بی‌آنکه رطوبتی بر آن حضرت باشد.

از این حادثه، به خود لرزیدم و در شگفت ماندم و ماجرا را از آن حضرت

جويا شدم.

امام علیه السلام پرسید: آن را دیدی؟

گفتم: آری.

۱. امالی طوسی: ۲۹۸، حدیث ۵۸۵؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۰۹-۱۱۰، حدیث ۱۶.

فرمود: فرشته موکل (گماشته) بر آب بود. بیرون آمد، بر من سلام کرد و مرا در آغوش گرفت.

[یادآوری]

[می‌گویم] در المناقب، از جماعتی، از جابر مانند این روایت هست. (۱)

حدیث (۷۳)

[فاطمه علیها السلام بهترین اهل زمین]

از مناقب ابن شاذان، اثر ابن شاذان رحمته الله.

از طریق مخالفان (سُنیان)، از ابن عباس روایت است که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ، أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنِّي، وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، فَمَنْ قَاسَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ جَفَانِي فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ رَبِّي.

يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ كِتَابًا مُبِينًا، وَأَمَرَنِي أَنْ أُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ مَا خَلَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ لَمْ يَخْتَجِ إِلَى بَيَانٍ؛ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ فِصَاحَتَهُ كَفِصَاحَتِي، وَدِرَازَتَهُ كَدِرَازَتِي.

وَلَوْ كَانَ الْحِلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا، وَلَوْ كَانَ الْعَقْلُ رَجُلًا لَكَانَ الْحَسَنَ، وَلَوْ كَانَ السَّخَاءُ رَجُلًا لَكَانَ الْحُسَيْنَ، وَلَوْ كَانَ الْحُسْنُ شَخْصًا لَكَانَ فَاطِمَةَ، بَلْ هِيَ أَعْظَمُ.

إِنَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ عُنْصُرًا وَشَرَفًا وَكِرْمًا؛ (۲)

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عبدالرحمان بن عوف، فرمود: ای عبدالرحمان، شما

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۴۳.

۲. مائة منقبة: ۱۳۵، منقبة ۶۷.

اصحاب منید و علی بن ابی طالب از من است و من از علی ام. هرکه علی را با غیر او (دیگران) سنجید، بر من جفا روا داشت و هرکه بر من جفا کرد، مرا آزار داد و هرکه مرا آزد، لعنت پروردگارم بر اوست.

ای عبدالرحمان، خدای متعال کتاب روشنگری بر من نازل فرمود و امرم کرد آنچه را سوی مردم نازل شد برای آنها تبیین کنم مگر علی بن ابی طالب؛ زیرا او به بیان نیاز ندارد، خدای متعال فصاحت و درایت او را همچون فصاحت و درایت من قرار داد.

اگر حلم به صورت شخصی درمی آمد، علی می شد و اگر عقل به سیمای فردی درمی آمد، حسن می گردید و اگر سخاوت به صورت انسانی نمایان می گشت، حسین می شد و اگر زیبایی به صورت آدمی درمی آمد، فاطمه می شد، بلکه فاطمه فراتر از آن است.

همانا دخترم فاطمه، از نظر عنصر و شرف و کرامت، بهترین اهل زمین است.

حدیث (۷۴)

[مباهات خدای متعال بر فرشتگان به جان فشانی علی علیه السلام

در جنگ اُحُد و پاداش سترگی که ارزانی اش می دارد]

از مناقب ابن شاذان، اثر ابن شاذان رحمته الله.

از طریق اهل سنت، روایت است از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن

حسین علیه السلام که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَوْ وَضِعَ إِيمَانُ الْخَلَائِقِ وَأَعْمَالُهُمْ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ، وَوَضِعَ عَمَلُكَ يَوْمَ أُحُدٍ عَلَى كِفَّةٍ أُخْرَى لَرَجَحَ عَمَلُكَ عَلَى جَمِيعِ مَا عَمِلَ الْخَلَائِقُ.

وَإِنَّ اللَّهَ بِأَهْلِ بَيْتِكَ يَا مُحَمَّدٌ لَمَّا كُنْتَ الْمَقْرَبِينَ، وَرَفَعَ الْحُجُبَ مِنَ السَّمَاوَاتِ
السَّبْعِ، وَأَشْرَفَتْ إِلَيْكَ الْجَنَّةُ وَمَا فِيهَا، وَابْتَهَجَ بِفِعْلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ.
وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعَوِّضُكَ ذَلِكَ الْيَوْمَ ^(۱) مَا يَغِيبُ كُلَّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ، وَصِدِّيقٍ
وَشَهِيدٍ؛ ^(۲)

رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، اگر ایمان و
اعمال خلائق را در یک کفه ترازو نهند و عمل تو را در جنگ احد در کفه دیگر،
عمل تو از عمل همه خلائق سنگین تر است.
خدای متعال در روز جنگ احد، به تو بر فرشتگان مقرب مباهات کرد و
حجابها را از آسمانهای هفت گانه برداشت و بهشت و آنچه در آن هست،
سوی تو اشراف یافت و پروردگار جهانیان به فعل تو مسرور شد.
خدای متعال به خاطر آن روز، تو را پاداشی می دهد که هر پیامبر و رسول یا
هر صدیق و شهیدی به آن غبطه می خورد.

حدیث (۷۵)

[همه زمین مال امامان علیهم السلام است که برای شیعیان نشان (ونه غیر آنها)

کسب و کار در آن را تا زمان قیام امام زمان علیه السلام حلال ساختند]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

روایت است از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عمر

بن یزید که گفت:

۱. در «مائه منقبة» آمده است: لَيُعَوِّضُكَ بِذَلِكَ الْيَوْمَ ...

۲. مائه منقبة: ۷۹ - ۸۰، منقبت ۴۷؛ بنایع المودة ۱: ۲۰۱ - ۲۰۲.

رَأَيْتُ مِسْمَعًا بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تِلْكَ السَّنَةَ مَالًا فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟
 قَالَ، فَقَالَ لِي: إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ: إِنِّي كُنْتُ وَلِيَّتُ الْبَحْرَيْنِ
 الْغَوْصِ، فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمْسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ
 وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَأَنْ أُعْرَضَ لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ - تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى - فِي أَمْوَالِنَا.

فَقَالَ: أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟!
 يَا أَبَا سَيَّارٍ، إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا، فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا.
 فَقُلْتُ لَهُ: وَأَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ.
 فَقَالَ: يَا أَبَا سَيَّارٍ، قَدْ طَيَّبْنَاكَ لَكَ وَأَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ، فَضَمَّ إِلَيْكَ مَا لَكَ.
 وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِبَعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ، فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا عليه السلام
 فَيَجْبِيَهُمْ طَسَقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرَكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.
 وَأَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ
 قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ صَغْرَةً.

قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ: مَا أَرَى أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَلَا مِمَّنْ
 يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالًا غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذَلِكَ؛ ^(١)

عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ مِي گويد: مِسْمَع را در مدینه دیدم. در آن سال، مالی را پیش امام
 صادق عليه السلام برده بود و آن حضرت مال را بازگرداند.

١. الكافي ١: ٤٠٨، حديث ٣.

از مِشْمَع پرسیدم: چرا امام علیه السلام مالی را که برایش بُردی رد کرد؟
مِشْمَع گفت: وقتی مال را پیش آن حضرت بردم، گفتم: غَوَاصِی بحرین به
من سپرده شد، به چهار صد هزار درهم دست یافتم، هشتاد هزار درهم، خمس
آن را برایتان آوردم، نخواستم آن را از شما بازدارم و در آن تصرف کنم، این
خمس، حَقِّ شماست که خدای متعال در اموال ما قرار داد.

امام علیه السلام فرمود: آیا از زمین [فقط] همین مقدار مال ماست و خدا جز خمس
آن را برای ما قرار نداد؟!

ای ابو سیّار، همه زمین مال ماست، هرچه خدا از زمین عاید سازد، به ما
تعلق دارد.

گفتم: همه مال را برایتان می آورم.

امام علیه السلام فرمود: ای ابو سیّار، پاکیزه و گوارایت باد! این هشتاد هزار درهم را
هم برایت حلال ساختیم، آن را به دیگر اموالت ضمیمه کن.
تا زمان قیام قائم ما، زمینی که در دست شیعیان ماست [و درآمدی که از آن به
دستشان می آید] برایشان حلال است. هنگامی که قائم ما قیام کند، مالیات آن را
می ستاند و زمین را در دست آنها وامی نهد.

اما کسب و درآمد دیگران از زمین تا زمان قیام قائم ما برای مخالفان ما حرام
است و هنگامی که آن حضرت به پا خیزد، زمین را از دست آنها می گیرد و با
ذلت آنها را از آن بیرون می راند.

عمر بن یزید، بیان داشت: ابو سیّار به من گفت: جز خود هیچ صاحب زمین
و ملک (و دیگر کسانی که در آن کار می کنند) را نمی بینم که مال حلال بخورد
مگر برای کسانی که آنان علیهم السلام آن را پاک و گوارا ساختند.

[یادآوری]

[می گویم] این مِسْمَع، همان مِسْمَع کردین بن عبدالملک است که از بزرگان اصحاب می باشد.

حدیث (۷۶)

[دنیا و آخرت از آن امام علیه السلام می باشد]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

محمد بن یحیی روایت می کند از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر که گفت:

قُلْتُ لَهُ [لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام]: أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ؟

فَقَالَ: أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ، يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ، وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ، جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ.

إِنَّ الْإِمَامَ - يَا أَبَا مُحَمَّدٍ - لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ: ^(۱)

ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا بر امام زکات هست؟

امام علیه السلام فرمود: ای ابو محمد، حرف محالی گفتمی! مگر نمی دانی که دنیا و آخرت ملک امام است، هر جا خواهد می گذارد و به دست هر که خواست می دهد و این کار از طرف خدا برایش جایز است.

ای ابو محمد، امام شبی را - هرگز - سپری نمی سازد که [در آن شب] حق خدایی بر گردنش باشد که خدا آن را جویا شود.

۱. الکافی ۱: ۴۰۸، حدیث ۴.

[علی علیه السلام پدرِ آدم علیه السلام]

مُصَنَّف این کتاب، می‌گوید: این دو خبر (و دیگر روایاتی که به همین معنایند و آنها را نیاوردیم) گویاست به اینکه زمین و آنچه از زمین بیرون آید، به امام علیه السلام تعلق دارد.

از چیزهایی که از زمین برون آمد، آدم علیه السلام و ذریهٔ اوست؛ زیرا همهٔ آنها از خاک آفریده شدند و همین امر، یکی از وجوه نام‌گذاری امیرالمؤمنین علیه السلام به «ابو تراب» است.

عبدالباقی مؤصلی عمری - عامی معاصر - در قصیده‌ای در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام چه نیکو می‌سراید، آنجا که می‌آورد:

خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ^(۱) مِنْ تُرَابٍ فَهُوَ ابْنُ لَكَ وَأَنْتَ أَبُوهُ ^(۲)

- ای علی، خدا آدم را از خاک آفرید، آدم فرزندِ توست و تو پدرش.

حدیث (۷۷)

[از فضایل امامان علیهم السلام جز اندکی که به حدّ صفر می‌رسد]

پرده‌برداری نشد [

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

کُلّینی در کافی در باب نصّ بر ائمه علیهم السلام روایت می‌کند از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از شَبَّابِ صَیْرِفِی، ^(۳) از یونس بن رباط، گفت:

۱. در دست‌خط مؤلف رحمته الله «آدماً» ضبط است که اشتباه می‌باشد. در نسخهٔ شاگرد مؤلف، این واژه به گونهٔ درست «آدم» ضبط است.

۲. سفینه البحار ۶: ۳۸۰ (در این مأخذ «عبدالباقی آفندی» ضبط است).

۳. در «کافی» ضبط بدین‌گونه است: از محمد بن ولید شَبَّابِ صَیْرِفِی ...

دَخَلْتُ أَنَا وَكَامِلُ التَّمَارِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ،
حَدِيثٌ رَوَاهُ فُلَانٌ.

فَقَالَ: أَذْكَرُهُ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حَدَّثَ عَلِيًّا عليه السلام بِالْأَلْفِ بَابٍ يَوْمَ تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ.
فَقَالَ: لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَمَوَالِكِكُمْ؟
فَقَالَ: يَا كَامِلُ بَابٌ أَوْ بَابَانِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا يُرَوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ؟
فَقَالَ: وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرَوْوا مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ؛ ^(۱)

یونس رباط می گوید: من و کاملی تمّار بر امام صادق عليه السلام وارد شدیم. کامل
گفت: فدایت شوم! حدیثی است فلانی آن را روایت می کند.
امام عليه السلام فرمود: آن را بگو.

کامل گفت: حدیث می کند «روزی که پیامبر صلى الله عليه وآله از دنیا رفت، هزار باب برای
علی عليه السلام حدیث کرد که هر بابی هزار باب را می گشاید» بدین سان، هزار هزار
(یک میلیون) باب می شود.

امام عليه السلام فرمود چنین است.

گفتم: فدایت شوم، این بابها برای شیعیان و موالیان شما آشکار شد؟
فرمود: ای کامل، یک یا دو باب [بیشتر نمایان نشد].

۱. الکافی ۱: ۲۹۷، حدیث ۹.

گفتم: فدایت شوم! از فضل شما از این یک میلیون باب، جز یک یا دو باب روایت نمی شود؟

امام علیه السلام فرمود: امیدی نیست که از فضل ما روایت کنید مگر الفی نامعطوف را [یعنی نیمچه الفی که به حد «ب» نمی رسد].

[یادآوری]

[می گویم:] [أضوب این است که به جای «قلت» عبارت «قال: جعلت فداك» باشد؛ زیرا راوی، یونس بن رباط است، اما در نسخه ها «قلت» ضبط است (و خدا داناتر است).

حدیث (۷۸)

[آفرینش آدم علیه السلام به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام]

از المناقب، اثر خوارزمی [از عالمان سنی].

از موفق بن احمد خوارزمی نقل است که گفت: امام محمد بن احمد بن شاذان گفت: به ما خبر داد ابو محمد، هارون بن موسی تلککبری، از عبدالعزیز بن عبدالله، از جعفر بن محمد، از عبدالکریم، گفت: برایم حدیث کرد فیجان عطّار (ابو نصر)،^(۱) از احمد بن محمد بن ولید، از ربیع بن جراح، از اعمش، از ابو وائل، از عبدالله بن مسعود که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، عَطَسَ آدَمُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

۱. ضبط ابن نام، به صورت های مختلف آمده است: «قیماز عطّار، ابو قمر»، «افتخار العطّار»، «فیجان العدل».

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: حَمِدْتَنِي [حَمِدَنِي (خ)] عَبْدِي، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي،
لَوْ لَا عَبْدَانِ أُرِيدُ أَنْ أَخْلُقَهُمَا فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا خَلَقْتُكَ.

قَالَ: إِلَهِي فَيَكُونَانِ مِنِّي؟

قَالَ: نَعَمْ يَا آدَمُ، ازْفَعْ رَأْسَكَ أَنْظُرْ.

فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ، عَلِيٌّ
مُقِيمُ الْحُجَّةِ؛ مَنْ عَرَفَ حَقَّ عَلِيٍّ زَكِيَ وَطَابَ، وَمَنْ أَنْكَرَ حَقَّهُ لَعِنَ وَخَابَ.
أَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي، أَنْ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَطَاعَهُ وَإِنْ عَصَانِي، وَأَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي أَنْ
أُدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي؛^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: چون خدا آدم را آفرید و از روح خویش در او دمید،
آدم عطسه کرد، گفت: «الحمد لله» (ستایش خدای راست).

خدای متعال به آدم وحی کرد: بنده ام، مرا ستودی. به عزت و جلالم سوگند،
اگر دو بنده نبودند که [می خواهم] آن دو را در دار دنیا بیافرینم، تو را خلق
نمی کردم.

آدم پرسید: الهی، آن دو از [نسل] من اند؟

خدا فرمود: آری ای آدم، سر بالا بیاور و ببین.

آدم سرش را بالا آورد، ناگهان دید بر عرش نوشته شده است: خدایی جز
«الله» نیست، محمد رسول خدا، پیامبر رحمت است، علی به پا دارنده حجّت

۱. المناقب (خوارزمی): ۳۱۸، حدیث ۳۲۰؛ مائة منقبة: ۸۲-۸۳، منقبت ۵۰؛ بحار الأنوار ۲۶:

۱۲۹-۱۳۰، حدیث ۶۱.

می‌باشد: هرکه حقّ علی را بشناسد، پاک و پاکیزه می‌گردد و هرکه حقّ او را انکار کند، لعن و نومید می‌شود.

به عزّت‌م سوگند یاد کردم که هرکه او را پیرو، به بهشت درآورم (هرچند مرا عصیان کند) و به عزّت‌م قسم خوردم که هرکه او را نافرمانی کند، به دوزخ درآورم (هرچند مرا فرمان برد).

حدیث (۷۹)

[اَثْرُ حُبِّ وَ بُغْضِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ]

از المناقب، اثر خوارزمی [از عالمان سنی].

از خوارزمی نقل است که گفت: به من خبر داد مهذب الائمه، ابو مظفر، عبدالملک بن علی بن محمد همدانی [گفت:] به من خبر داد احمد بن نصر بن احمد [گفت:] به من خبر داد حسین بن علی بن عباس فقیه [گفت:] به من خبر داد ابو محمد، عبدالله بن محمد هرّوی - در نهایند - [گفت:] به من خبر داد سلیمان بن احمد طبرانی [گفت:] برایم حدیث کرد محمد بن یوسف ضبّی [گفت:] برایم حدیث کرد محمد بن سعید خزاعی [گفت:] برایم حدیث کرد عمر بن حمزه، ابو اسد قیسی [گفت:] برایم حدیث کرد خلف بن مهران، ابو ربیع، از انس بن مالک که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ (۱)؛ (۲)

۱. در مناقب خوارزمی، به جای «معها» در هر دو مورد «معه» ثبت است.

۲. المناقب (خوارزمی): ۷۶، حدیث ۵۶؛ مناقب آل ابی طالب ۳: ۱۹۷؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۴۸،

رسول خدا ﷺ فرمود: دوست داشتن علی بن ابی طالب، عمل نیکی است که با وجود آن، کار بدی [به فرجام انسان] ضرر نمی زند و دشمنی و کینه آن حضرت را به دل داشتن، خطایی است که هیچ کار نیکی با آن سودمند نمی افتد.

حدیث (۸۰)

[شاهد بودن اهل بیت علیهم السلام هنگام پیامبری موسی علیهما السلام]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه الله.

به نقل از تفسیر محمد بن عباس ثقه، گفت: بعضی از اصحاب ما، حدیثی را از سعید بن خطاب روایت کرده اند که آن را به امام صادق علیهما السلام می رساند [و آن چنین است]:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (۱)

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا هِيَ: أَوْ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ بِمَا كُنْتُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ (۲)

خدای متعال می فرماید: «در جانب غربی [کوه طور] نبودی هنگامی که امر [پیامبری] را به موسی حکم کردیم و از شاهدان نبودی».

امام صادق علیهما السلام فرمود: این آیه چنین است: آیا وقتی که در حضورتان امر [پیامبری] را به موسی سپردیم، در سمت غربی [کوه طور] نبودی؟

۱. سورة قصص (۲۸) آیه ۴۴.

۲. تأویل الآیات: ۴۱۰؛ بحار الأنوار ۲۶: ۲۹۶.

حدیث (۸۱)

[۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم نزد امامان علیهم السلام است]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

روایت می‌کند محمد بن یحیی و دیگران از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فضیل، گفت: به من خبر داد ضَرِیس^(۱) و ابشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَتَأَوَّلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ.

وَعِنْدَنَا - نَحْنُ - مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا، وَحَرْفٌ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛^(۲)

اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است. نزد آصف یک حرف از آنها بود، به آن زبان گشود و زمین میان او و تخت بلقیس فرو رفت تا اینکه تخت را به دستش گرفت، سپس زمین - در چشم برهم زدنی - به حالت اول برگشت.

و نزد ما ۷۲ حرف از اسم اعظم وجود دارد و حرفی را خدا در علم غیب، نزد خود برگزید (و هیچ حرکت و نیرویی جز به خدای بلند مرتبه بزرگ نیست).

[یادآوری]

این بنده ضعیف (مُصَنِّف این کتاب) می‌گوید: حرفی که خدا در علم غیب،

۱. در «کافی» به جای «ضَرِیس» واژه «شَرِیس» ضبط است. در «بصائر الدرجات» ۱: ۲۰۸، حدیث

۱ «واژه «ضَرِیس و ابشی» آمده است.

۲. الکافی ۱: ۲۳۰، حدیث ۱.

آن را به خود اختصاص داد، در جزء اول کتاب (ذیل حدیث ۶۵) بیان شد. بدان جا رجوع کنید.

امام علیه السلام با «ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم» در اینجا، به بیان آن اشاره کرد (این را دریاب و بینا باش، ان شاء الله تعالی).

حدیث (۸۲)

[خبر گذشته و آینده و همه چیز در قرآن و علم آن نزد امام علیه السلام]

الکافی، اثر کُلینی رحمته الله.

روایت می‌کند محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از عبدالاعلی مؤلی آل سام، گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ، كَأَنَّهُ فِي كَفِّي، فِيهِ خَيْرُ السَّمَاءِ وَخَيْرُ الْأَرْضِ، وَخَيْرٌ مَا كَانَ وَخَيْرٌ مَا هُوَ كَائِنٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فِيهِ تَبَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛^(۱)

عبدالاعلی می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: والله کتاب خدا را از اول تا آخر چنان می‌دانم که گویا در کف دست من است. در آن خبر آسمان و زمین و خبر گذشته و آینده است. خدای تعالی می‌فرماید: در این قرآن بیان هر چیزی است.

حدیث (۸۳)

[عرضه اعمال بر ائمه علیهم السلام به گواهی قرآن]

الکافی، اثر کُلینی رحمته الله.

روایت می‌کند علی، از پدرش، از قاسم بن محمد زیّات (که نزد امام رضا علیه السلام)

۱. الکافی ۱: ۲۲۹، حدیث ۴.

مکانتی داشت)،^(۱) گفت:

قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اُدْعُ اللَّهَ لِي وَلِأَهْلِ بَيْتِي.

فَقَالَ: أَوْلَسْتُ أَفْعَلُ؟! وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتَعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ.

قَالَ: فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ!

فَقَالَ لِي: أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ

وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^(۲)، قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^(۳)

قاسم بن محمد زیات می گوید: به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم: برای من و خانواده ام

- در درگاه خدا - دعا کنید.

فرمود: مگر این کار را نمی کنم؟ والله، اعمال شما در هر روز و شب بر من

عرضه می شود.

می گوید: این سخن بر من گران آمد.

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آیا کتاب خدا را نمی خوانی [که می فرماید]: «بگو [هر کاری

که دوست دارید بکنید] خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را می بینند» والله،

مقصود از مؤمن، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است [و اکنون ما مصداق آنیم].

۱. ترجمه سند کافی، چنین است: از قاسم بن محمد، از زیات، از عبدالله بن ابان زیات (که نزد امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ مکانتی داشت).

بر این اساس، در متن مصنف، یک راوی جا افتاده و ناقص می باشد. البته در «بصائر الدرجات ۱: ۴۲۹، حدیث ۲» آمده است: از قاسم بن محمد زیات از عبدالله بن ابان زیات (که عبدالرضا کنیت داشت)....

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۵.

۳. الکافی ۱: ۲۱۹-۲۲۰، حدیث ۴.

حدیث (۸۴)

[امامان علیهم السلام آسمای حسِنای خدای متعال]الکافی، اثر کُلینی رحمته الله.

روایت می‌کند حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی (هر دو) از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مُسلم، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام:
 فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾. (۱)
 قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا؛ (۲)
 خدای متعال می‌فرماید: «نام‌های نیک برای خداست، خدا را به آن نام‌ها بخوانید».

امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود: والله، نام‌های حسِنای خدا ما مییم. خدا از بندگان هیچ عملی را جز به معرفت ما نمی‌پذیرد.

حدیث (۸۵)

[امامان علیهم السلام حجت خدا و والیان امرش]الکافی، اثر کُلینی رحمته الله.

روایت می‌کند عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حُمران، از اسود بن سعید، گفت:
 كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَنْشَأُ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ:
 نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ، وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ، وَنَحْنُ

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۸۰.

۲. الکافی ۱۴۳-۱۴۴، حدیث ۴.

عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَنَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ؛^(۱)
 اَسْوَد می گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم. آن حضرت بی آنکه من بپرسم، شروع
 به سخن کرد و فرمود:

ما ییم حجت خدا و باب او، زبان خدا و وجه او، ما چشم خدا در میان خلق
 اوییم، ما والیان امر خدا در میان بندگانییم.

حدیث (۸۶)

[انحصار راه عبادت و معرفتِ خدای متعال به امامان علیهم السلام]

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

روایت می کند حسین بن محمد، از محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از
 علی بن صلت، از حکم و اسماعیل (فرزندان حبیب) از بُرید عَجَلی، گفت:
 سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: بِنَا عَبْدَ اللَّهِ، وَبِنَا عُرْفَ اللَّهِ، وَبِنَا وَحَدَّ اللَّهُ - تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى - وَمُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛^(۲)

بُرید عَجَلی می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: به [وسیله تعلیم... و ارشاد]
 ما خدا را بپرستند، به ما خدا را بشناسند، به ما توحید خدای متعال به دست می آید،
 محمد حجاب [و واسطه نزول رحمت و هدایت میان بندگان و] خدای متعال است.

حدیث (۸۷)

[پیرامون فضایل اهل بیت علیهم السلام در روز میثاق]

تفسیر قمی، اثر علی بن ابراهیم رحمته الله.

علی بن ابراهیم رحمته الله می گوید: برایم حدیث کرد پدرم، از نضر بن سُوید،

۱. الکافی ۱: ۱۴۵، حدیث ۷.

۲. الکافی ۱: ۱۴۵، حدیث ۱۰.

از [یحیی] حَلْبِي، از ابن سنان، گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَى بَلِي: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَكَانَ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ: تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ، فَقَدَّ وَطِئَتْ مَوْطِنًا لَمْ يَطَّأهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ؛ لَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.

وَلَوْ لَا أَنَّ رُوحَهُ وَنَفْسَهُ كَانَتْ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ، لَمَا قَدَرَ أَنْ يَبْلُغَهُ.

فَكَانَ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ ^(۱) أَي: بَلِ أَدْنَى.

فَلَمَّا خَرَجَ الْأَمْرُ عَنِ اللَّهِ، وَقَعَ إِلَى أَوْلِيَائِهِ.

فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: كَانَ ذَلِكَ مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَلَا مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّكُمْ، وَعَلِيُّ إِمَامُكُمْ، وَالْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَيْمَتُكُمْ؟
قَالُوا بَلَى.

فَقَالَ اللَّهُ: ﴿شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ أَي لِكَيْلَا ^(۲) تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿إِنَّا

كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ ^(۳).

فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾، فَذَكَرَ جُمْلَةَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ أَبْرَزَ أَفْضَلَهُمْ بِالْأَسَامِيِّ فَقَالَ:

۱. سورة نجم (۵۳) آیه ۹.

۲. در مأخذ، «من» ضبط است.

۳. در مأخذ، «لئلا» ضبط است.

۴. سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

﴿وَمِنْكَ يَا مُحَمَّدُ، فَقَدَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّهُ أَفْضَلُهُمْ﴾ «وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» ﴿^(۱) فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَرَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلُهُمْ.

ثُمَّ أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ، مِيثَاقَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ لَهُ بِالْإِيمَانِ ^(۲) وَعَلَى أَنْ يَنْصُرُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: ﴿وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ﴾ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ ^(۳) يَعْنِي: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُخْبِرُوا أُمَّكُمْ بِهِ ^(۴) وَخَبَرَ وَلِيَّهُ مِنَ الْأُمَّةِ: ^(۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: اول کسی که به [گفتن] «بلی» (بله، آری) سبقت گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا آن حضرت نزدیک ترین خلق به خدای متعال به شمار می آمد و در مکانی قرار داشت که جبرئیل چون او را به آسمان بالا بُرد، گفت: پیش برو ای محمد، در جایی پا نهادی که احدی پیش از تو بدان جا پا نگذاشت (نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مُرسل).

اگر روح و جان پیامبر از آن مکان نمی بود، نمی توانست «بلی» را به خدا ابلاغ کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به خدای تعالی چنان قرار گرفت که خدا فرمود: «به اندازه دو کمان یا نزدیک تر» یعنی بلکه نزدیک تر.

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۷.

۲. در مآخذ، «بالایمان به» ضبط است.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۸۱.

۴. در مآخذ، آمده است: تُخْبِرُوا أُمَّكُمْ بِخَبْرِهِ ...

۵. تفسیر قمی ۱: ۲۴۶-۲۴۷؛ بحار الأنوار ۵: ۲۳۶، حدیث ۱۲ (وجلد ۱۵، ص ۱۸، حدیث ۲۵؛

جلد ۲۶: ۲۶۸، حدیث ۲).

چون امر از جانب خدا بیرون آید، به دست اولیای او می‌افتد.
 امام صادق علیه السلام فرمود: خدا از ایشان به پروردگاری خدا و نبوت پیامبر و
 امامت امیرالمؤمنین و ائمه پیمان گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم و
 محمد پیامبر شما و علی امامتان نمی‌باشد و امامان هدایتگر ائمه شما نیستند؟
 گفتند: آری [چنین است].

خدای فرمود: «گفتند: آری شهادت می‌دهیم تا روز قیامت نگویید ما از این
 غافل بودیم».

نخست خدای تعالی میثاق پروردگاری‌اش را از انبیا گرفت و آن این سخن
 خداست: «هنگامی که از پیامبران میثاق آنها را ستاند» آن گاه دسته‌ای از انبیا را
 آورد و فضل آنان را با آسامی آشکار ساخت و فرمود: «و از تو یا محمد» (رسول
 خدا را مقدم آورد، زیرا آن حضرت برترین آنهاست) «و از نوح و ابراهیم و
 موسی و عیسی بن مریم» این پنج تن افضل انبیایند و رسول خدا برترین
 آنهاست.

سپس از پیامبران پیمان گرفت که به رسول خدا ایمان آورند و امیرالمؤمنین را
 یاری کنند، فرمود: «و هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون به شما
 کتاب و حکمت دادم و آن گاه رسولی آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد»
 یعنی رسول خدا «به او ایمان آورید و یاری‌اش کنید» یعنی امیرالمؤمنین را
 [یاری رسانید و] خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خبر ولی او را (از ائمه) را به اُمت هاتان
 بدهید.

حدیث (۸۸)

[وجودِ امامان علیهم السلام در عالمِ اَظَلَّة]الکافی، اثر کُلینی رحمته الله علیه.

در باب «تاریخ النبی صلی الله علیه و آله» علی بن محمد [روایت می کند] از سهل بن زیاد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از علی بن حمّاد، از مُفَضَّل که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظْلَةِ؟

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا، لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظِلَّةِ خَضِرَاءَ نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَنُتَمَجِّدُهُ، وَمَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّىٰ بَدَأَ لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ، ثُمَّ أَنَّهُمْ عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا؛^(۱)

مُفَضَّل می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: شما در اَظَلَّة [در عالم ارواح یا عالم مثال یا عالم ذر] چگونه وجود داشتید؟

امام عليه السلام فرمود: ای مُفَضَّل، ما نزد پروردگاران بودیم، هیچ کس جز ما در آن ایوان سبز [سایه عرش خدا] نزد خدا وجود نداشت (او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می کردیم) هیچ فرشته مُقَرَّب و ذی روحی جز ما نبود تا اینکه برای خدا در خلق اشیا «بدا» رخ داد و ملائکه و غیر آنها را طبق مشیت خویش آن گونه که خواست آفرید، سپس علم آن را به ما رساند.

۱. الکافی ۱: ۴۴۱، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۵: ۲۴، حدیث ۴۵.

حدیث (۸۹)

[تفویض دین به امام علیه السلام، یک پرسش و پاسخ های متفاوت]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی رحمته الله.

روایت است از احمد بن محمد، از علی بن صلت، از زُرْعَه، از محمد خَضْرَمی، ^(۱) از عبدالله بن یحیی کاهلی، از موسی بن اَشِیم که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَجْلِسًا، فَوَاعِدَنِي يَوْمًا، فَاتَيْتُهُ لِلْمِعَادِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ.

فَبَيَّنَّا نَحْنُ كَذَلِكَ، إِذْ قَرَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ الْبَابَ (فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَمَا أَنَا فَقَدْ فَرَعْتُ مِنْ حَاجَتِي) فَأَذِنَ فَدَخَلَ الرَّجُلُ، فَتَحَدَّثَ سَاعَةً ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بَعَيْنَهَا لَمْ يَحْرَمَ مِنْهَا شَيْئًا، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ مَا أَجَابَنِي.

فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ.

فَلَمْ نَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ آخَرٌ، فَأَذِنَ لَهُ، فَتَحَدَّثَ سَاعَةً ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بَعَيْنَهَا فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ مَا أَجَابَنِي وَأَجَابَ الْأَوَّلَ قَبْلَهُ.

فَارْزَدْتُ عَمَّا حَتَّى كِدْتُ أَنْ أَكْفُرَ.

ثُمَّ خَرَجَ فَلَمْ نَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى جَاءَنَا آخَرٌ ثَالِثٌ، فَسَأَلَهُ عَنِ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بَعَيْنَهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنَا أَجْمَعِينَ.

فَظَلَمَ عَلَيَّ الْبَيْتَ وَدَخَلَنِي عَمُّ شَدِيدٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ وَرَأَى مَا رَأَى، ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ مَنكِبِي، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ أَشِيمَ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَوَّضَ إِلَيَّ دَاوُدَ مُلْكَهُ فَقَالَ:

۱. در مآخذ، سند بدین گونه است: ... از زُرْعَه بن محمد خَضْرَمی ...

﴿ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾^(۱).
 وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَوَّضَ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ: ﴿ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
 بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ﴾^(۲).

وَإِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيْنَا ذَلِكَ كَمَا فَوَّضَ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ؛^(۳)

موسی بن اشیم می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: می خواهم جلسه‌ای را برایم
 قرار دهی [تا مسئله‌ای را از شما بپرسم و پاسخ بشنوم] امام علیه السلام روزی را به من
 وعده داد. در موعد تعیین شده رفتم و بر آن حضرت درآمدم و آنچه را
 می‌خواستم پرسیدم [و امام علیه السلام جوابم را داد].

در همین هنگام، شخصی در زد (گفتم: فدایت شوم! حاجتم روا شد، کاری
 ندارم) امام علیه السلام به آن مرد اجازه داد، وی وارد شد، ساعتی سخن گفت، سپس
 عین مسئله مرا (بی کم و کاست) از امام علیه السلام پرسید. امام علیه السلام به او پاسخ دیگری
 داد.

از این جواب، در دلم چیزهایی آمد که خدا می‌داند و بس.
 اندکی نگذشت که شخص دیگری اجازه ورود خواست و امام اجازه‌اش داد،
 ساعتی گفت و گو کرد و آن گاه عین همان مسئله را پرسید و امام علیه السلام پاسخی غیر
 از دو پاسخ پیشین را به او داد.

غم و اندوهم بیشتر شد تا آنجا که نزدیک بود کفر بر زبانم آید.
 سپس آن مرد بیرون رفت و لحظه‌ای نگذشت که شخص سوّمی آمد و عین

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۳۹.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۵.

۳. مختصر البصائر: ۲۶۵-۲۶۶، حدیث ۲۵۹.

همان مسئله را پرسید و امام علیه السلام بر خلاف پاسخ‌های پیشین، پاسخ دیگر به او داد.

خانه بر من تاریک شد و غم بزرگی مرا فرا گرفت. چون امام علیه السلام به من نگاه کرد و در من آن حالت را دید، با دست بر شانهم زد و فرمود: ای ابن آشیم، خدای تعالی مُلک خویش را به داود سپرد و فرمود: «این عطای ماست، آن را بی‌شمار ببخش یا نگه دار».

خدای تعالی امر دینش را به محمد و انهاد و فرمود: «تا میان مردم به آنچه خدا تو را نمایاند حکم کنی».

و همانا خدای بزرگ، همان گونه که امر دینش را به محمد صلی الله علیه و آله تفویض کرد، به ما هم تفویض کرد.

حدیث (۹۰)

[علی علیه السلام معیار و راه راست است]

متخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی رحمته الله.

روایت است از سعد [بن عبدالله] اشعری، گفت: برای ما حدیث کرد موسی بن جعفر بن وهب بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام گفت:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾، ^(۱) قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ
«عَلَيَّ»، هُوَ وَاللَّهِ الْمِيزَانُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ ^(۲)

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۱.

۲. مختصر البصائر: ۲۱۲، حدیث ۲۰۳.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ فرمود: والله، آن «علی» است. به خدا سوگند، علی، میزان و صراط مستقیم (معیار و راه راست) است.

حدیث (۹۱)

[خواست ائمه علیهم السلام طبق مشیت خدا]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلی رحمته الله.

احمد بن محمد سیّاری، می‌گوید: چند تن از اصحاب ما برایم حدیث کرد از امام هادی علیه السلام که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مَوَارِدَ ^(۱) لِإِرَادَتِهِ، وَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ، وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ ^{(۲)؛ (۳)}

خدای متعال، قلب‌های ائمه علیهم السلام را جایگاه اراده خویش قرار داد. هرگاه خدا چیزی را مشیت کند، آنها آن را می‌خواهند و این است معنای سخن خدا که فرمود: «[چیزی را] نمی‌خواهند مگر اینکه مشیت پروردگار جهانیان به آن تعلق گیرد.

حدیث (۹۲)

[آگاهی امامان علیهم السلام به موجودات اقیانوس‌ها]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلی رحمته الله.

روایت است از عبدالرحمان بن ابی نجران، از علی بن حمزه، از ابو بصیر،

۱. در شماری از مآخذ، «مورداً» ضبط است.

۲. سوره انسان (۷۶) آیه ۳۰؛ سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۹.

۳. مختصر البصائر: ۲۰۶-۲۰۷، حدیث ۱۹۴.

از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ لَوْ قَامَ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ، لَنَوَّهَ بِأَسْمَاءِ دَوَابِّ الْبَحْرِ وَبِأُمَّهَاتِهَا
وَعَمَّاتِهَا وَخَالَاتِهَا؛^(۱)

من کسی را سراغ دارم که اگر در کنار رودخانه بایستد، اسامی جنبنندگان آن را به همراه نام مادرها و عمه‌ها و خاله‌های آنها، خاطر نشان می‌سازد.

حدیث (۹۳)

[نجاتِ نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام با تمسک به اهل بیت علیهم السلام]
از قصص الانبیاء، اثر راوندی رحمته الله.

از راوندی، به اسنادش به صدوق، از نقاش، از ابن عقیله [احمد بن محمد بن سعد کوفی] از علی بن حسن بن فضال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود:

لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ علیه السلام عَلَى الْفَرَقِ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا، فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْفَرَقَ.
وَلَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا، فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا.
وَإِنَّ مُوسَى علیه السلام لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا، فَجَعَلَهُ يَبَسًا.
وَإِنَّ عِيسَى علیه السلام لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهُ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَنَجَّى مِنَ الْقَتْلِ، فَرَفَعَهُ
إِلَيْهِ؛^(۲)

چون نوح علیه السلام در آستانه غرق شدن قرار گرفت، به حق ما خدا را خواند [که او را نجات دهد] خدا وی را از غرق رهانید.

۱. مختصر البصائر: ۲۰۶، حدیث ۱۹۳.

۲. قصص الانبیاء: ۱۰۵-۱۰۶، حدیث ۹۹؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۲۵، حدیث ۷.

چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، به حقّ ما خدا را خواند [و نجات را جويا شد] خدا آتش را بر او سرد و سلامت کرد.

موسی علیه السلام چون به رود زد [تا از راه رود از دست فرعون بگریزد] به حقّ ما در درگاه خدا دعا کرد [او را به سلامت بدارد] خدا رود را خشک ساخت.

چون یهود خواست عیسی علیه السلام را بکشد، به حقّ ما از خدا [نجاتش را] خواست، خدا او را از قتل نجات داد و سوی خویش بالا بُرد.

حدیث (۹۴)

[اشباح پنج تن جلو عرش پیش از آدم علیه السلام

و نقش انگشتر آدم و کنیه او]

کتاب الیقین، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

محمد بن علی کاتب اصفهانی [روایت می‌کند] از علی بن ابراهیم قاضی، از پدرش، از جدّش، از ابو احمد جرجانی، از عبدالله بن محمد دهقان، از اسحاق بن اسرائیل، از حجاج، از ابن ابی نجیح، از مُجاهد، از ابن عباس که گفت:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، عَطَسَ، فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱)

فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ رَبُّكَ.

فَلَمَّا سَجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ، تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، خَلَقْتَ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِّي؟ فَلَمْ يُجِبْ. ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ، فَلَمْ يُجِبْ، ثُمَّ قَالَ الثَّلَاثَةَ، فَلَمْ يُجِبْ.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ: نَعَمْ، وَلَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ.

۱. سورة حمد (۱) آیه ۲.

فَقَالَ: يَا رَبِّ فَأَرِنِيهِمْ.

فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ أَنْ ازْفَعُوا الْحُجُبَ، فَلَمَّا رُفِعَتْ، إِذَا آدَمُ بِحَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قُدَّامَ الْعَرْشِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قَالَ: يَا آدَمُ، هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّ، وَهَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّ وَوَصِيِّهِ، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ نَبِيِّ، وَهَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَوَلَدَا نَبِيِّ.

ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ، هُمْ وَوَلَدُكَ، فَفَرِحَ بِذَلِكَ.

فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ ^(۱) قَالَ: يَا رَبِّ، أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ هَذَا. ^(۲)

فَهَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ ^(۳).

فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ، صَاغَ خَاتَمًا فَنَفَسَ عَلَيْهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَيُكْنَى آدَمُ أَبَا مُحَمَّدٍ ^(۴)؛ ^(۵)

چون خدا آدم را آفرید و از روحش در آن دمید، آدم عليه السلام عطسه کرد. خدا به وی الهام کرد که بگوید: «ستایش خدای را، پروردگار جهانیان».

پروردگار به آدم فرمود: رحمت پروردگار ارزانی ات باد.

-
۱. در حاشیه نسخه (پس از واژه «فلما») مؤلف عليه السلام کلمه‌ای را نوشته است که در کپی نسخه خطی، پاک شده و خوانده نمی‌شود.
 ۲. در مآخذ «بهذا» ضبط است.
 ۳. سوره بقره (۲) آیه ۳۷.
 ۴. در «الیقین» و «بحار الأنوار» بدین‌گونه ضبط است: وَيُكْنَى آدَمُ أَبَا مُحَمَّدٍ.
 ۵. الیقین: ۱۷۴ - ۱۷۵؛ بحار الأنوار ۱۱: ۱۷۵، حدیث ۲۰ (و جلد ۲۶: ۲۶۵ - ۳۲۶، حدیث ۸).

چون فرشتگان در برابر آدم سجده کردند، دچار خود بزرگ بینی شد و گفت: پروردگارا، آیا خلقی محبوب تر از من - پیش خود - آفریدی؟ خدا جواب نداد. بار دوم پرسید، خدا پاسخ نداد، بار سوم پرسید، خدا پاسخ نداد. سپس خدای ﷻ فرمود: آری، اگر آنان نبودند، تو را نمی آفریدم. آدم گفت: پروردگارا، آنان را نشانم بده.

خدای ﷻ به فرشتگان سراپرده‌ها وحی کرد که حجاب‌ها را بردارید. چون حجاب‌ها برطرف شد، آدم در پیش عرش پنج شیخ دید، پرسید: پروردگارا، اینان کیانند؟

خدا فرمود: ای آدم، این پیامبرم محمد، این، علی (امیرالمؤمنین، پسر عموی پیامبرم و وصی او) این، فاطمه (دختر پیامبرم) و این دو، حسن و حسین (دو پسر علی و دو فرزند پیامبرم).

سپس فرمود: ای آدم، آنان فرزندان توآند! آدم به این خبر، شاد شد. چون آدم به خطا دست یازید، گفت: پروردگارا، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ از تو مسئلت دارم مرا بیامرزی [در پی این درخواست] خدا وی را آمرزید.

این، همان است که خدای ﷻ می فرماید: «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت، خدا توبه‌اش را پذیرفت».

چون آدم به زمین فرود آمد، انگشتری ساخت و بر آن این نقش را زد: محمد، رسول خداست و علی، امیرالمؤمنین است. آدم ﷺ به «ابو محمد» کنیت یافت.

حدیث (۹۵)

[نام پنج میخِ نورافشان که نوح علیه السلام بر کشتی اش کوفت]

از امان الأخطار، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

سید جلیل، علی بن طاووس رحمته الله می گوید: روایت شدم از شیخ خود، محمد بن نجار، از افراد ثقة اهل سنت، از کتابش که تذیلی بر تاریخ خطیب بغدادی است، از محمد بن احمد بن بختیار، از محمد بن حسن بن محمد همدانی، از حسین بن حسن بن زید، از حسن بن احمد علوی، از حسن بن عبدالرحمان بن خلاد و بکر بن احمد بن مخلد و ابو عبدالله غالبی، از محمد بن هارون منصور، از احمد بن شاکر، از یحیی بن اکثم قاضی، از مأمون، از عطیه عوفی، از ثابت بُنّانی، از انس بن مالک، از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يُهْلِكَ قَوْمَ نُوحٍ عليه السلام أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ شَقَّ الْوَأَحِ السَّاجِ، فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ بِهَا، فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ فَأَرَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ وَمَعَهُ تَابُوتٌ فِيهِ مِائَةٌ أَلْفٍ مِسْمَارٍ وَتِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مِسْمَارٍ.

فَسَمَّرَ بِالْمَسَامِيرِ كُلِّهَا السَّفِينَةَ إِلَى أَنْ بَقِيَتْ خَمْسَةٌ مَسَامِيرٍ.

فَضْرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ مِنْهَا فَأَشْرَقَ فِي يَدِهِ وَأَضَاءَ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الَّذِي فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، فَتَحَيَّرَ مِنْ ذَلِكَ نُوحٌ، فَأَنْطَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الْمِسْمَارَ بِلِسَانٍ طَلَّقَ ذَلِكَ إِقْقَالَ: عَلَى اسْمِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ.

فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ [^(۱) فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرَيْلُ مَا هَذَا الْمِسْمَارُ الَّذِي مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ؟

۱. داخل کروش، از «امان الأخطار» است.

قَالَ: هَذَا بِاسْمِ خَيْرِ الْأَوْلِيْنَ وَالْآخِرِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، أَسْمِرُهُ فِي أَوْلَاهَا عَلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيُمْنَى. (۱)

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مِسْمَارٍ ثَانٍ، فَأَشْرَقَ وَأَنَارَ، فَقَالَ نُوحٌ: وَمَا هَذَا الْمِسْمَارُ؟
فَقَالَ: مِسْمَارُ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَسْمِرُهُ عَلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَسَارِ فِي أَوْلَاهَا.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ ثَالِثٍ، فَزَهَرَ وَأَشْرَقَ وَأَنَارَ.
فَقَالَ: هَذَا مِسْمَارُ فَاطِمَةَ، فَأَسْمِرُهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهَا.
ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ رَابِعٍ، فَزَهَرَ وَأَنَارَ.
فَقَالَ: هَذَا مِسْمَارُ الْحَسَنِ، فَأَسْمِرُهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهِ.
ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ خَامِسٍ، فَأَشْرَقَ وَأَنَارَ وَبَكَى.
فَقَالَ: يَا جَبْرَيْلُ، مَا هَذِهِ النَّدَاوَةُ؟

فَقَالَ: هَذَا مِسْمَارُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، فَأَسْمِرُهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَخِيهِ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسِّرِ﴾. (۲)
قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْأَوْحُ: خَشَبُ السَّفِينَةِ، وَنَحْنُ الدُّسْرُ، لَوْلَانَا مَا سَارَتِ السَّفِينَةُ بِأَهْلِهَا؛ (۳)

چون خدای عزوجل خواست قوم نوح را هلاک سازد، به او وحی کرد که الواح ساج را برش زند. آن گاه که الواح را بُرید، ندانست با آنها چه کند.

۱. در «امان الأخطار»، «الیمین» ضبط است.

۲. سوره قمر (۵۴) آیه ۱۳.

۳. الأمان من الأخطار: ۱۱۸ - ۱۱۹؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۳۲، حدیث ۱۴.

جبرئیل آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و با وی تابوت [و جعبه‌ای] بود که در آن ۱۲۹ هزار میخ وجود داشت.

نوح همه میخ‌ها را در کشتی کوباند تا اینکه پنج تا از آنها باقی ماند. دستش را به یکی از آن پنج میخ زد، نوری در دستش درخشید و مانند یک ستاره در افق آسمان تابید. نوح از آن در شگفت ماند. خدا آن میخ را به زبان روان و فصیح گویا ساخت، گفت: بر اسم بهترین انبیا، محمد بن عبدالله. جبرئیل فرود آمد، نوح پرسید: ای جبرئیل، این چه میخی است که مثل آن را ندیدم؟

جبرئیل گفت: این میخ به اسم بهترین اولین و آخرین، محمد بن عبدالله است، آن را در جلو سمت راست کشتی بکوب.

سپس نوح به میخ دوم دست زد. آن میخ نور افشاند و روشن ساخت. نوح [از جبرئیل] پرسید: این، چه میخی است؟

جبرئیل گفت: این، میخ برادر و پسر عمویش، علی بن ابی طالب است. آن را در جلو و در سمت چپ سفینه بکوب.

سپس نوح به میخ سوم دست زد. آن میخ، درخشید و نور افشاند و روشنایی داد.

جبرئیل گفت: این، میخ فاطمه است. آن را در کنار میخ پدرش بکوب.

آن گاه نوح به میخ چهارم دست زد. آن میخ، درخشید و نور افشاند.

جبرئیل گفت: این، میخ حسن است، آن را در کنار میخ پدرش بکوب.

پس از آن، نوح به میخ پنجم دست زد. آن میخ، نور تاباند و روشن ساخت و گریست.

نوح پرسید: ای جبرئیل، این رطوبت چیست؟
 جبرئیل گفت: این، میخ حسین بن علی، سیدالشهداء (سالار شهیدان) است، آن را در کنار میخ برادرش بکوب.
 سپس پیامبر ﷺ فرمود: «و نوح را بر کشتی ای که دارای ألواح و دُسر بود، سوار کردیم».

پیامبر ﷺ فرمود: «ألواح» چوب‌های کشتی است و «دُسر» ماییم. اگر ما نبودیم، آن کشتی اهلش را نمی‌برد.

حدیث (۹۶)

[علیؑ بسی برتر از آصف]

از الاختصاص، اثر شیخ مفید رحمته.

محمد بن علی [روایت می‌کند] از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان آحمر، گفت:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَانَ، كَيْفَ يُنْكِرُ النَّاسُ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَمَّا قَالَ: «لَوْ شِئْتُ لَرَفَعْتُ رَجُلِي هَذِهِ، فَضَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ فَنَكَسْتُهُ عَنْ سَرِيرِهِ» وَلَا يُنْكِرُونَ تَنَاوُلَ آصَفَ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَرْشَ بَلْقَيْسَ وَإِتْيَانَهُ سُلَيْمَانَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ؟!!

أَلَيْسَ نَبِيَّنَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَفْضَلَ الْأَنْبِيَاءِ، وَوَصِيَّهُ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ؟ أَفَلَا جَعَلُوهُ كَوَصِيِّ سُلَيْمَانَ؟

حَكَمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ جَحَدَ حَقًّا وَأَنْكَرَ فَضْلَنَا؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابان، چگونه مردم سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نمی تابند که فرمود: «اگر بخواهم با همین پایم بر سینه پسر ابوسفیان در شام لگد می زنم و او را از تختش واژگون می سازم» و گرفتن آصف (وصی سلیمان) تخت بلقیس و آوردن آن را در کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان، انکار نمی کنند؟!

آیا پیامبر ما صلی الله علیه و آله افضل انبیا و وصی آن حضرت، برترین اوصیا نبود؟ چرا [دست کم] او را همچون وصی سلیمان قرار نمی دهند؟ خدا میان ما و کسانی که حق ما را برنتافتند و فضل ما را انکار کردند، داوری کند.

حدیث (۹۷)

[عظمت امام علیه السلام در پیشگاه خدای متعال]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی، از صالح بن سهل، گفت:

كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَهُ [أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام] فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: يَا صَالِحَ بْنَ سَهْلٍ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الرَّسُولِ رَسُولًا، وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْإِمَامِ رَسُولًا. قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

۱. الإختصاص: ۲۱۲؛ بحار الأنوار: ۱۴: ۱۵-۱۶، حدیث ۱۲.

قَالَ: جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْإِمَامِ عَمُودًا مِنْ نُورٍ، يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْإِمَامِ وَيَنْظُرُ الْإِمَامُ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَرَادَ عِلْمَ شَيْءٍ، نَظَرَ فِي ذَلِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ: ^(۱)

صالح بن سهل می گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم. آن حضرت [بی آنکه من چیزی بپرسم] سخن را آغازید و فرمود: ای صالح بن سهل، خدای میان خود و رسول، رسولی را قرار داد [اما] میان خود و امام، رسولی را قرار نداد. پرسیدم: این مطلب چگونه است؟!

امام علیه السلام فرمود: خدا میان خود و امام ستونی از نور قرار داد که به وسیله آن به امام می نگرند و امام به او نگاه می کند. هرگاه امام بخواهد به چیزی پی ببرد، به آن نور نظر می کند [و با این نگاه] بدان چیز آگاهی می یابد.

حدیث (۹۸)

[آمین امام علیه السلام برای دعاهای شیعیان]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن هاشم، از حسین بن سیف، از پدرش، گفت: برایم حدیث کرد عبدالکریم بن عمرو، از ابو ربیع شامی، گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: بَلَّغْنِي عَنْ عَمْرِو بْنِ إِسْحَاقَ ^(۲) حَدِيثًا. فَقَالَ: اعْرِضْهُ.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۴۰، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۳۴-۱۳۵، حدیث ۱۰.

۲. در «بحار الأنوار» عمرو بن حمق، ثبت است.

قَالَ: دَخَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَأَى صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ، قَالَ: مَا هَذَا الصُّفْرَةُ؟ فَذَكَرَ وَجَعًا بِهِ.

فَقَالَ لَهُ عليه السلام: إِنَّا لَنَفْرِحُ لِفَرَحِكُمْ، وَنَحْزَنُ لِحَزَنِكُمْ، وَنَمْرُضُ لِمَرَضِكُمْ، وَنَدْعُو لَكُمْ، وَتَدْعُونَ فَتَوَمَّنْ.

قَالَ عَمْرُو: قَدْ عَرَفْتُ مَا قُلْتَ، وَلَكِنْ كَيْفَ نَدْعُو فَتَوَمَّنْ!؟

فَقَالَ: إِنَّا سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْبَادِي وَالْحَاضِرُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: صَدَقَ عَمْرُو؛ ^(۱)

ابو ربیع شامی می گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: از عمرو بن اسحاق حدیثی به من رسید.

امام عليه السلام فرمود: آن را بیان دار.

[گفتم] می گوید: بر امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شدم، آن حضرت زردی رنگ چهره ام را دید، پرسید: این زردی چهره ات از چیست؟ گفتم: به خاطر دردی که دارم. امام عليه السلام فرمود: به شادی شما ما شادیم، برای غم شما غصه می خوریم، با بیماری شما مریض می شویم، برایتان دعا می کنیم، و شما که دعا می کنید، آمین می گوییم.

عمرو می گوید، [گفتم]: دانستم چه فرمودید، لیکن چگونه ما دعا می کنیم و شما آمین می گوئید؟

امام عليه السلام فرمود: برای ما بادیه نشین و شهری [حاضر و غایب معنا ندارد و] یکی است [نزد همه شما حاضریم].

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۶۰، ح ۲؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۴۰-۱۴۱، حدیث ۱۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: عمرو، راست گفت.

حدیث (۹۹)

[عدم تحمل و طاقت آدمیان در برابر فضایل ناگفته امامان علیهم السلام]

الخرائج والجرائح، اثر راوندی رحمته الله.

راوندی رحمته الله می‌گوید: به ما خبر داد جماعتی (که از آنهاست محمد بن علی نیشابوری و محمد بن علی بن عبدالصمد) از ابوالحسن بن عبدالصمد، از احمد بن محمد معمری [عمری] از محمد بن علی بن حسین، از ابن الولید، از صفار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از علی بن حکم، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

أَتَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَاَسٌ فَقَالُوا لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثْنَا بِفَضْلِكَمُ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَحْتَمِلُونَهُ وَلَا تُطِيقُونَهُ.

قَالُوا: بَلَى نَحْتَمِلُ.

قَالَ: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلْيَتَّحِ اثْنَانِ وَأَحَدٌ وَاحِدًا، فَإِنْ احْتَمَلَهُ حَدَّثْتُكُمْ.

فَتَنَحَّى اثْنَانِ وَحَدَّثَ وَاحِدًا، فَقَامَ طَائِرُ الْعَقْلِ وَخَرَّ [فَارَا (خ)] عَلَى وَجْهِهِ وَذَهَبَ، وَكَلَّمَهُ صَاحِبَاهُ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِمَا شَيْئًا وَأَنْصَرَفُوا؛^(۱)

چند نفر نزد حسین علیه السلام آمدند، به آن حضرت گفتند: ای ابو عبدالله، از فضلی

که خدا برایتان قرار داد، برایمان بگویند.

فرمود: شما تاب و تحمل آن را ندارید.

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۷۹۵، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۸-۳۷۹، حدیث ۲۶.

گفتند: چرا، ما طاقت شنیدن آن را داریم.
 امام علیه السلام فرمود: اگر راست می‌گویید، دو نفرتان دور شود و یک نفرتان بماند
 تا برای او حدیث کنم. اگر او آن را تاب آورد، شما را هم حدیث گویم.
 دو نفر به کناری رفتند و امام علیه السلام برای یک نفر حدیث کرد. وی عقل از سرش
 پرید و به رو افتاد و رفت. دو رفیقش با وی سخن گفتند، وی هیچ پاسخی به آنها
 نداد و هر سه بازگشتند.

حدیث (۱۰۰)

[ناتوانی آدمیان از تحمل فضایل در پرده امامان علیهم السلام]

الخراج والجرائح، اثر راوندی رحمته الله.

راوندی، به اسناد حدیث پیشین، می‌گوید:

أتى رجلُ الحسينَ بنِ عليٍّ عليه السلام فقال: حَدَّثْنِي بِفَضْلِكُمُ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ
 قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ حَمَلَهُ.

قَالَ عليه السلام: بَلَى حَدَّثَنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنِّي أَحْتَمِلُهُ.

فَحَدَّثَهُ بِحَدِيثٍ، فَمَا فَرَّغَ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ حَدِيثِهِ حَتَّى ابْيَضَّ رَأْسُ الرَّجُلِ
 وَلِحَيْتُهُ وَأَنْسَى الْحَدِيثَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَدْرَكَتُهُ رَحْمَةُ اللَّهِ حَيْثُ أَنْسَى الْحَدِيثَ: (۱)

شخصی پیش امام حسین علیه السلام آمد و گفت: از فضلی که خدا برایتان قرار داد

برایم حدیث کن.

امام علیه السلام فرمود: طاقت شنیدن آن را نداری.

۱. الخراج والجرائح ۲: ۷۹۵، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۹، حدیث ۲۷.

وی گفت: [چنین نیست] ای فرزند رسول خدا، برایم حدیث کن، آن را تحمّل می‌کنم.

امام علیه السلام حدیثی را برایش بیان داشت. هنوز از حدیث فارغ نشده بود که موهای سر و ریش آن مرد سفید گشت و حدیث را فراموشانند.

امام علیه السلام فرمود: رحمت خدا او را در بر گرفت که حدیث را از یادش بردند.

* * *

جزء سوّم از قسم اوّل کتاب «صحيفة الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار» (صلوات خدای ملک غفار بر آنان باد) در اینجا به پایان رسید. جزء چهارم (به خواست خدا) در پی خواهد آمد.